جنسیت اشتغال و اسلام گرایی

الهه رستمی (مریم پویا)

ترجمه: رویا رستمی

جنسیت، اشتغال و اسلام‌گرایی

تحقیقی در نقش اشتغال زنان در جمهوری اسلامی ایران

الهه رستمی (مریم پویا)

ترجمه رویا رستمی

زنان - ۴

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Women, Work and Islamism

Ideology and Resistance in Iran

by MARYAM POYA

ZED BOOKS

London & New York

1999

فهرست

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

فصل نهم

فهرست منابع

مقدمه مترجم

کتاب حاضر ترجمه‌ای است از کتاب Women,work&Islamism نوشتهٔ دکتر الهه رستمی، استاد دانشکده مطالعات شرق‌شناسی و آفریقایی دانشگاه لندن (Soas).

مؤلف کتاب سال‌هاست در زمینه مطالعات زنان تحقیق می‌کند و این کتاب نتیجه ده سال کار مداوم وی است. در خلال کار فصل‌های ترجمه که با نظارت کامل مؤلف صورت گرفت، فصل‌های دیگری نیز اضافه بر متن اصلی برای خوانندگان ایرانی توسط مؤلف نوشته شد.

از این رو فصل‌های اول و دوم که شامل مطالب تئوریک و همچنین مسأله زن و توسعه و تبیین مرد سالاری است به ابتدای کتاب اضافه شده است و در آخر کتاب نیز پیش از جمع‌بندی، مؤلف لازم دیدکه فصل هشتم را که شامل توضیح روش‌های تحقیق مورد استفاده در این کتاب است نیز به متن اصلی اضافه کند. بدین ترتیب فصل‌های اول و دوم و هشتم این کتاب اضافه بر متن اصلی برای خوانندگان ایرانی نوشته شده است. شایان ذکر است که در متن انگلیسی منتشر شده، این فصل‌ها با یکدیگر ادغام شده‌اند، زیرا از طرفی این مباحث برای خوانندگان انگلیسی به وفور در دسترس است و از طرف دیگر

آنان بیشتر خواهان آشنایی با مسائل زنان در ایران هستند.

امید است که مباحث مفصل تئوریک در این سه فصل که ترجمهٔ آن از نظر خوانندگان می‌گذرد، مورد استفاده فارسی زبانان قرار گیرد.

در اینجا لازم است از لیلی فرهادپور ویراستار کتاب و دکتر داریوش رستمی، استاد دانشگاه صنعتی شریف که در ویراستاری متن فارسی کمک فراوان کرده و همچنین دکتر نرگس فرزاد، استاد ادبیات فارسی دانشگاه لندن برای همفکری در یافتن معادل‌هایی برای واژه‌های علمی تشکر نمایم.

رویا رستمی

فصل اول

مقدمه، هدف‌ها

هدف این کتاب بررسی روابط بین تغییراتی است که در ایران در زمینه اشتغال زنان، نقش دولت و مناسبات جنسیتی رخ داده است. در ابتدا، این بررسی سعی بر این داشت که روند رو به رشد اشتغال زنان در ایران را توضیح دهد ولی در طول تحقیق روشن شد که این مسئله را نمی‌توان از مسائل گسترده‌تر، یعنی نقش دولت و اقتصاد و همچنین فاکتورهای ایدئولوژیکی ــ که از نظر تاریخی نیز شاخص شده‌اند و در نتیجه در دوره‌های مختلف تغییر می‌کنند ــ جدا دانست. زیرا از این مناسبات پیچیده تضادها و تناقضاتی به وجود می‌آید و زنان در مقابل آنها مقاومت می‌کنند. دهه‌های تاریخی ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ در ایران نشان می‌دهد که چگونه نقش طبقات اجتماعی و سطوح مختلف متفاوت از نظر باورهای مذهبی و سکولاریتی در واکنش‌ها و مقاومت تعیین‌کننده زنان هستند.

این کتاب به این بحث مهم می‌پردازد که در دهه ۱۳۷۰، زنان مناسبات جنسیتی را زیر سؤال بردند و با ایدئولوژی مردسالاری مبارزه کردند، در نتیجه اصلاحاتی در زمینه قوانین خانواده، آموزش و اشتغال صورت گرفت. در ضمن این کتاب این موضوع را هم مورد بحث قرار می‌دهد که اگرچه در بسیاری از تحلیل‌ها، زنان به عنوان یک قشر متجانس بررسی می‌شوند، ولی

آنان یک قشر و طبقه متجانس نیستند. در نتیجه بررسی تجارب اشتغال زنان در طبقات متفاوت و سطوح مذهبی متفاوت، ضروری است. این تحلیل، این امر را ممکن می‌سازد تا ماهیت مبارزات آنان برای ایجاد تغییرات بررسی شود، زیرا این موارد به نوبه خود در ایدئولوژی مردسالاری و مناسبات جنسیتی در قلمروهای عمومی (جامعه) و خصوصی (خانه) تأثیراتی را برجای می‌گذارد. از طرف دیگر در بررسی مسائل خاص تجارب زنان در بازار و نیروی کار، دو هدف وجود دارد: در وهلهٔ اول باید به تمایل و تعهد شاخص نگارنده به نقش زنان در ایران اشاره کنم چراکه بعد از سال‌ها در تبعید، انقلاب ۱۳۵۷ فرصتی را فراهم ساخت تا به ایران برگردم و در جنبش‌های زنان شرکت و تحقیق کنم. دومین هدف من حل یک معضل آکادمیک بود، یعنی تأثیرمتقابل مابین فاکتورهای اقتصادی، ایدئولوژی و واکنش‌های زنان در قبال آنها. بنابراین، چند سؤال در رابطه با این تحقیق مطرح می‌شد:

۱ ـ چگونه اشتغال زنان در ایران، ایدئولوژی مردسالاری و مناسبات جنسیتی را زیر سؤال برد؟

۲ ـ چگونه زنان در مقابل نیروهای اقتصادی و ایدئولوژیکی واکنش نشان دادند؟

۳ ـ چگونه مسئله اشتغال زنان به مسائل گسترده‌تر دیگری مانند نقش دولت، طبقه و ایدئولوژی رابطه پیدا می‌کند؟

این تحقیق همچنین در بررسی چند مسئله بدعت و تازگی دارد:

۱ ـ مسئله اشتغال زنان در حیطه بررسی‌های خاص زنان در ایران هنوز مورد شناسایی قرار نگرفته و تشریح و تحلیل نشده است. چراکه همواره به مسائل ایدئولوژیکی بیشتر اهمیت داده شده است تا رابطه مابین ایدئولوژی و مسائل اقتصادی و جنسیتی.

۲ ـ این تحقیق براساس تاریخ زندگی و کار زنان بنا شده و به همین دلیل زمینه را برای شناخت سؤال‌های تحقیق و تئوری‌های مختلف برای تحلیل و جواب این سؤالات ایجاد کرده است.

از طرف دیگر هدف این بررسی فقط اهمیت آکادمیک آن نیست. چراکه نگارنده خود به عنوان یک زن ایرانی با تجارب و پیشینه‌ای خاص، در این تحقیق نقش داشته‌ام. بنابراین بهتر است بگوییم هدف، ارائه بحث در مسائل زنان در ایران است که امید است این مباحث زنان را در مرکز تحلیل توسعه اقتصادی، قرار دهد و نه در حاشیه آن. همچنین امید است که این تحقیق بر تعیین خط‌مشی در مورد مسئله زنان نیز تأثیر مستقیم داشته باشد.

انقلاب ایران و تأسیس جمهوری اسلامی

در بهمن ۱۳۵۷، رژیم پهلوی (رضا شاه، ۱۳۲۰ ـ ۱۳۰۴ و محمدرضا شاه، ۱۳۵۷ ـ ۱۳۲۰) به وسیله انقلاب مردمی سرنگون شد. مشارکت وسیع زنان در جنبش‌های انقلابی این امید را به وجود آورد که نقش زنان در جامعه ایرانی تغییر کند.

حکومت، تحت رژیم پهلوی، به عنوان نماینده توسعه اقتصادی، موقعیت‌های مناسبی را برای توسعه سرمایه‌داری به وجود آورده بود. در حالی که ساختار مردسالاری در سراسر جامعه به قوت خود باقی ماند. در اینجا، این توضیح ضروری است که تأکید شود در این کتاب منظور از مردسالاری، یک سری مناسبات قدرتی است که تحت انقیاد مردان بودن را توضیح می‌دهد. در نتیجه زنان، تغییرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایجاد شده را به طور متفاوتی نسبت به مردان تجربه می‌کنند. از این رو حاصل تمامی مبارزات زنان برای ایجاد تغییرات، اصلاحات بسیار محدودی بود که فقط بر روی زندگی اقلیتی از زنان که به امکانات مادی دسترسی داشتند، تأثیر گذاشت. بدین ترتیب واکنش زنان به این تغییرات بنا بر طبقه و سطح اعتقادات مذهبی آنان تغییر می‌کرد. بنابراین، حداقل دو گروه مختلف زنان در جنبش‌های انقلابی وجود داشتند؛ گروه اول زنانی بودند که از اصلاحات به وجود آمده در سیستم

پهلوی، ناراضی بودند زیرا به نظر آنان این اصلاحات بسیار محدود بود و در همان زمان گروهی دیگر از زنان نیز بودند که از انقلاب مستقیماً حمایت می‌کردند. آنان حامی رهبران اسلامی که از رژیم پهلوی انتقاد می‌کردند، بودند که البته شامل نگرش آنان بر تفاوت نقش زنان در برابر مردان نیز می‌شد.

پس از پیروزی انقلاب و تأسیس جمهوری اسلامی، رژیم پهلوی به جهت رواج فرهنگ غرب‌گرایی کاپیتالیستی و امپریالیستی مورد انتقاد قرار گرفت که البته این خود شامل شرکت زنان در بازار و نیروی کار نیز می‌شد. بسیاری بحث می‌کردند که این اصلاحات باعث فساد و ازبین رفتن ارزش‌های خانواده شده است. در مقابل، برخی ایدئولوژی انزواطلبی و خارج‌سازی کامل زنان از قلمروهای عمومی و به‌خصوص اشتغال را رواج می‌دادند و جایگاه زنان را در قلمرو خصوصی خانه می‌دانستند. آنان قویاً بر مناسبات بیولوژیکی و طبیعی مابین زن و مرد تأکید داشتند و این موضوع را مورد بحث قرار می‌دادند که فعالیت اصلی زنان می‌بایست در خانه و در جهت ایجاد فضای امن و آرامش خانواده باشد.

برای درک مسئله زنان بهتر است که تاریخ بعد از انقلاب را به سه دوره تقسیم کنیم، هرچند، تداخل‌هایی مابین این دوره‌های مختلف وجود دارد و هر کدام مشخصه‌های متفاوتی را در زمینه اشتغال زنان نمایش می‌دهند:

۱ـ سال‌های ۱۳۶۰ ـ ۱۳۵۷، دوره انقلاب.
۲ـ دهه ۱۳۶۰، دوره جنگ ایران و عراق و اقتصاد جنگ.
۳ـ دهه ۱۳۷۰، دوره بعد از جنگ و بازسازی اقتصادی.

۱ ـ دوره انقلاب: در اوایل دوران بعد از انقلاب، بر اهمیت جایگاه خانه برای زنان و نقش زنان و خانواده در ایجاد یک جامعه ایده‌آل اسلامی ـ بدون فساد و انحطاط اخلاقی زمان پهلوی ـ تأکید بسیار می‌شد. از طرف دیگر تأکید بر این موضوع که زنان از فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خارج از خانه جدا شوند نیز مهم تلقی می‌شد و در عوض آن فعالیت‌های بازتولید زنان در محدوده خانه مورد تشویق قرار می‌گرفت،

مانند نگهداری و جامعه‌پذیری فرزندان. به این ترتیب فقط حیطه خانواده بود که قلمرو فعالیت مخصوص زنان را شامل می‌شد. این موضع در قانون اساسی هم انعکاس داشت که برحق تقدم کار زنان در خانه تأکید می‌کرد. بنابراین در این زمان سعی بر این بود که اصول مناسبات جنسیتی براساس انزواطلبی زنان از قلمرو عمومی جامعه تقویت شود که این خود وابستگی زنان به مردان را افزایش می‌داد.

بر طبق قوانین موجود، زنان در امور مالی و قانونی نصف مردان حق داشتند و با دلالت بر احساسی و ضعیف بودن زنان در امر تصمیم‌گیری، زنان از مشاغلی مانند مدیریت و قضاوت نیز منع شدند. به زنان پیشنهاد اخذ حق سنوات به صورت داوطلبانه و بازنشستگی زودهنگام و همچنین کار در مشاغل نیمه وقت داده شد به این علت که وقت کافی داشته باشند تا وظایف خانه‌داری و مادر بودنشان را انجام دهند. بتدریج سیاست جداسازی جنسی در حیطه قانون و به تبع آن آموزش و اشتغال، نوعی تبعیض جنسی را به وجود آورد تا مشارکت زنان در جایگاه اجتماعی‌شان کنترل شود. این دوره بسیار کوتاه بود.

۲ ـ دوره جنگ: در زمان جنگ ایران و عراق، علی‌رغم وجود ایدئولوژی جنسیتی، فاکتورهایی به وجود آمد که زنان را مجبور ساخت برای امرارمعاش خانواده به کار در بیرون از خانه مشغول شوند. این فاکتورها، شامل تورم، ضرورت‌های اقتصادی به‌وجود آمده ناشی از اعزام مردان به مناطق جنگی، و همچنین بالا رفتن سطح بیکاری عمومی ــ که در نتیجه انزوای ایران از بازار جهانی به‌وجود آمده بود و به وسیله جنگ و اقتصاد جنگ تشدید شده بود ــ می‌شد. علاوه بر این، با این‌که سطح بیکاری مردان بالا رفته بود ولی این مردان بیکار نه حاضر بودند و نه بلد بودند که کارهای زنانه مانند پرستاری، معلمی، منشی‌گری و کارهای اداری را انجام دهند و از طرف دیگر زنان به وسیله بخش خدماتی در حال رشد جذب شدند که این امکان در نتیجه ملی شدن بانک‌ها و شرکت‌های بیمه به وجود آمده بود که باعث گسترش اشتغال در بخش دولتی شد. همچنین مصادره

صنایع و زمین‌های متعلق به خانواده سلطنتی پهلوی و نزدیکانشان موجب افزایش مشاغل دولتی شد. بدین ترتیب تعداد کارمندان دولتی زن افزایش پیدا کرد.

۳ ـ پایان جنگ با عراق در سال ۱۳۶۸: بعد از این دوره به تدریج فرصت‌هایی برای تلفیق ایران به بازار جهانی به وجود آمد. در نتیجه بازسازی بعد از جنگ، سطح اشتغال افزایش یافت ولی تلفیق تورم و عدم توانایی و همچنین خودداری مردان از انجام کارهای «خاص زنان»، ضرورت ادامه شرکت زنان را در بازار کار موجب شد.

در این کتاب ما درباره نقش جنگ به عنوان یک عامل مهم برای تقویت مسائل ایدئولوژیکی نیز بحث می‌کنیم. در دوران جنگ تصویر زن مسلمان ایرانی مظهر استقلال فرهنگی و ضدغربی و امپریالیستی بودن ایران در صحنه سیاست جهانی بود. فاکتورهای مادی و انتظارات زنان و موقعیت آنان در خانواده و بازار کار، بر روی مسائل ایدئولوژیکی تأثیر گذاشت و مانند نوری ساطع، محدودیت‌های فاکتورهای ایدئولوژیکی را مشخص ساخت. بنابراین این کتاب، این مبحث آکادمیک راکه تنها مسائل ایدئولوژیکی تعیین‌کننده موقعیت زنان در اجتماع هستند، مورد چالش قرار می‌دهد.

نقش ایدئولوژی

در هر کدام از دوره‌هایی که رئوس مطالب آن گفته شد، در رابطه با واکنش زنان نسبت به تضادها و تناقض‌های موجود، راه‌های مختلفی ارائه شد. در دهه ۱۳۶۰، زندگی حضرت فاطمه و حضرت زینب به عنوان سمبل مادر و زن بودن، مورد تحسین قرار گرفت. علی‌رغم این‌که بسیاری از سنت‌گرایان جایگاه زن را در خانه می‌دانستند، الگوی حضرت زینب اجازه داد تا شرکت زنان در قلمرو عمومی اجتماع مورد قبول قرار گیرد.

در آغاز، جنبش زنان به عنوان یک دوره گذرا برای رسیدن به حکومت اسلامی ضروری تلقی شد. در زمان انقلاب، مشارکت توده‌ای زنان مذهبی که چادر به سر داشتند و در تظاهرات شرکت می‌کردند، باعث استحکام دولت

شد. بعدها نیز در خلال سال‌های اول جنگ با عراق، کار بدون مزد زنان در مسجدها (تهیه غذا برای سربازان و کمک‌های اولیه) کمک‌های مادی و ایدئولوژیکی مهمی برای دولت و اقتصاد به شمار می‌رفت. ماهیت داوطلبانه کار کردن، تصویر حضرت زینب را زنده می‌کرد و بعدها نیز وقتی که بسیاری از زنان خواستار دستمزد برای کار بیرون از خانه‌شان شدند، همین تصویر به منظور پذیرفتن شرکت زنان در بازار کار به کار گرفته شد.

در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰، این الگوی در کنار فاکتورهایی مانند تورم، بیکاری مردان و شکل اقتصادی ناشی از جنگ، مشارکت زنان را در نیروی کار افزایش داد ولی هنوز فعالیت‌های زنان در قلمرو عمومی زندگی به‌صورت موقت قلمداد می‌شد.

در طول دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰، خانواده‌های بیشتری به درآمد زنان وابسته شدند. در این زمان برای نسل جدید ــ چه از نظر سیاسی و چه از نظر آموزشی ــ جایگاه زن هنوز در خانه توجیه می‌شد در حالی که تجارب شخصی‌شان چیز متفاوتی را به آنان نشان می‌داد. این تضاد باعث شد که بسیاری از زنان به اهمیت مشارکت سیاسی‌شان در جنبش‌های زمان انقلاب پی ببرند. همچنین این زنان به ضرورت ورودشان به نیروی کار در زمان جنگ و اهمیت کمک‌هایشان به اقتصاد خانواده نیز واقف شدند. این تجربه‌ها آگاهی زنان را به طور کلی افزایش داد. نقش زن ایده‌آل مسلمان (حضرت فاطمه و حضرت زینب) با وجود تسری روند جداسازی، از انزوای زنان در خانواده جلوگیری کرد. همین امر باعث شد که تضاد بین نیاز اقتصادی خانواده و مشکل ایدئولوژی کار زن در خارج از خانه حل شود. ولی ایدئولوژی جایگاه زن در خانه وسیله قدرتمندی بود تا جایگاه زنان را در سلسله مراتب اشتغال تضعیف کند. در نتیجه، زنان به سختی قادر بودند تا از پله‌های ترقی بالا روند و فقط در مشاغل با دستمزد کم و مقام پایین تمرکز پیدا کردند. این مسائل به من اجازه داد تا بتوانم مبحث علمی چگونگی ارتباط بین جنسیت و توسعه در ایران را تحلیل کنم.

در این کتاب مباحث آکادمیک پذیرفته شده در غرب، درباره تقسیم کار

جنسی و روابط اجتماعی مابین زن و مرد، مورد انتقاد قرار گرفته است. به این معنا که این مفاهیم را در رابطه با شرایط ایران در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ به کار برده، تا نشان دهم که چگونه زنان در دوره اول، از مشارکت در بازار و نیروی کار منع شدند، ولی بعدها در نتیجه جنگ و در شرایط اقتصادی، جذب بازار کار شدند. هر چند این بحث نیز عنوان می‌شود که علی‌رغم افزایش مشارکت زنان در اقتصاد و جامعه، این مناسبات اجتماعی جنسیتی است که آنان را در موقعیت نامناسب در بازار کار قرار می‌دهد.

از سوی دیگر از مفهوم مناسبات اجتماعی مابین زنان و مردان نیز استفاده کرده‌ام تا اهمیت نقش جنسیتی را در خانه، در حیطه اشتغال و جامعه گسترده‌تر که به مناسبات مردسالاری می‌انجامد، نشان دهم. در این بحث، مفهوم مناسبات مردسالاری، در رابطه با شرایط مناسبات طبقاتی و سطح اعتقادات مذهبی به کار برده می‌شود تا تغییر در نوع و درجه مردسالاری را در ایران به وسیله تحلیل ساختار بازار کار، فاصله دستمزد بین زن و مرد، نقش حکومت، نقش زن و مرد در حیطه خانواده و اشتغال، تعیین کند.

از سوی دیگر تحلیل اشتغال زنان و مناسبات جنسیتی، ضرورت بررسی بحث‌های علمی را روی دولت، سرمایه‌داری و مردسالاری در کشورهای در حال توسعه روشن می‌سازد و این کتاب بحث می‌کند که ایران جدا از فرآیند جهانی شدن نیست و مانند تمام کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه از نظر اقتصادی، یک جامعه مردسالار است. ولی مسئله مهم برخورد فاکتورهای اقتصادی و جنسیتی در سطح خانواده، حکومت و جامعه است که زنان را وامی دارد راهکارهایی علیه مناسبات مردسالاری بیابند.

واکنش زنان

بخش مهمی از این کتاب درباره مقاومت و واکنش زنان در مقابل مناسبات مردسالاری است که بنا بر طبقه و سطح اعتقادات مذهبی‌شان تفاوت دارد.

تحلیل مناسبات جنسیتی در شکل و ساختار خاص طبقاتی ایران، مرا قادر

به بررسی درک موقعیت‌های متفاوت زنان طبقه متوسط و کارگر ساخت. در ایران به طور کلی دو واژه «طبقه متوسط» و «طبقه کارگر» به موقعیت متفاوت اجتماعی و اقتصادی افراد نسبت داده می‌شود. فرق بین این دو گروه اجتماعی، دسترسی آنان به امکانات مادی و قدرت سیاسی است که از نقش دولت و سیستم سرمایه‌داری سرچشمه می‌گیرد. از تفاوت‌های مهم دیگر بین این دو گروه می‌توان از تأثیر مذهب بر طبقات اجتماعی نیز نام برد که باعث به‌وجود آمدن باورهای مذهبی متفاوت در درون طبقه متوسط و کارگر می‌شود. تأثیر این تفاوت‌ها را می‌توان در رابطه با تقسیم کاری در درون خانواده، کار با مزد، مناسبات جنسیتی در درون خانواده و جامعه گسترده‌تر و همچنین نقش مرد و زن در زمینه‌های باروری، تحصیلات، درآمد، دارایی، قدرت تصمیم‌گیری و حتی نگرش جهانی، مشاهده کرد. ولی، به نظر من، در هر دو گروه، زنان یک نوع مناسبات در سیستم تولید اجتماعی محسوب می‌شوند یعنی آنان برای بقای خود وابسته به عرضه کردن قدرت کار خود هستند.

حقیقت این است که تفاوت‌های ایدئولوژیکی و طبقاتی، زنان را گروه‌بندی می‌کند ولی آنان مسائل مشترکی نیز دارند. این خود باعث واکنش‌های متفاوتی در قبال سیاست‌های دولت می‌شود. از یک طرف، گروهی از زنان مذهبی به ایدئولوژی جایگاه زن در خانه اعتقاد دارند، ولی در همان حال خواستار اصلاحات و رعایت مساوات در هر دو قلمرو خانه و اشتغال هستند، البته این خواسته‌ها در جهت رسیدن به زمانی است که یک حکومت و جامعه اسلامی ایده‌آل ایجاد شود تا به کار بیرون از خانه زنان احتیاج نباشد. از طرف دیگر زنان سکولار و مذهبی‌ای که ماهیت مناسبات جنسیتی مردسالاری را زیر سؤال می‌برند، به طور کلی خواستار برابری با مردان هستند.

همچنین این کتاب به بحث در مورد این سؤال‌ها می‌پردازد: آیا شرکت زنان در قلمرو عمومی در ایران با کشورهای دیگر فرق می‌کند؟ آیا این تفاوت در مقایسه با قبل از انقلاب نیز وجود دارد؟ آیا نوع خاص مردسالاری مانع از

مشارکت زنان در عرصه‌های عمومی می‌شود؟ آیا نوع خاصی از مردسالاری در ایران که جایگاه زن را در خانه می‌داند، توانایی زنان در قدرت تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت‌شان را به مخاطره می‌اندازد؟

بحث من این است که دید زنان با هر دو فاکتور ایدئولوژیکی و مادی شکل می‌گیرد. به این معنا که زنان طبقات متفاوت با سطوح باورهای مذهبی متفاوت، عقاید متفاوتی درباره رهایی جنسیتی و چگونگی به دست آوردن آن دارند. اکثریت زنان طبقه کارگر و متوسط، که مذهبی هستند، از ایدئولوژی حکومت حمایت می‌کنند که البته این ایدئولوژی شامل مناسبات جنسیتی نیز می‌شود. در عین حال آنان متوجه تضاد رو به رشد مابین ایدئولوژی مردسالاری و علایق اقتصادی، اجتماعی و مادی خود نیز هستند. در مقابل برخی از زنان طبقه متوسط سکولار خط‌مشی‌های ایدئولوژیکی را مسبب حاشیه‌نشین شدن زنان، در قلمرو اجتماعی می‌دانند و در نتیجه با آن مخالفت می‌کنند. در این میان هرچه ضرورت‌های اقتصادی بیشتر می‌شود، زنان، علی‌رغم طبقه و سطح اعتقادی مذهبی‌شان، فشار بیشتری را برای ایجاد اصلاحات و مساوات با مردان وارد می‌سازند. در ضمن رسانه‌های گروهی مختلف، مخصوصاً مجلات و نشریات زنان درباره فمینیست، مردسالاری و مناسبات جنسیتی و حتی موقعیت زنان در خانه، تحصیلات، قوانین و اشتغال بحث می‌کنند. بدین ترتیب در نتیجهٔ تأثیر متقابل رسانه‌های گروهی نوعی اتحاد بین زنان طبقات متفاوت با باورهای متفاوت، به‌وجود آمد. آنان همگی مشاهده کردند که میزان موفقیت در موقعیت زنان را می‌توان در فاکتورهای مادی که قابل اندازه گیری هستند، جست و جو کرد.این فاکتورها شامل مشارکت زنان در سیاست، انجام اصلاحاتی در قوانین خانواده، تحصیلات و اشتغال و استفاده از رسانه‌های گروهی به وسیله زنان می‌شوند. همچنین می‌توان آنها را در فاکتورهای غیرقابل اندازه گیری نیز پیدا کرد. فاکتورهایی که روی زندگی خصوصی زنان و مردان و همکاری آنان در این زمینه تأثیر دارد. برای مثال می‌توان به زنان مذهبی طبقه متوسط که تحت تأثیر ایدئولوژی بودند و همچنین زنان فقیرتر که نه تنها تحت تأثیر ایدئولوژی بوده بلکه

دسترسی کمتری هم به امکانات مادی داشتند، اشاره کرد. آنان احساس می‌کردند که در عین حالی که به ایدئولوژی مردسالاری اعتقاد داشتند رفتارشان در قبال آن فرق می‌کرد. همچنین زنان سکولار و یا زنان با اعتقادات مذهبی کمتر که تحت فشار کمتری از سوی این ایدئولوژی بودند و در عین حال دستیابی بیشتری به امکانات مادی داشتند، راه‌هایی را برای بهتر کردن موقعیت‌شان در پیش گرفتند، هرچند مشارکت‌شان در نیروی کار به وسیله ایدئولوژی مردسالاری، محدود شده بود چراکه ایدئولوژی حاکم نیز بر جایگاه زن در خانه، جداسازی نیروی کار و همچنین شرکت موقت زنان در بازار کار، تأکید داشت.

امید است مباحث این کتاب، که براساس تحقیقات کیفی در ایران است، مبنایی برای درک مسائل زنان در دیگر کشورهای در حال توسعه باشد. زیرا: ـ حکومت‌ها این قدرت را دارند تا مناسبات جنسیتی را به طور کلی تغییر دهند ولی در عین حال به وسیله فاکتورهای دیگر ـ مانند گسترش اقتصادی، درگیری در جنگ، حمایت از حامیان و شکست مخالفان ـ تحت فشار هستند.

ـ استفاده مردان از قدرت مردسالاری، حتی زمانی که به وسیله حکومت‌ها پشتیبانی می‌شوند، هرگز یکدست نیست. علایق مردان می‌تواند، ضد و نقیض و مخالف هم باشند، در نتیجه مردان نمی‌توانند به سیاست واحدی برای جلوگیری از مشارکت اقتصادی زنان برسند، زیرا برخی از مردان می‌خواهند با استفاده از قدرت مردسالاری، نیروی کار زنان را استثمار کنند و برخی دیگر خواستار ممانعت از الحاق زنان به بازار و نیروی کار هستند.

بنابراین، فرضیه نگارنده این است که ثابت کند در زمان خاص تحت بررسی ـــ در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰، اشتغال زنان در ایران، ایدئولوژی انزوای زنان و مناسبات مردسالاری جنسیتی را تضعیف کرد. همه اینها در نتیجه واکنش‌های فردی و سازماندهی شده زنان در مقابل فشارهای اقتصادی و ایدئولوژی مردسالاری بود.

خلاصه‌ای از فصل‌های دیگر

براساس مصاحبه‌ها و تجارب زنان در زمینه اشتغال، نگارنده بررسی دو موضوع مختلف را مشخص کرده است: اول، اشتغال زنان و مناسبات جنسیتی در خانه و جامعه؛ دوم، کنش متقابل مابین فاکتورهای ایدئولوژیکی و اقتصادی در شکل‌گیری اشتغال زنان.

بنابراین در فصل ۲، نگارنده مبحث عمومی مناسبات جنسیت و توسعه اقتصادی را مورد انتقاد قرار می‌دهد و از طرف دیگر مبحث خاصی را در زمینه تأثیر ایدئولوژی مردسالاری روی مشارکت زنان در زمینه‌های اقتصادی، مابین فمینیست‌های سکولار و فمینیست‌های مسلمان بازنگری می‌کند. هدف این است که از تئوری‌های موجود برای تحلیل سؤالات مطرح شده، منطقی استفاده شود.

در فصل ۳، نگارنده توضیح خواهد داد که بحث در زمینه اشتغال زنان در حال حاضر، لازمهٔ تحلیل‌های تاریخی تأثیر حکومت، سرمایه و مذهب در این زمینه است. در قرن بیستم میلادی از یک طرف وابستگی مابین روند توسعه کاپیتالیستی تحت سلطه خارجی و از طرف دیگر ایدئولوژی شیعه اسلام و همچنین شکل‌گیری طبقاتی، دست به دست هم دادند و راهی که زنان در طی آن به قلمرو عمومی زندگی ـ جامعه ـ ملحق می‌شوند را مشخص می‌کردند. زنان به طور فعال در این زمینه مشارکت کردند و در مقابل فشارهای ایدئولوژیکی و اقتصادی واکنش نشان دادند، که همه اینها به اصلاحات در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ انجامید و اساس مادیات را برای مبارزه با فرودستی زن فراهم ساخت و بالاخره در انقلاب ۱۳۵۷ انعکاس پیدا کرد.

فصل ۴، سیستم اقتصادی و سیاست اشتغال و جنسیت را در دهه ۱۳۶۰ مورد بحث قرار خواهد داد که البته در راستای منزوی کردن زنان از نیروی کار بود. در این فصل، نگارنده مناسبات مردسالاری و همچنین چگونگی روند جداسازی و این‌که زنان چگونه در مقابل این روند جداسازی، واکنش‌های متفاوتی ابراز کردند را توضیح می‌دهد.

فصل ۵، دوره جنگ ایران و عراق را مورد بحث قرار خواهد داد. در این فصل واکنش دولت نسبت به فشارهای اقتصادی جنگ ــ که موجب تغییر در سیاست‌های جنسیتی و اشتغال نیز شد ــ مورد بررسی قرار می‌گیرد. در نتیجه، بحث خواهد شد که تحت فشارهای اقتصادی، در حالی که امکان منزوی کردن زنان در بازار کار وجود نداشت ولی مناسبات مردسالاری همچنان ادامه می‌یابد.

در فصل ۶، مقایسه اطلاعات آماری قبل از انقلاب و دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ نشان می‌دهد که علی‌رغم تلاش اولیه برای منزوی کردن زنان از بازار کار، نه تنها تغییری در وضعیت ایجاد نشد بلکه فشارهای اقتصادی و واکنش‌های زنان نسبت به آن اصلاحاتی را در پی داشت. چنانچه در قوانین خانواده، آموزش و پرورش و اشتغال اصلاحاتی انجام شد که به مشارکت بیشتر زنان در قلمرو عمومی ــ جامعه ــ اجازه فرصت داد. هرچند علی‌رغم این اصلاحات، مناسبات مردسالاری در سطح دولت، جامعه و خانواده همچنان باقی ماند و بر روی ساختار بازار کار و جایگاه زن در مقام فرودست تأثیر داشت.

فصل ۷، واکنش زنان را به طرق مختلف، در مورد مناسبات جنسیتی مردسالاری مورد تحلیل قرار خواهد داد. در این فصل بحث خواهد شد که اصلاحات انجام شده در دهه ۱۳۷۰، در نتیجه واکنش زنان به مناسبات جنسیتی، بود. در این دوران فشارهای اقتصادی، مانع کار زنان نمی‌شد، ولی بر روی ایدئولوژی «ماندن زن در خانه» همچنان پافشاری می‌شد. مشارکت زنان در بازار کار آنان را سیاسی کرد و آگاهی جنسیتی آنان را به میزانی که قبلاً در نسل‌های گذشته هرگز تجربه نشده بود، بالا برد. بدین ترتیب زنان مذهبی که در دهه ۱۳۶۰، در ایجاد حکومت اسلامی همکاری داشتند و با جنبش‌های زنان سکولار مخالفت می‌کردند، موضع خود را تغییر دادند. آنان نوعی یکپارچگی و اتحاد را با زنان سکولار جست و جو کردند و بدین ترتیب در مورد مسائل زنان از طریق رسانه‌های گروهی بحث شد. به عقیده من، واکنش‌ها و مبارزات زنان با ایدئولوژی مردسالاری نوعی مبارزه سیاسی

غیررسمی محسوب می‌شود، و با وجود این‌که جدا از سیاست رسمی فرقه‌ای، گروهی و حزبی است، ولی می‌تواند آینده‌ساز باشد. به این ترتیب که این نوع مبارزه سیاسی برای ایجاد تغییرات با واکنش‌های فردی زنان نسبت به مناسبات مردسالاری در خانه و محل کار و جامعه گسترده‌تر، درهم آمیخت و آنان به مناسبات مردسالاری معترض شدند.

فصل ۸ مشکل جمع‌آوری مدارک را مورد بحث قرار می‌دهد و این‌که چگونه نقد فمینیستی از متدهای کمی، نگارنده را به استفاده از مجموعه متدهای کیفی راهنمایی کرد و بدین ترتیب از اطلاعات کمی برای آزمایش اعتبار تبیین‌های مورد ارائه، استفاده شد. این فصل همچنین اهمیت مصاحبه‌ها را روشن می‌سازد و توضیح می‌دهد چگونه آنها به نگارنده کمک کرد تا ابزار تحلیل‌های گوناگون را مشخص کند و تأثیر متقابل مابین فاکتورهای ایدئولوژیکی و اقتصادی را که به اشتغال زنان در ایران شکل داده بررسی کرده، و واکنش زنان را به این فاکتورها، براساس تفاوت‌های اجتماعی آنان توضیح دهد.

فصل دوم

جنسیت، اشتغال و ایدئولوژی، مرور و بررسی مکتوبات

مبحث جنسیت و توسعه اقتصادی در کشورهای در حال توسعه با مناسبات اجتماعی مابین ایدئولوژی، جنسیت و اشتغال ارتباط مستقیم دارد. در این فصل نگارنده مباحث مورد بحث آن گروه راکه بر نقش تقسیم کار جنسی اصرار دارند همراه با بحث آنانی که مناسبات اجتماعی مابین زنان و مردان را به عنوان مهمترین فاکتور اعلام می‌کنند را مورد بررسی قرار می‌دهد. این بحث مهمی است، زیرا نوع مناسبات جنسیتی که بر روی اشتغال زنان تأثیر دارد، مردسالاری است. تحلیل‌های پرارزشی از مسئله زنان در جوامع مسلمان منتشر شده که براساس شرایط مادی آنان انجام شده است و مسئله زنان را در پروسه توسعه اقتصادی، شامل می‌شود. ولی این بحث‌ها عملاً مورد استفاده قرار نگرفته زیرا همواره توجه زیادی به اهمیت نقش ایدئولوژی و توجه کمتری به فاکتورهای اقتصادی داده می‌شود.

در رابطه با نقش‌های مناسبات جنسیتی در اقتصاد و جامعه در جمهوری اسلامی، بررسی منتقدانه جدل مابین فمینیست‌های سکولار و فمینیست‌های مسلمان در ایران، بسیار مهم است. در تألیفات منتشر شده موجود، تأکید و تمرکز عمدتاً بر روی جنبه‌های مختلف ایدئولوژی اسلامی در رابطه با موقعیت زنان قرار می‌گیرد و جای مطالعه و بررسی خاص زنان در بافت

قتصاد در این بحث خالی است. من این تحقیق را با این نگرش شروع کردم که یدئولوژی جنسیتی، زنان را در نیروی کار، در حاشیه قرار داده است. هر چند، در طول تحقیق به این نتیجه رسیدم که در دهه ۱۳۷۰، فاکتورهای قتصادی به رشد اشتغال زنان ختم شد و بسیاری از زنان مناسبات جنسیتی را ـیر سؤال بردند. در نتیجه، هدف نشان دادن این مسئله است که تا چه اندازه یدئولوژی جنسیتی نقش تعیین‌کننده در اشتغال زنان ایفا می‌کند و سپس این حقیق درباره ارتباط مباحث تقسیم کار جنسی و مناسبات اجتماعی مابین ـنان و مردان، قضاوت می‌کند.

بحث در مورد جنسیت و توسعه

بحث در مورد جنسیت و توسعه برای بیان وضعیت اشتغال زنان در ایران مفید است. این بحث تحلیلی است شامل تقسیم کار جنسی که زنان را در ـیروی کار و بازار کار به عنوان مزدبگیر و غیر مزدبگیر مشخص می‌کند، ست و همچنین نقش زنان در تولید اجتماعی را دربر دارد. از سوی دیگر ـررسی‌ای از ساختارهای جنسیتی و مناسبات اجتماعی در کار و خانه نیز کمک می‌کند تا درباره فرودستی زن در حیطه خانه و اشتغال و جامعه گسترده‌تر، توضیحاتی دهیم.

قبل از بحث در این مورد، مهم است که مفهوم جنسیت و فمینیست و فمینیسم را مشخص کنیم. در فرهنگ فمینیست، واژه جنسیت به این معنا ست که به مقوله‌های مرد و زن، از نظر فرهنگی و اجتماعی بپردازد و نه به عنوان جنس که از نظر بیولوژیکی به تفاوت‌های بین زن و مرد می‌نگرد (السون و پیرسون، ۱۹۸۴؛ ماکینتاش، ۱۹۸۴؛ روبین، ۱۹۷۵ و اوکلی، ۱۹۷۲). در این مفهوم، نقش و مناسبات جنسیتی با مسئله توزیع قدرت در درون جامعه ارتباط دارد (کاندیوتی، ۱۹۹۶، ص ۷ ــ ۶).

من از واژه‌های فمینیست و فمینیسم از نظر مفهوم گسترده آن استفاده می‌کنم. فمینیست‌ها افرادی فعال، محقق و نویسندگانی هستند که تحت ستم بودن زنان، همچنین مناسبات نابرابر مرد و زن در خانه، حیطه اشتغال و

جامعه ـ که به دلیل جنسیتشان به‌وجود آمده ـ را سخت مورد توجه قرار می‌دهند و می‌خواهند مناسبات نابرابر بین زن و مرد را تغییر دهند (پایدار، ۱۹۹۶؛ مایز، ۱۹۸۶، ص ۴۳ ـ ۶). واژه فمینیسم برای معرفی چند کتب فکری به کار برده می‌شود: فمینیسم مسلمان، فمینیسم سکولار، فمینیسم لیبرال، فمینیسم سوسیالیست، فمینیسم مارکسیست و فمینیسم رادیکال.

به‌طورکلی بحث درباره زن و توسعه در کشورهای در حال توسعه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ به وسیله دو دستاورد مختلف تحت‌الشعاع قرار گرفته است: خانم‌ها، بوزارپ (۱۹۸۷) از دید لیبرالیسم نو (Ne o - liberalism) و سفیوتی (۱۹۸۷) از دید مارکسیسم نو (Ne o - Marxism) با دو دید سیاسی بسیار متفاوت، با هم توافق دارند که مشارکت محدود زنان در توسعه صنعت در بسیاری از کشورهای در حال توسعه (مانند اکثر کشورهای آفریقایی، آسیایی، خاورمیانه و آمریکای لاتین) در نتیجه «سیاست اقتصادی ـ صنعتی کردن براساس واردات کالاهای اصلی» (ISI) است. این استراتژی اقتصادی بر روند تولید کالاهای مصرفی متمرکز شده و وابسته به تکنولوژی وارداتی است و در این روند کالاهای وارداتی جایگزین کالاهای تولیدی محلی می‌شود. این نویسندگان بحث کرده‌اند که در پروسه صنعتی شدن، کار سرمایه‌بر جایگزین کالای کاربر و کاربامزد مردان جایگزین کاربی‌مزد زنان می‌شود و در نتیجه زنان در حاشیه پروسه صنعتی شدن قرار می‌گیرند.

در مخالفت با این نگرش، خانم‌ها لیم (۱۹۹۰، ۱۹۸۳، ۱۹۸۹)، فو و لیم (۱۹۸۹) و جواکس (۱۹۸۷) درباره نقش مهم زنان در کشورهای در حال توسعه دیگر (مانند ببرهای اقتصادی شرق ـ کره جنوبی، تایوان، تایلند، مالزی و سنگاپور) که روند «سیاست اقتصادی ـ صنعتی کردن براساس تولید به منظور صادرات به بازار کشورهای توسعه‌یافته» (EOI) را انتخاب کرده‌اند، بحث می‌کنند. در این کشورها، صنایع در مرحله اول در خدمت مصرف داخلی است و در مرحله دوم تولید به منظور صادرات به بازارهای کشورهای صنعتی صورت می‌گیرد. این نویسندگان عقیده دارند که این استراتژی اقتصادی، ساختار و ترکیب نیروی کار صنعتی را تغییر داده است و در نتیجه، تعداد زیادی از زنان در

صنایع کالاهای کاربر مخصوصاً در تولیدات نساجی، پوشاک و الکترونیک، استخدام شده‌اند.

خانم پیرسون (۱۹۹۲ و ۱۹۹۴) هر دو گروه را شدیداً مورد انتقاد قرار می‌دهد. او معتقد است که تحلیل‌های هر دو گروه فقط به مقوله تقسیم کار جنسی اهمیت می‌دهند. او به اهمیت پویای صنعتی شدن، رشد کار با مزد، استراتژی‌های صنعتی مختلف و راه‌هایی که به وسیله آن نیروی کار، انتخاب و اداره می‌شود، واقف است. همچنین او معتقد است که وارد کردن و خارج کردن زنان از نیروی کار صنعتی بسیار مهم و قابل اهمیت است، زیرا دسترسی زنان به اشتغال، استاندارد زندگی آنان و خانواده‌شان را بالا می‌برد و عدم وابستگی به مردان را برای زنان تضمین می‌کند. ولی به اعتقاد او، تحلیل شرایط اجتماعی کار، مهمتر است. او با استفاده از دلایلی نشان می‌دهد که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، مانند ببرهای اقتصادی شرق، بسیاری از زنان در صنایع‌ای مشغول به کار هستند که با مدرن‌ترین تکنولوژی‌ها همراه است، ولی دستمزد اینان پایین، اضافه کاری آنان زیاد و سلامتی‌شان در خطر است و همچنین هیچ امنیت شغلی و پاداش اجتماعی ندارند. این امر به این دلیل است که مناسبات اجتماعی مردسالاری به قوت خود باقی است و تأثیرات منفی برای زنان در خانواده، در محیط کار و جامعه دارد. در نتیجه او پیشنهاد می‌کند که: «درک کامل‌تر از جنسیت، ساختارهای جنسیتی مناسبات اجتماعی در اشتغال و خارج از آن را در برمی‌گیرد. بدین معنی که برای درک مسئله جنسیت باید ساختارها سیاسی، مناسبات درون خانواده، و همچنین در بردی گسترده، کنش‌های متقابل اجتماعی را نیز بررسی کرد. زیرا این فاکتورها هستند که نقش جنسیت را تعیین می‌کنند و در نتیجه درجه قدرت و استقلال افراد مختلف را مشخص می‌کنند» (۱۹۹۴، ص ۳۳۹).

همچنین زنان نویسنده دیگری، بر اهمیت روابط ما بین تجربهٔ اشتغال زنان و مناسبات جنسیتی در خانه و جامعه گسترده‌تر، تأکید می‌کنند. در زمینه جنسیت و توسعه در هند، (کبیر، ۱۹۹۴، ص ۵۸ ــ ۵۷)، بر تأثیر ریشه‌ای عمیق هویتی که جنسیت به زنان و مردان می‌دهد ــ چه در خانه و چه در

خارج از آن ــ تأکید دارد. بنریا و سن (۱۹۸۱) نیزبحث کرده‌اند که حتی وقتی زنان، دسترسی به امکانات مادی دارند، روند جامعه‌پذیری بر استیلای مردان تأکید می‌کند. بنابراین، این فرصت به آنان داده نمی‌شود که کنترل بر روی قابلیت‌ها و کار خود داشته باشند. وایت هد (۱۹۷۹) توضیح می‌دهد که چگونه مناسبات جنسیتی از قبل تعیین شده، جایگاه زنان را در قلمرو خانه و مردان را در خارج از خانه قرار می‌دهد که این امر خود امکانات مادی متفاوتی را برای مردان و زنان در قانون، فرهنگ، خانواده، جامعه و حتی سیاستگزاری‌های ملی و بین‌المللی معین می‌کند.

بررسی هامپفری از روند صنعتی شدن (۱۹۸۷، ص ۵۱ ــ ۳۶) در برزیل نشان می‌دهد که زنان براساس جنس‌شان استخدام می‌شوند و نه براساس مهارت‌شان. در نتیجه موقعیت شغلی آنان در مقایسه با مردان از نظر میزان حقوق، پاداش و مقام فرق می‌کند و علی‌رغم توسعه اقتصادی، اکثریت زنان از فقیرترین اقشار اجتماع هستند و در مورد آن عده قلیل که در حاشیه قرار داده نشده و توانسته‌اند از خط‌مشی‌های تحصیلی و بهداشت استفاده کنند، هنوز ایدئولوژی مردسالاری اجازه و قدرت تصمیم‌گیری در مورد مسائل مختلف را به آنان نمی‌دهد. در نتیجه، هامپفری بحث کرده است که مسئله جنسیت و اشتغال، متأثر از تقسیم جنسی کار و مناسبات اجتماعی مابین زن و مرد است. هرچند، نوع مناسبات اجتماعی ما بین زن و مرد و فرودستی زنان ثابت نیست و تحت شرایط اقتصادی و تغییرات تکنولوژی، می‌توانند تغییر پیدا کنند. ولی هر تغییر واقعی در فرودستی زنان حتماً به وسیله تغییر در مناسبات اجتماعی صورت می‌گیرد و نه با تغییرات در قوانین.

«دربارهٔ ازدواج، بازار و فرودستی بین‌المللی زنان و درس‌های آن» (of Marriage and the Market, Women's Subordination Internationally and its Lessons) کتابی است نوشته یانگ و چند تن دیگر (۱۹۸۴) که به تئوری کلی از فرودستی و جنسیت می‌پردازد. نویسندگان این کتاب مطرح می‌کنند که در روند توسعه، زنان در حاشیه قرار نمی‌گیرند ولی آمیختن آنان در نیروی کار نسبت به مردان متفاوت است و دلیل آن دقیقاً وجود

مناسبات اجتماعی جنسیتی است. در نتیجه تحلیل مسئله مناسبات قدرتی مابین جنسیت‌ها، و بررسی این‌که چگونه حیطه خانواده روابط جنسیتی را مشخص می‌کند و بعد با موضوعات اقتصادی وسیع‌تر رابطه پیدا می‌کند، بسیار مهم هستند.

سرمایه‌داری و مردسالاری

همان‌طور که گفته شد بحث در مورد جنسیت و توسعه با سرمایه‌داری و مردسالاری ارتباط مستقیم دارد. زیرا در روند توسعه اقتصادی و الحاق به بازار جهانی، مردسالاری به عنوان یک‌سری روابط قدرتی مابین جنسیت‌ها که تأثیر بسیاری بر روی اشتغال زنان دارد، انگاشته می‌شود. همان‌طور که خانم السون و پیرسون نوشته‌اند: «به‌هیچ‌وجه استثمار کاپیتالیستی زنان، که زنان را تبدیل به کارگر با مزد می‌کند، فرودستی جنسیتی را از بین نمی‌برد» (۱۹۸۴، ص ۳۱). بنابراین من در این کتاب از واژه مردسالاری به معنای یک‌سری مناسبات قدرتی که فرودستی زنان به مردان را در خانه و جامعه گسترده‌تر و همچنین وضعیت اشتغال شامل می‌شود، استفاده می‌کنم. البته روابط مردسالاری ثابت نیست و نسبت به واکنش زنان و مردان به واقعیت‌های زندگی تغییر می‌کند (والبی، ۱۹۹۰، ص ۲۴ ـ ۱؛ مایز، ۱۹۸۶، ص ۴۳ ـ ۱ و ماکینتاش، ۱۹۸۴، ص ۱۷ ـ ۳).

در دهه‌های ۱۹۹۰ ـ ۱۹۷۰ تئوری‌های متفاوت فمینیستی (فمینیسم رادیکال، فمینیسم مارکسیستی و فمینیسم سوسیالیستی و فمینیسم پست مدرن)، بحث‌های پر ارزشی را در مورد مردسالاری را ارائه داده‌اند: فمینیسم رادیکال بر این باور است که مردسالاری، باعث ستم جنسی به زنان می‌شود و همچنین اساس فرودستی زن و پایه‌گذار تقسیم کار طبقاتی و نژادی نیز هست. فمینیسم مارکسیستی بر این باور است که استثمار کاپیتالیستی اساس فرودستی زن بوده و سبب تقسیم کار جنسی و نژادی است. آنها تحلیلی از نقش زنان در بازتولید (کار خانگی) به عنوان یک عرصه تحلیل تئوری در مقوله‌های مارکسیستی از کاپیتالیست و تحلیل طبقاتی، ارائه داده‌اند. فمینیسم

سوسیالیستی از طرفی با فمینیسم رادیکال در مورد مردسالاری توافق دارد ولی از طرف دیگر به مسئله تحلیل طبقاتی اهمیت به‌سزایی می‌دهد. در نتیجه فمینیسم سوسیالیستی شروع به تحلیل سرمایه‌داری و مردسالاری و ارتباط بین آنها کرده است (اوانز، ۱۹۹۵، ص ۱۲۴ ــ ۱۰۸ و در مقدمه کتاب سارجنت، ۱۹۸۱). مقاله و کتاب ازدواج ناموفق مارکسیسم و فمینیسم (The Unhappy Marriage of Marxism and Feminism) نوشته هارتمن (۱۹۷۹ و ۱۹۸۰) سؤالاتی را درباره این‌که آیا کاپیتالیسم و مردسالاری دو سیستم جدا و متمایز و یا یک سیستم واحد هستند را مطرح می‌کند.

برای مثال یانگ (۱۹۸۱) هارتمن را مورد انتقاد قرار داده زیرا او اهمیت بیش از حدی به تئوری مارکسیستی مناسبات تولیدی می‌دهد و در نتیجه تئوری فمینیستی در مورد مناسبات جنسیتی اهمیت خود را از دست می‌دهد. یانگ عقیده دارد که در بحث هارتمن مناسبات اجتماعی به دو سیستم متمایز ــ کاپیتالیسم و مردسالاری ــ تقسیم می‌شوند. این دو سیستم متمایز از هم هستند و ساختار و حرکت و تاریخ‌شان با هم فرق می‌کند. او می‌گوید که جایگاه مادی مردسالاری، اصولاً در کنترل مردان بر روی قدرت کار زنان است و مردان این موقعیت را با محروم کردن زنان از دسترسی به امکانات تولیدی به دست می‌آورند، در نتیجه مردسالاری و کاپیتالیسم دو سیستم جداگانه نیستند. مخصوصاً اگر مناسبات مردسالاری را فراتر از مناسبات خانوادگی در همه مقوله‌ها مانند قانون، تحصیلات و اشتغال ببینیم. بنابراین به نظر یانگ مناسبات مردسالاری را نمی‌توان جدا از مناسبات اجتماعی کاپتیالیستی دانست. او مطرح می‌کند که کاپیتالیسم و مردسالاری یک سیستم واحد را تشکیل می‌دهند که ستم به زنان، در رأس آن قرار گرفته است. مقوله هاردینگ (۱۹۸۱) نیز قابل اهمیت است. او با هارتمن موافق است که جنبه‌های اقتصادی تقسیم کار جنسیتی در خانواده، در بازسازی مردسالاری و سرمایه، نقش مهمی دارند. ولی او این نکته را تأکید می‌کند که جایگاه مادی مردسالاری و کاپیتالیسم فقط در جنبه‌های اقتصادی تقسیم کار جنسیتی در خانواده، ریشه ندارد، بلکه توضیح شرایط مادی و تاریخی نیز که تحت آن علایق جنسیتی بازسازی می‌شوند، بسیار

ضروری است. بالاخره فمینیسیسم پست مدرن توجه ما را به این مسئله مهم جلب کرد که زنان یک گروه متجانس نیستند و کنش و واکنش آنان نسبت به جنسیت و مردسالاری بسیار متفاوت است. این مباحث به درک مناسبات مابین جنسیت، توسعه و مردسالاری کمک به‌سزایی کرد ولی در عین حال به وسیله محققان مسائل کشورهای در حال توسعه مورد انتقاد قرار گرفت. آنان معتقدند که در تمرکز بر روی مسائل زنان در کشورهای غربی، مسائل نژادی و فرهنگی زنان کشورهای آفریقا، آسیا، خاورمیانه و آمریکای لاتین نادیده گرفته شده است. به این معنا که در این رابطه، تجارب خاص زنان در کشورهای در حال توسعه منعکس نشده است. برای مثال خانم‌ها تینکر (۱۹۹۰)، وورد (۱۹۹۰)، اگاروال (۱۹۸۸) و فرناندز کلی و نش (۱۹۸۵)، این مسائل را در رابطه با تقسیم کار بین‌المللی مورد بررسی قرار دادند. سن و گراون (۱۹۸۷) بنریا و رولدن (۱۹۸۷) و مایز (۱۹۸۶) نیز بر روی این مسائل در رابطه با جنسیت و طبقات در اوضاع کشورهای در حال توسعه، بحث کرده‌اند.

به عقیده خانم والبی (۱۹۹۰، ص ۱۷۴) «برای این‌که به این مسائل به صورت مثبت بپردازیم مهم است که درجات و انواع مردسالاری را از هم متمایز کنیم». برای مثال درجه ستم را برحسب ابعاد خاص ـ مانند میزان فاصله دستمزد بین زن و مرد ـ می‌توان اندازه گیری کرد. او همچنین مطرح می‌کند که مردسالاری یک پدیده ثابت نیست بلکه انواع مختلف آن بستگی به ساختارهای مختلف مردسالاری دارد. ساختارهایی مانند مناسبات مردسالاری در کار بامزد، حکومت، جنسیت، پایه گذاری‌های مذهبی، رسانه‌های گروهی و تحصیلات (ص ۱۷۹ ـ ۱۷۴). والبی همچنین فرق مابین کنترل مردسالاری را در قلمرو خصوصی و عمومی زندگی متمایز می‌کند (ص ۱۸۵ ـ ۱۷۹).

دولت، سرمایه، مردسالاری

مناسبات مابین دولت، سرمایه‌داری و مردسالاری در کشورهای در حال توسعه به دلایل تأثیر استعمار و امپریالیسم نیز بحث مهمی است. خانم‌ها یووال دیویس و آنتیاز (۱۹۸۹)، سیاست‌های دولت را در بسیاری از جوامع

مورد بررسی قرار داده و نشان می‌دهند که دولت به مسائل زنان و مردان به طور متفاوت پرداخته است. موقعیت زنان همیشه به عنوان مادر، تعیین‌شده و به عنوان سمبل ملی و هویت اقلیتی مورد تقدیس قرار گرفته است. این مسئله برای درک از مناسبات مابین دولت و فرودستی زن، بسیار قابل اهمیت است. ولی اشکال بحث این نویسندگان، فقدان تحلیل مناسبات، مابین ساختار مردسالاری و دولت و نظام اقتصادی است.

به همین دلیل بررسی خانم چاچی (۱۹۹۱) از هند این فاصله را پر می‌کند. او بحث کرده که مناسبات مابین مردسالاری و دولت و اقتصاد در کشورهای مختلف در حال توسعه، بعد از رهایی آنان از استعمار، فرم‌های متفاوتی به خود گرفت. این دولت‌ها در دوران پس از استعمار فقط در زمینه تولید، مداخله‌گر هستند و آن به این دلیل است که شرایطی را برای توسعه و بسط سرمایه، ایجاد کنند در حالی که آنها بر حفظ خانواده مردسالار سنتی، از طریق ایجاد قوانین خاصی اصرار دارند. در نتیجه او این بحث را مطرح کرده است که حکومت‌ها پس از دوران استعمار با توسعه کاپیتالیستی تا حدی ساختارهای مردسالاری را ضعیف کرده‌اند، ولی همین باعث به‌وجود آمدن تناقضاتی مابین سرمایه و منافع مردسالاری، شده است. گواه این مسئله را می‌توانند در هند، جایی که گروه‌های بنیادگرای، مسلمان، سیک و هندو فشارهای بسیاری را بر حکومت وارد می‌کنند تا کنترل مردسالاری سنتی دوباره سازی شود. بنابراین، حکومت به عنوان مدیر و طرف مذاکره مابین نیروهای سنتی و نیروهای مدرن، تابع فشارهای متناقض از سوی گروه‌های مختلف اجتماعی است که اصرار دارند منافع خودشان را در درون دولت تحکیم کنند. مهمتر این‌که، چاچی اهمیت این فشارهای متناقض بر روی زنان را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد. او بحث می‌کند که تجارب زنان از روند تغییرات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، مختلف است و واکنش آنان به این تغییرات برحسب طبقه، نژاد، نظام طبقاتی و هویت اجتماعی آنان تغییر می‌کند (ص ۱۴۷)

بنابراین، یک بررسی از پویایی مناسبات مابین دولت، سرمایه و مردسالاری

برای درک به رسمیت شناختن فرودستی زن، مهم و ضروری است. مهمتر این‌که، زنان قربانیان متجانس و بی‌اراده‌ای از نفوذ مردسالاری نیستند.

بحث در مورد جنسیت و توسعه در بررسی جوامع مسلمان

همان‌طور که گفتیم تحلیل‌های بسیار مهمی (اکثراً توسط محققین و نویسندگان زن) از مسائل زنان در جوامع مسلمان وجود دارد که براساس شرایط مادی بنا شده و در نتیجه موقعیت زنان را حاشیه‌ای نکرده است. برای مثال، کاندیوتی (۱۹۷۷ و ۱۹۹۰) درباره ترکیه، مینتی (۱۹۸۴) درباره یمن، نشأت (۱۹۷۸) درباره کویت، شافر دیویس (۱۹۷۸) درباره مراکش، گران (۱۹۷۷) درباره مصر و همچنین حجاب (۱۹۸۸) و هامان (۱۹۸۱ و ۱۹۸۰) و یوسف (۱۹۷۸ و ۱۹۷۴) به طور کلی در جوامع مسلمان به بررسی این امر پرداخته‌اند. همچنین بررسی‌های افخمی و فریدل (۱۹۹۴)، فریدل (۱۹۸۱ و ۱۹۸۳ و ۱۹۹۱)، آقاجانیان (۱۹۹۱)، مقدم (۱۹۸۸)، افشار (۱۹۸۵)، بایر (۱۹۸۳)، کاوه میرانی (۱۹۸۳)، گولیک و گولیک (۱۹۷۸)، تاپر (۱۹۷۸) و صدقی و اشرف (۱۹۷۶)، تحلیل‌هایی را درباره فعالیت‌های مادی و تجارب زنان در ایران ارائه می‌کنند. این بررسی‌ها کلاً مشارکت نیروی کار زنان، رفتارهای جمعیتی، تحصیلات و فعالیت‌های سیاسی در کشورهای مسلمان در یک برهه زمانی خاص تاریخی را مورد رسیدگی قرار می‌دهد.

البته بحث جنسیت و توسعه که در قسمت اول این فصل، رئوس مطالب آن گفته شد، در تحلیل بررسی جوامع مسلمان گنجانده نشده است. این امر تا حدی به دلیل مشکل جمع‌آوری اطلاعات است. ولی مهمتر این‌که اتفاق نظری عمومی در اکثر این بحث‌ها وجود دارد. مبنی بر این‌که در این جوامع، مذهب و فاکتورهای ایدئولوژیکی هستند که موقعیت زنان را مشخص می‌کنند تا فاکتورهای اقتصادی.

بررسی‌های مقدم (۱۹۹۳ الف و ۱۹۸۸) و افشار (۱۹۸۹) درباره ایران، رمزی (۱۹۸۸) درباره مصر، الترکی (۱۹۸۶) درباره عربستان سعودی، مارشال (۱۹۸۴) درباره آفریقای شمالی و همچنین بررسی‌های کلارک،

رامزبی، ادلر (۱۹۹۱)، بوزارپ (۱۹۹۰)، احمد (۱۹۸۶)، مورگان (۱۹۸۴) و والتر (۱۹۸۱)، به طور کلی درباره جوامع مسلمان، همگی به این بحث پرداخته‌اند که سهم زنان از نیروی کار در جوامع اسلامی، در دوران (۱۹۸۰ ــ ۱۹۶۰) کمتر از جوامع دیگر بوده و این خود به دلیل نفوذ مناسبات جنسیتی مردسالاری اسلامی می‌باشد.

«مقدم» در بررسی‌های خود از جنسیت و توسعه در کشورهای عربی، تحلیلی از تأثیر استراتژی (EOI) بر روی رشد نیروی کار زنان در تونس و مراکش در دهه ۱۹۸۰ دارد. او بحث کرده که در مناطق عربی، فقط تونس و مراکش هستند که توانسته‌اند در روند توسعه اقتصادی‌شان از استراتژی (ISI) تدریجاً دور شوند و استراتژی (EOI) را انتخاب کنند که این خود به افزایش نیروی کار زنان کمک بسیاری کرده است. ولی او همچنین تأیید کرده است که بیشتر این اشتغال‌ها در صنایع پوشاک که ساختار خانگی دارد و یا در کارگاه‌های ثبت نشده کوچک، انجام می‌گیرید، جایی که دستمزدها پایین است و امنیت اجتماعی وجود ندارد (ص ۲۹).

مناسبات مابین دولت، کاپیتالیسم و مردسالاری توجه بیشتری را در بررسی جوامع مسلمان جلب می‌کند تا استراتژی توسعه که به وسیله دولت‌ها در این جوامع اتخاذ شده است. در این مورد «مقدم» (۱۹۹۳ ب) بحث بسیار مهمی را ارائه می‌دهد، به عقیده او علت پایین بودن سطح نیروی مشارکت زنان در جوامع مسلمان خاورمیانه، به دلیل وجود مناسبات خانوادگی مردسالاری و نقش دولت است. او این بحث را مطرح می‌کند که حکومت به عنوان متولی توسعه اقتصادی، ساختار مردسالاری را در سراسر جامعه تقویت کرده، که این امر خود به طور نامطلوب به روی مشارکت نیروی کار زنان، تأثیر داشته است. «مقدم» از واژه حکومت مردسالاری ـ نو (Ne o - Patriarchal) که در ابتدا به وسیله شرابی (۱۹۸۸) برای شرح انواع مختلف رژیم‌های سیاسی در خاورمیانه به‌کار برده شده بود، استفاده می‌کند. به عقیده او علی‌رغم تفاوت‌هایشان، دولت‌ها در جوامع اسلامی شکل مردسالاری ـ نو دارند.

توضیح مقدم درباره واژه مردسالاری ـ نو چنین است: این امر درنتیجه رودررویی نوگرایی و سنت‌گرایی در بافت کاپیتالیسم وابسته، صورت گرفته است، این یک مردسالاری مدرن است. اگرچه، شکل ظاهری خانواده، جامعه و دولت مدرن است ولی ساختار داخلی همه این نهادها همچنان در ارزش‌های مردسالاری و مناسبات اجتماعی عشیره‌ای، فرقه‌ای، مذهبی و قومی، ریشه دارد (ص ۱۱۲).

بحث الحیبری (۱۹۸۱) درباره کاپیتالیسم و مردسالاری به عنوان یک سیستم واحد در جوامع مسلمان نیز مهم است. او بحث کرده که مناسبات اجتماعی مردسالاری از روند توسعه اقتصادی در جوامع مسلمان جدا نیست. ولی این مناسبات اجتماعی مردسالاری، پویا است. این امر در عقاید مختلف زنان مسلمان نسبت به اسلام واضح و روشن است. از یک طرف اسلام یک شالوده قاطع و محکم را برای مردسالاری فراهم ساخته و از طرف دیگر، تصویری فعال و قدرتمند و حتی خطرناک از زنان می‌دهد. مرنیسی (۱۹۸۷، ص ۶۵ ــ ۲۷) همچنین بحث کرده است که در اسلام، زنان باعث ترس و نگرانی مردان هستند و آن هم به دلیل پتانسیل قدرت جنسی آنان بر روی مردان است. در نتیجه تمام عرف‌های جنسی مانند چندهمسری مردان و عدم تمکین زنان، جداسازی جنسی می‌تواند به عنوان استراتژی‌هایی برای مهار قدرت آنان به حساب آید. در نتیجه، الحیبری بحث می‌کند که چنین جوامعی بسیار پویا هستند زیرا از طرفی مردان به طور مدام به دنبال راه‌های مؤثری هستند تا زنان را تحت نفوذ خود در آورند و از طرف دیگر زنان هم مدام به دنبال راه‌هایی برای مبارزه با مردسالاری هستند.

واکنش زنان به مردسالاری

در متن واکنش‌های زنان به مناسبات مردسالاری، تحلیل‌های خانم کاندیوتی درباره نوع تسلط مردان بر زنان در جوامع مسلمان، مهم است. او بحث کرده است که در آفریقای شمالی، کشورهای مسلمان خاورمیانه (شامل

ترکیه، پاکستان و ایران) و آسیای شرقی و جنوبی (مخصوصاً هند و چین)، نوع تسلط مردان، مردسالاری کلاسیک است (۱۹۹۱، ص ۳۱). مشخصه‌های این چنین مردسالاری در عملکرد خانواده ایلی وابسته به قوم پدری (Patrilocal Family)، نهفته است. روندهای توسعه اقتصادی، برتری خانواده مردسالاری سه نسلی (پدربزرگ، پدر و پسر) را تا حدی محدود کرده است. هرچند فرهنگ نفوذ مرد بزرگ فامیل بر روی اعضای دیگر خانواده قویاً عمومیت دارد. نفوذ مشابهی نیز در سطح دولت بر روی خانواده مشهود است. تحت مردسالاری کلاسیک، دختران وقتی بسیار جوان هستند، ازدواج می‌کنند و تحت تمکین تمام اعضای خانواده شوهر چه زن و چه مرد هستند. تشویق ازدواج فامیلی رایج و متداول است. در برخی از این جوامع، زنان هیچ ادعایی نسبت به ارث پدری ندارند، از طرف دیگر نهاد ازدواج چه براساس مهریه و چه براساس جهیزیه باشد، جهیزیه آنان مستقیماً به خانواده شوهر عروس انتقال پیدا می‌کند و حکم دارایی تولیدی برای زنان ندارد و همچنین در بسیاری از جوامع مسلمان مقداری از مهریه عروس را پدر عروس نگه می‌دارد. بنابراین دسترسی زنان و کنترل آنان نسبت به دارایی بسیار محدود است. عروس‌های جوان اغلب وقتی وارد خانه شوهرانشان می‌شوند، احساس می‌کنند که از هر نوع دارایی مادی محروم هستند و در نتیجه بقای خود را در به دنیا آوردن فرزند پسر می‌بینند (ص ۳۲ ـ ۳۱).

او همچنین مطرح می‌کند که فاکتورهای طبقاتی و بومی نیز تأثیر مهمی بر روی مردسالاری کلاسیک دارند، به دلیل این‌که دسترسی به دارایی‌های مادی با میانجیگری خانواده صورت می‌گیرد، رعایت رسوم دست و پاگیر در بازتولید حیثیت خانواده، بسیار مهم است (ص ۳۳). بنابراین، زنان از زیرپا گذاشتن قوانین امتناع می‌کنند، زیرا رعایت قوانین مردسالاری، حیثیت خانواده را تضمین می‌کند و شکستن آن باعث شرمساری آنان می‌شود. بنابراین زنان در کشورهای تحت تأثیر مردسالاری کلاسیک کمتر قادر هستند تا در مقابل مناسبات کاری نامطلوب، مقاومت کنند، حتی اگر قوانین

مردسالاری کار آنان را بی‌ارزش بشمارد. در این شرایط ایدئولوژی، به عنوان یک نیروی مادی عمل می‌کند که در نتیجه آن، این سیستم‌های مردسالاری قادر هستند زنان را استثمار کنند و از کار ارزان آنان به منظور تولید کالاهای صادراتی سودآور استفاده کنند (ص ۳۴). در بعضی موارد مشاهده می‌شود که زنان در روند ستم و استثمار خود شرکت دارند، به این صورت که کنترل مرد و حکومت بر روی زندگی خود را قبول می‌کنند ولی این به این دلیل نیست که آنان ناآگاهانه در این روند شرکت دارند. بالعکس قبول قوانین مردسالاری عزت نفس آنان را افزایش می‌دهد. مهمتر این‌که همان‌طور که گفته شد زنان قربانیان متجانس و بی‌اراده نفوذ مردسالاری نیستند. آنان واکنش‌های متفاوتی نسبت به مردسالاری، توسعه اقتصادی و الحاق به بازار جهانی، از خود نشان می‌دهند.

برای برخی از زنان این تأثیرات فرصت‌هایی را ایجاد می‌کند تا از این معیارها دور شوند و برای برخی دیگر این تغییرات تهدیدآمیز است زیرا می‌بینند که نظام سنتی از آنان گرفته می‌شود بدون این‌که نظام دیگری که به آنان قدرت و اختیار بدهد، جایگزین آن گردد. در نتیجه، زنان برحسب طبقه و نژاد و مذهبی بودنشان، استراتژی‌های مختلفی را برای کنار آمدن با مردسالاری اتخاذ می‌کنند (ص ۳۶).

تشریح شکراله (۱۹۹۴، ص ۱۶) از تجارب زنان در مصر نیز تأیید می‌کند که روند توسعه اقتصادی هیچ نفعی برای بسیاری از زنان نداشته است و در نتیجه روند اسلامی شدن در مصر، پدیده‌ای مثبت بود که فاصله‌های موجود اجتماعی را برای آنان پر کرد. از طرف دیگر شکراله معتقد است که در مصر، سازمان‌های اسلامی سعی بر این دارند تا بسیاری از زنان را ترغیب و متقاعد کنند تا از قوانینی پیروی کنند که موقعیت اجتماعی آنان را تضعیف می‌کند. در این راستا هرچه آنان فشار بیشتری را در رابطه با مناسبات جنسیتی وارد می‌سازند، زنان نیز با این‌که در موقعیتی ضعیف‌تر قرار گرفته‌اند، مدام قوانین را بازسازی می‌کنند تا این‌که موقعیتشان در خانواده و قلمرو عمومی زندگی، بهبود یابد (ص ۳۰).

بحث مابین فمینیست‌های مسلمان و سکولار

بافت اقتصادی در موضوع بحث جنسیت و بررسی‌های مربوط به آن در ایران، به‌طور نسبی غایب است. در دهه ۱۹۸۰ قسمت بزرگی از تألیفات منتشر شده، بر تأثیر ایدئولوژی جنسیتی بر روی زندگی زنان، متمرکز شدند. در این زمینه، تشابهی مابین فمینیست‌های مسلمان در ایران و فمینیست‌های سکولار در خارج از ایران وجود داشت.

هر دو گروه، شریعت را برای رسیدن به نتایج مختلف مورد تحلیل قرار دادند. سکولارها اساساً بر روی طبیعت سرکوبگر ایدئولوژی مردسالاری و تأثیرات آن بر روی موقعیت زنان در خانواده و اشتغال و جامعه گسترده‌تر متمرکز شدند و اسلام‌گرایان، با دفاع از اسلام به عنوان رهایی زنان از مصرف‌گرایی کاپیتالیسم، متمرکز شدند. در دهه ۱۹۹۰ واقعیت موقعیت زنان در ایران، این وضعیت را تغییر داد. تعدادی از فمینیست‌های سکولار شروع به تحلیل مسئله مبارزات زنان برای ایجاد تغییرات در ایران کردند. هرچند، هنوز مسائلی مانند تأثیرات مادی جنگ ایران و عراق بر روی مشارکت زنان در بازار کار و همچنین مبارزه زنان برای بهبود موقعیتشان نادیده گرفته می‌شد.

من از واژه فمینیست‌های سکولار برای آن دسته از فمینیست‌های ایرانی استفاده می‌کنم که خواستار جدایی مذهب از دولت هستند، زیرا تأثیر قوانین سنتی را بر روی مشارکت زنان در قلمرو عمومی جامعه، منفی می‌دانند و واژه فمینیست‌های مسلمان را به آن دسته از فمینیست‌های ایرانی اطلاق می‌کنم که در چارچوب اسلام، قرائت دیگری (فمینیستی) از شریعت ارائه می‌دهند و از راه‌های مختلف (روشنفکرانه، سیاسی و یا به عنوان افرادی فعال) خواستار حقوق مساوی زنان با مردان، از طریق اصلاحات در قوانین و مقررات اسلامی هستند.

بعد از انقلاب ۱۳۵۷ و تشکیل حکومت اسلامی، دو بحث مخالف هم، مباحث مربوط به موقعیت زنان را تحت‌الشعاع قرار داد. فمینیست‌های سکولار، که بیشتر از تبعید می‌نوشتند: مقدم (۱۹۹۴)، مقدم (۱۹۹۳ آ و ب، ۱۹۹۱۴، ۱۹۹۸)، افشار (۱۹۹۱، ۱۹۸۹، ۱۹۸۷، ۱۹۸۵)، ساناساریان

(۱۹۸۶، ۱۹۸۲)، آذری (۱۹۸۳)، نشأت (۱۹۸۳)، طبری و یگانه (۱۹۸۲) قوانین و مقررات سنتی را در رابطه با موقعیت زنان، در خانه و خارج از آن، مورد چالش قرار دادند. بحث آنان این بود که پروسه اسلامی شدن، فعالیت‌های زنان را در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در حاشیه قرار داده است. در داخل ایران، از طرف دیگر، فمینیست‌های مسلمان: رهنورد (بدون تاریخ)، هاشمی (۱۹۸۰، ۱۹۸۱)، اعتضادی طباطبایی (۱۹۷۹، ۱۹۸۱) این بحث را مطرح کردند که روند اسلامی شدن، برای بسیاری از زنان رهایی‌بخش بوده و باعث شده که دیگر با زنان (همان‌طور که در زمان پهلوی بود) مانند کالای جنسی رفتار نشود.

این نگرش‌های بسیار متفاوت فمینیست‌های سکولار و مسلمان، یک نقطه مشترک داشتند و آن این بود که برای هر دو گروه، معیار تحلیل مسئله زنان، ایدئولوژی اسلامی و نقش رهبران و نهادهای مذهبی بودند. ولی البته نتیجه‌گیری‌های آنان بسیار متفاوت بود. برای مثال، مقدم (۱۹۸۸، ص ۲۲۸ ـــــ ۲۲۳)، نشأت (۱۹۸۳، ص ۶۰ ـــــ ۳۷) و افشار (۱۹۸۷، ص ۸۹ ـ ۷۰؛ ۱۹۸۲، ص ۹۰ ـ ۷۵) بحث کرده‌اند که، واگذاری مسئولیت کامل مخارج خانواده به مردان، باعث ایجاد نابرابری اجتماعی ـ اقتصادی مابین جنسیت‌ها شده است. زیرا چنین تفسیری از قوانین، به این معنا تلقی شده است که، زنان می‌بایست تحت حمایت مردان قرار گیرند و از آنان مواظبت شود و در نتیجه سرنوشت زنان تحت کنترل مردان قرار می‌گیرد و به دلیل آنکه مردان نیز موظف هستند که برای زن و فرزندانشان غذا، مسکن و پوشاک تهیه کنند، در عوض وظیفه زن نسبت به شوهرش تمکین خواسته‌های اوست. در نتیجه مردان به دلیل قدرت اقتصادی‌شان، که به وسیله ایدئولوژی سنتی حمایت می‌شود، بر کلیه رفتار و فعالیت‌های زنان نظارت دارند و اگر زنان تمکین نکنند تنبیه می‌شوند. بنابراین، در جایی هم که به زنان حق مالکیت داده شده است، از آنجایی که زنان اجازه مدیریت و تصمیم‌گیری ندارند، عملاً از این حق محروم هستند. مقدم، نشأت، افشار و یگانه (۱۹۸۲)، همچنین بحث کرده‌اند که بنا بر قوانین سنتی، این تفاوت‌های

بیولوژیکی هستند که اعتبار حقوقی و فکری و روانی زنان را تعیین می‌کنند. بنابراین، از زمان تولد، نوع بار آوردن و رفتار دختران با پسران متفاوت است. نگهداری و تربیت فرزندان تنها نقش زنان در جامعه است. بنابراین، ازدواج، مهمترین نهادی است که به زنان، هویتی که لیاقت آن را دارند، می‌بخشد.

افشار، نشأت و یگانه مطرح می‌کنند که اختصاص دادن قلمرو خصوصی خانه به زنان، بنابر تفاوت‌های بیولوژیکی و فکری آنان، در قوانین خانواده تأکید شده است. این تأکید به طور واضح بر نابرابری‌های اجتماعی ـ اقتصادی جنسیتی موجود اصرار می‌ورزد و ریشه اقتصادی برتری مردان و تسلط اقتصادی اجتماعی مردان نسبت به زنان را منعکس می‌کند. برای مثال، در قوانین توارث، سهم زنان نصف سهم مردان است. علت این امر نیز این است که زنان مهر و نفقه از شوهرانشان می‌گیرند. مقدم این نکته را ابراز می‌کند که قرآن صراحتاً تبعیضی علیه مشارکت زنان در بازار کار را قایل نشده است ولی قرائت سنتی از قوانین اسلامی زمینه‌هایی برای انواع مختلف تبعیض قانونی و جداسازی شغلی برای کار زنان فراهم ساخته است.

به طور کلی این تحلیل‌های فمینیست‌های سکولار، در خارج از ایران نشان‌دهنده این بود که زنان در ایران تحت فشارهای ایدئولوژیکی ــ در خانه و خارج از خانه ــ در حاشیه قرار گرفته‌اند. ولی از طرف دیگر در ایران، رهنورد (بدون تاریخ، ص ۸۵ ــ ۵۰)، هاشمی (۱۹۸۱، ۱۹۸۰)، طباطبایی و اعتضادی (۱۹۸۱، ۱۹۷۷۹)، اولین فمینیست‌های مسلمان در ایران بودند که بحث کردند که اسلام تنها سیستم اجتماعی ـ اقتصادی و اجتماعی ـ سیاسی است که زنان را در حاشیه نگذاشته و استثمار نکرده است زیرا این ایدئولوژی، قلمرو خانه را برای زنان مشخص کرده، بدون این‌که آنان را در خانه محبوس کند. در این زمینه آنان بحث کرده‌اند که تحت سیستم‌های کاپیتالیستی و کمونیستی، زنان به عنوان کارگر ارزان، مورد استثمار قرار گرفته‌اند و به عنوان عامل جنسی محسوب می‌شوند و هویت زنانگی خود را از دست می‌دهند. در تفکر اسلامی، زن ترغیب می‌شود که در فعالیت‌های

اقتصادی مشارکت کنند، او حق نگهداری و به دست آوردن ثمره کار خود را دارد و آزاد است از هر راهی که می‌خواهد آن را خرج و یا پس‌انداز کند. کار او در داخل و خارج از خانه با ارزش شمرده می‌شود، چراکه حق نفقه او تأیید شده و حتی می‌تواند بابت نگهداری فرزندان از شوهرش پول بگیرد البته در عین حال او هیچ وظیفه‌ای در رابطه با حمایت اعضای دیگر خانواده و جامعه ندارد.

این مؤلفان اذعان می‌کنند که زنان از نظر روانی و فکری و بیولوژیکی با مردان تفاوت دارند. آنان با دانشمندان اسلامی مرد موافق هستند که چرخش طبیعی عادت ماهانه، روی توانایی زنان در امر قضاوت و شهادت تأثیر منفی دارد. به نظر آنان بنابر این شواهد زنان نمی‌توانند خواستار حقوق مساوی شوند و به همین دلیل قرآن، حقوق و وظایف گوناگونی را به آفرینندگان خدا داده است. بنابراین در نگرش آنان، قوانین و مقررات اسلامی در مورد ازدواج، طلاق، حضانت فرزندان و مهر و نفقه بسیار درست و دقیق است. آنان مقررات اسلامی راکه وظیفه اصلی زن را مادر بودن می‌شمارد، تأیید و تصدیق می‌کنند. ولی با تأکید بر نقش حضرت زینب، این بحث را مطرح می‌سازند که زنان از کار خارج از خانه محروم نیستند، بلکه محدوده این فعالیت‌ها در چارچوب قوانین اسلامی وضع شده است.

مقایسه این دو نگرش مخالف نشان می‌دهد، که در دهه ۱۳۶۰، هر دو فمینیست‌های سکولار و مسلمان بر روی مسائل ایدئولوژیکی تمرکز داشتند و نه بر مسائلی که تأثیر مادی روی زندگی زنان دارد. سکولارها بر تأثیرات منفی ایدئولوژی اسلامی تأکید داشتند و فمینیست‌های مسلمان بر تأثیرات مثبت آن. البته مسائلی مانند جنگ ایران و عراق و تأثیر آن بر روی مشارکت نیروی کار زنان و همچنین مبارزات آنان برای بهبود موقعیت‌شان در این بحث‌ها کلاً نادیده گرفته شده است.

در دهه ۱۳۷۰، چندین بررسی نشان از یک جابه‌جایی در موقعیت فمینیست‌های سکولار (کیان، ۱۹۹۷؛ پایدار، ۱۹۹۷؛ میرحسینی، ۱۹۹۳؛ افشار، ۱۹۹۴؛ حائری، ۱۹۹۴؛ نجم‌آبادی، ۱۹۹۱) می‌دهد. برای

مثال پایدار در کتاب زنان و روند سیاسی در قرن بیستم در ایران (Woman and the political process in twentieth century Iran) نشان می‌دهد که موقعیت زنان در حیطه سیاست، حاشیه‌ای نیست. کیان بحث کرده که زنان در ایران در خلال درگیری‌های سیاسی، دولت را مجبور کردند تا برداشت‌های دیگری از اسلام و قوانین اسلامی که به نفع زنان است، ارائه دهد. حائری این بحث را مطرح کرده که بسیاری از زنان اسلام‌گرا از عرف ازدواج موقت استفاده کردند تا از موقعیت حاشیه‌ای سخت و نامناسبشان، فرار کنند. افشار بحث کرده که هرچند نفوذ تعصب و مردسالاری، محدویت‌های بسیاری برای زنان در ایران به‌وجود آورده است، ولی زنان با مبارزاتشان توانستند که در رابطه با تحصیلات و اشتغال شرایط بهتری را برای خود ایجاد کنند. میرحسینی پیشنهاد داده که زنان در ایران از عرف مهریه استفاده کرده تا موقعیت‌شان را در امر ازدواج و طلاق محکم سازند. نجم‌آبادی بحث کرده که بسیاری از زنان در ایران علی‌رغم اصول مردسالاری رو به فمینیسم آورده‌اند تا فضایی اجتماعی برای خوشان ایجاد کنند. مقایسه این نوشته‌ها با بررسی‌های مسائل زنان در دهه ۱۳۶۰ نشان می‌دهد که در دهه ۱۳۶۰ هیچ رابطه‌ای مابین فمینیست‌های مسلمان و سکولار نبود. ولی در دهه ۱۳۷۰ نوعی همکاری بین آنها ایجاد شد که بسیار مهم است. زیرا در اثر این همکاری‌ها قرائتی فمینیستی از قوانین شریعت ارائه شده که سبب اصلاحاتی در قوانین خانواده، اشتغال و آموزش به نفع زنان شده است. مهمتر این‌که، این تغییرات به وسیله همکاری زنان مذهبی و سکولار در ایران، علی‌رغم اختلاف نظرشان در مورد نوع حکومت شکل گرفت. زیرا آنان به یک تجربه مشترک رسیدند و در نتیجه، بسیاری از فمینیست‌های سکولار درباره موقعیت خود و قبول تغییرات در ایران تجدیدنظر کردند. این بررسی‌ها بسیار مهم هستند و این کتاب از این تحلیل‌ها استفاده بسیاری کرده است. امید است که با تحلیلی از زندگی زنان در رابطه با جنسیت، ایدئولوژی و مسائل اقتصادی، که در این تحلیل‌ها از قلم افتاده است، بحث مسئله زنان در ایران بازتر شود.

ارتباط این مبحث با این کتاب

در صفحات پیشین، در زمینه مسئله زن و توسعه، مباحث مربوط به تقسیم

جنسی کار و مناسبات اجتماعی مابین جنسیت‌ها را بررسی کردم. زیرا روند صنعتی شدن در ایران بر اساس ISI انجام شده (نومانی و رهنما، ۱۹۹۴، ص ۱۸۴ ــــ ۱۶۰؛ رهنما و نومانی، ۱۹۹۰، ص ۲۹۹ ـــ ۲۷۳؛ هالیدی، ۱۹۷۹، ص ۲۱۰ ــ ۱۷۳). این بدان معنا است که تکنولوژی، برای توسعه صنایع نفتی وارد می‌شود، که با درآمد آن هزینه ایجاد صنایع دیگر برای تولید کالاهای مصرفی، تأمین می‌شود. من با این نگرش که استراتژی ISI، زنان را در نیروی کار حاشیه‌نشین کرده است، موافق نیستم. من در این کتاب بحث خواهم کرد که این روند ــ حتی با این‌که ناموزون بوده ــ موقعیت زنان را در مقایسه با نسل‌های قبل در رابطه با توقعات زندگی، میزان باروری، میزان سوادآموزی و مشارکت نیروی کار زنان، بهبود بخشید. البته علی‌رغم این تغییرات، در دوران پهلوی فقط اقلیت کمی از زنان از این روند توسعه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نفع بردند. حتی آنهایی هم که از این روند بهره‌مند شدند، از قید نظام مردسالاری رها نشدند و قادر به تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت خود نبودند.

تحلیلی از تقسیم کار جنسی، در جمهوری اسلامی بسیار مهم است، زیرا به من این امکان را داد تا بتوانم موقعیت زنان را در بازار کار و در فرآیند توسعه درک کنم. ولی بحث من این است که تقسیم کار جنسی بستگی به مناسبات اجتماعی دارد، در ضمن تحلیلی از مناسبات اجتماعی ما بین زن و مرد نیز به همان اندازه مهم است. زیرا این تحلیل نشان می‌دهد که چگونه زنان و مردان، به طرق مختلف به نیروی کار وارد شده‌اند. ولی از طریق تحلیلی از مناسبات اجتماعی جنسیتی بود که قادر شدم به وسیله آن، فرودستی زنان در اشتغال و خانه و جامعه را بررسی کنم.

همچنین یک بررسی منتقدانه از تألیفات منتشر شده درباره کاپیتالیسم و مردسالاری، دولت و سرمایه و مردسالاری و همچنین مقاومت زنان علیه مناسبات جنسیتی مردسالاری، مرا قادر ساخت تا از بصیرت تئوری‌های فمینیستی استفاده کنم. برای مثال، تحلیل الحیبری (۱۹۸۱) از سیستم واحد مردسالاری و کاپیتالیسم در جوامع مسلمان را می‌توان به ایران نیز نسبت داد. زیرا مناسبات اجتماعی مردسالاری قسمتی از روند توسعه اقتصادی است.

در این بافت، همان‌طور که والبی (۱۹۹۰) پیشنهاد می‌دهد، من سعی کرده‌ام که نوع و درجه مناسبات مردسالاری را به وسیله تحلیل درباره اختلاف دستمزد بین زنان و مردان کارمند و کارگر و مناسبات مردسالاری در امور تحصیلات، اشتغال و قانون درک کنم و در این کتاب بگنجانم.

تحلیل کاندیوتی (۱۹۹۱) از مردسالاری کلاسیک نیز به دو دلیل به ایران مربوط می‌شود. اول این‌که، مشخصه‌های مردسالاری کلاسیک، علی‌رغم دگرگونی اقتصادی، در ایران مشهود است و این مشخصه‌ها مخصوصاً در دهه ۱۳۶۰ تقویت شد. دوم این‌که، زنان با استفاده از امکانات مادی و فشارهای ایدئولوژیکی، نسبت به تغییرات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، به طور متفاوت واکنش نشان دادند. اگرچه، قدرت ایدئولوژی باعث تضعیف موقعیت اجتماعی زنان شد، ولی در چارچوب جمهوری اسلامی تعداد بیشتری از زنان مناسبات جنسیتی نامناسب موجود را درک کردند و با سطح آگاهی بالاتر جنسیتی برای بهبود موقعیت‌شان تلاش کردند. بنابراین، من با این نگرش که تنها فاکتورهای ایدئولوژیکی موقعیت زنان را در خانه، در حیطه اشتغال و جامعه مشخص می‌کرد، مخالف هستم. بحث من این است که مدارک تحقیقی این کتاب نشان می‌دهد که فاکتورهای مادی و واکنش‌های زنان به اندازه تأثیر فاکتورهای ایدئولوژیکی ـ شاید هم بیشتر ـ نقش داشته‌اند.

تحلیل‌های چاچی (۱۹۹۱) و مقدم (۱۹۹۳ ب) نیز در مورد نقش دولت به عنوان متولی توسعه و کنترل اجتماعی، مهم است. بنابراین با در نظر گرفتن این بحث‌ها من سعی کرده‌ام که مسئله اصلاحات قوانین و مقررات مربوط به زنان را در چارچوب روند توسعه اقتصادی در ایران بررسی کنم. هدف این کتاب، طرح این سؤال است که تا چه حد فعالیت‌های زنان در قلمرو عمومی جامعه، کنترل مردسالاری را تضعیف می‌کند.

نتیجه

در این فصل، من دو دسته از تألیفات منتشر شده را مورد انتقاد سازنده قرار داده‌ام تا بتوانم موضوعات این کتاب را بررسی و تحلیل کنم. اولاً در

زمینه زن و توسعه، من بحث‌های تقسیم کارجنسی و مناسبات اجتماعی موجود مابین جنسیت را مورد بازنگری قرار داده‌ام. بررسی این مسائل در ایران نشان می‌دهد که درک مسئله اشتغال زنان و شرکت آنان در قلمرو عمومی لازمه تحلیل تقسیم کار جنسی و مناسبات اجتماعی مابین زنان و مردان است. به زبان دیگر این موضوع، به وسیله مناسبات اجتماعی تولیدی و مناسبات اجتماعی مابین زن و مرد مشخص شده است. من همچنین از تحلیل‌های انتقادی از تئوری‌های فمینیستی استفاده کرده‌ام تا درباره فرودستی زنان در جامعه و خانواده بحثی را باز کنم. من از بحث درباره نقش دولت، سرمایه و مردسالاری و واکنش زنان به مناسبات جنسیتی مردسالاری استفاده کرده‌ام تا تحلیل‌هایی را درباره مقاومت زنان در مقابل مردسالاری ارائه دهم.

ثانیاً، من بحث مابین فمینیست‌های مسلمان و سکولار را درباره مشارکت زنان در قلمرو عمومی زندگی، مورد انتقاد قرار داده‌ام و بحث کرده‌ام که تأثیر تغییرات مادی و واکنش‌های متفاوت زنان در این بررسی‌ها از قلم افتاده است. در نتیجه این کتاب، مقاومت زنان و نقش طبقه و باورهای متفاوت مذهبی را مورد تحلیل قرار می‌دهد و درباره آگاهی جنسیتی و مناسبات، بحث می‌کند.

فصل سوم

تداوم و تغییر: یک دیدگاه تاریخی

تحولات و تغییرات اجتماعی ــ سیاسی و اجتماعی ــ اقتصادی در ایران که آغاز قرن چهارم هجری شمسی شروع شده بود، به انقلاب ۱۳۵۷ و فرآیند اسلامی شدن جامعه منجر شد. بررسی توسعه ساختار اقتصادی و سیاسی در دوره پهلوی نشان از مناسبات و وابستگی متقابل بین توسعه اقتصادی و ایدئولوژی مذهبی دارد. صنعتی شدن جامعه طبقات جدید اجتماعی را به‌وجود آورد و روند پرولتاریایی شدن را سرعت بخشید. اشتغال و درآمد زنان مخصوصاً در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ برای خانواده نقش حیاتی را ایفا کرد، ولی ارزش‌های فرهنگی جامعه که مبنای آن دیدگاه‌های سنتی بود، اصرار بر ایجاد تضاد و مانع بر سر راه نقش زنان در جایگاه اجتماعی آنان و به‌خصوص مشارکت آنان در حیطه اشتغال و دریافت مزد داشت. در این فصل کتاب نگارنده قصد دارد راهکارهایی را مورد بررسی قرار دهد که بر طبق آن مشخص شود چگونه نقش‌های جنسیتی و مناسبات اجتماعی جنسیتی، ساختاری تاریخی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داشته است.

البته مراحل ابتدایی توسعه سرمایه داری و همچنین تغییر ساختار طبقاتی، اصلاحات سیاسی و اجتماعی و این‌که زنان چگونه با این تغییرات در زمان قبل از رژیم پهلوی مرتبط بودند، عوامل مهمی هستند. این تحولات تاریخی پایه‌ریز

مسئله تداوم و تغییر در عصر قبل از پهلوی و دوران بعد از انقلاب بودند. ولی در اینجا تمرکز نگارنده بر روی دوره رژیم پهلوی خواهد بود و به تحلیل این مسئله خواهد پرداخت که در این دوره چگونه ترکیب زنان در پروسه‌های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی با ترکیب مردان در این پروسه‌ها متفاوت بود. بدین ترتیب، زمان قبل از سال‌های ۱۳۵۷ را به دو برهه زمانی می‌توان تقسیم کرد. سال‌های ۱۳۴۰ ـ ۱۳۰۵، و سال‌های ۱۳۵۷ ـ ۱۳۴۰.

کانون توجه ما روی دو منظر مختلف در این برهه‌های زمانی است: جنسیت و توسعه اقتصادی و جنسیت و سیاست. در طول سال‌های ۱۳۴۰ ـ ۱۳۵۰ در زمان حکومت رضاشاه و تحت سلطه انگلیس و بعدها آمریکا، ایران بتدریج، به سیستم اقتصاد جهانی ملحق شد و در سال‌های ۱۳۵۷ ـ ۱۳۴۰، در زمان حکومت محمدرضا شاه پهلوی و تحت سلطه آمریکا ـ خود را با رونق اقتصادی مواجه دید که در پایان این دوره با انقلاب ۱۳۵۷ و پیدایش یک کشور اسلامی روبه رو شد. با توجه به مسئله تداوم و تغییر، به عنوان یک دیدگاه تاریخی، تحلیل نقش حکومت و نهادهای سیاسی و اجتماعی مشخص می‌کند که چگونه مناسبات جنسیتی خاصی در اقتصاد و جامعه ایجاد شد. چنین تحلیلی نشان می‌دهد که چگونه در دوره‌های مختلف تاریخ مدرن ایران، تأثیر متقابل مابین حکومت و مذهب و امپریالیسم و سرمایه‌داری، مناسبات جنسیتی را تحت تأثیر قرار داد. زنان طبقات مختلف، با سطح اعتقادات مذهبی مختلف در فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی شرکت کردند و در سطوح مختلف در برابر حکومت پدرسالار و نهادهایش مبارزه کردند و موفقیت‌هایی نیز به دست آوردند. البته در نتیجه رابطه وابستگی متقابل بین توسعه اقتصادی و ایدئولوژی مذهبی و علی‌رغم تغییراتی که در زمینه سیاسی و اقتصادی به‌وجود آمده بود، باز هم حکومت تحت سلطه مردان بودن زنان را تأیید می‌کرد.

جنسیت و توسعه اقتصادی پیش از دوره پهلوی

توسعه سرمایه‌داری در ایران در نتیجه نیاز بازار سرمایه‌داری اروپا به

واردات کالاهای ایرانی و صادرات کالاهای بازرگانی اروپایی به ایران، در قرن نوزدهم میلادی پدید آمد. ایران هیچ‌گاه به صورت مستعمره یک قدرت خارجی درنیامد. رقابتی که بین امپراتوری‌های روسیه و انگلیس وجود داشت به ایران اجازه داد تا استقلال خود را حفظ کند (طبری، ۱۹۸۳، ص ۵۳). با این وجود الحاق ایران به سیستم اقتصاد جهانی دارای ویژگی‌های خاص بود، بدین معنا که مانند بسیاری از کشورهای مستعمره تحت نفوذ قدرت‌های خارجی، خود را با یک روند توسعه ناموزون، مواجه می‌دید.

برای مثال، در این زمان جمعیت ایران به چهار گروه اجتماعی طبقه‌بندی شده بود: ۱ـ زمین‌داران (ملاکین) اشراف، ۲ـ ملاکین طبقه متوسط، ۳ـ حقوق‌بگیران شهری، ۴ـ روستائیان (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۳۴ ـ ۳۳). فعالیت‌های تجاری روس‌ها و انگلیس‌ها در ایران باعث سقوط ملاکین شد. آنان کم کم به فعالیت‌های سودجویانه در سطح وسیع روی آورده و محصولاتی نظیر کتان، تریاک، ابریشم، خشکبار و آجیل را در بازارهای خارجی می‌فروختند. در نتیجه، اقتصادی که اساس آن بیشتر بر تبادل اجناس قرار داشت به اقتصاد نقدی و مالی تبدیل شد. تأثیر سرمایه‌داری غرب به این معنا بود که صنایع ایرانی به علت واردات کالاهای خارجی رو به نابودی رفت، از طرف دیگر این امر باعث رشد بیشتر جمعیت شهری، فعالیت‌های غیرکشاورزی و همچنین توسعه آن بخش از فعالیت‌های کشاورزی که جنبه کشاورزی تجاری داشت، شد. نفوذ بازار جهانی، خصوصیات موجود اقتصادی و اجتماعی را تغییر داد. در این تجدید سازماندهی، نظام قدیمی کار به سیستم پرولتاریایی و نیمه پرولتاریایی و تولید کننده‌های کالاهای جزیی (خرده‌فروشان) تغییر ماهیت داد. چنین سیستمی امروز نیز در بافت سرمایه‌داری جهانی به صورت یک ویژگی ناموزون باقی مانده است. اگر ما به تاریخ جهانی سرمایه‌داری نگاه کنیم، می‌بینیم که سرمایه‌داری اشکال مختلف اجتماعی را به علت توسعه ناموزون و متناقض خود یا به وجود آورده و یا جذب و یا با هم ترکیب کرده است. برای مثال، در مناسبات سرمایه‌داری، نظام کار تجدید سازماندهی می‌شود و کار مزدی مسلط می‌شود ولی نظام کار

پیشا سرمایه‌داری همچنان تداوم دارد (برنشتاین، جانسون و توماس، ۱۹۹۲، ص ۴ ـ ۱۹۲).

در این دوره زنان نقش مهمی را در اقتصاد کشور ایفا می‌کردند. قبل از اکتشاف نفت در سال ۱۲۹۲ صادرات اصلی کشاورزی و صنایع‌دستی بودند.

در مناطق روستایی، محصولات مانند برنج، کره، خشکبار و چای صرفاً به وسیله زنان تهیه می‌شد، همچنین زنان نقش مهمی را در تهیه گندم، جو، تنباکو، کتان، تولید پوست حیوانات، چرم، ابریشم خالص، دارو، رنگرزی ابریشم و پشم ایفا می‌کردند (عیسوی، ۱۹۷۱، ص ۴ ـ ۱۳۲). در مناطق شهری مناسبات سرمایه‌داری بین بافنده‌های فرش و کسانی که صنعت فرش‌بافی را کنترل و هدایت می‌کردند، به‌وجود آمد و همچنین انبوهی از کارگران که اغلب آنان زنان و بچه‌ها بودند حقوق زیر سطح معیشت را دریافت می‌کردند در حالی که هیچ کنترلی روی ابزار و کار تمام شده‌شان نداشتند (صیف، ۱۳۷۳، ص ۲۰۱ ـ ۱۹۰). به این ترتیب در گروه تهیه کنندگان کالاهای جزیی (خرده‌فروشان)، نیمه پرولتاریایی و نیز پرولتاریایی قرار گرفتند.

در اواخر قرن نوزدهم میلادی، تولید فرش به صورت صنعت مانوفاکتور درآمد. این صنعت نیروی کار شهری زیادی را نیز به استخدام خود درآورد. ولی شکل عمومی سازماندهی کار به صورت تولید خانگی و در مقیاس کوچک باقی ماند که زنان نیروی اصلی کار را تشکیل می‌دادند. بنابراین زنان از یک طرف به تنهایی مسئول بازتولید خانواده و خانه بودند و از طرف دیگر به سبب وجود تقاضای کار از آنان، درآمدی را برای خانواده و منفعتی را برای صاحبان بومی و خارجی به‌وجود می‌آوردند که به تبع آن درآمدی برای مملکت به دست می‌آمد (صیف، ۱۳۷۳، ص ۵۶ ـ ۱۴۳؛ عیسوی، ۱۹۷۱، ص ۵ ـ ۳۰۴).

در سال ۱۲۹۲ ساختار اقتصاد ایران شروع به تغییر کرد. با کشف منابع وسیع نفتی، انگلیس از طریق شرکت نفت ایران و انگلیس (Anglo Persian Oil Company) شروع به استخراج نفت کرد (عیسوی، ۱۹۷۱،

ص ۲۲ ـ ۳۱۶). ایران به تدریج از طریق فروش محصولات نفتی سود برد ولی بیشترین سود هنوز از طریق فروش محصولات کشاورزی و صنایع دستی که البته بیشتر به‌وسیله زنان تهیه شده بود، تأمین می‌شد (کاظمی، ۱۹۸۰، ص ۳ ـ ۳۲).

در این برهه زمان کلارا رایس، مبلغ مسیحی که به ایران زیاد سفر می‌کرد، درباره اهمیت کار بدون مزد زنان، در مناطق روستایی، که به کارهایی نظیر کشاورزی، دامداری و قالی‌بافی مشغول بودند و همچنین تهیه لباس و غذای خانواده نیز به عهده آنان بود، مطالبی نوشت (آزاد، ۱۳۶۶، ص ۹ ـ ۴۶؛ ۱۳۶۳، ص ۸۱ ـ ۱۷۱).

جنسیت و سیاست پیش از دوره پهلوی

توسعه اقتصادی در ایران به تغییرات سیاسی و اجتماعی انجامید. تعدادی از دانشجویان، صاحب‌منصبان دولتی و تاجران که وابسته به طبقه ملاکین اشراف بودند، به اروپا سفر کردند و تحت تأثیر دستاوردهای انقلاب صنعتی اروپا قرار گرفتند. همین امر خود محرک تغییرات در صحنه سیاسی و اجتماعی شد به طوری که همین طبقه متوسط، شاهان قاجار را تحت فشار قرار دادند که حکومت باید قوی و متمرکز شود. در نتیجه این اقدامات ارتش جدید، دادگاه‌های سکولار و مدارسی به مدل اروپایی ایجاد شد (باخاش، ۱۹۷۸، ص ۳ ـ ۱). برخی از علما که خود بخشی از طبقه ملاکین اشراف و متوسط بودند، مخالفت خود را با این این نوگرایی‌ها در سیستم آموزشی و دادگاه‌ها ابراز کردند زیرا آنان این تغییرات را مسبب تضعیف نقش سنتی خود که شامل جمع‌آوری خمس و زکات، نقش و موقعیت‌شان در امر قضا، تدریس و همچنین رهبری تشکل‌های صنفی بود، می‌دانستند. به این دلیل در این گروه تضادی طبقاتی به‌وجود آمد: برخی موافق نوگرایی اقتصادی و اجتماعی بودند و برخی مخالف، که مخالفان به زعم خود خواستار بازگشت به شریعت و مذهب بودند.

در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، انگلیس و روسیه نقدینگی خود را به ایران تحمیل و شروع به بهره‌کشی مستقیم کردند، به این صورت که در مقابل

پرداخت مبالغ ناچیزی به شاهان قاجار، امتیاز جمع‌آوری مالیات‌ها را کسب کرده و همچنین حق استخراج موادخام و برخی محصولات کشاورزی را از آن خود ساختند. در سال ۱۲۶۹ یک شرکت انگلیسی امتیاز تهیه و فروش و صادرات تنباکو را از ایران دریافت کرد که دادن این امتیاز با مخالفت شدید عمومی مواجه شد. در این زمان دو نیروی مخالف که هر کدام اهداف گوناگونی داشتند، علیه سلطه خارجی سازش کردند: ۱ ـ تولیدکنندگان تنباکو و بازرگانانی که تنباکو را به خارج صادر می‌کردند که اینان موافق الحاق ایران به بازار جهانی ولی بدون واسطه خارجی بودند. ۲ ـ علما که بر سلطه خارجی اعتراض داشتند زیرا قدرت سیاسی و اقتصادی‌شان در نتیجه این الحاق افول می‌کرد (الگار، ۱۹۶۹؛ کِدی، ۱۹۶۶).

این اتحاد باعث تحریم تنباکو شد. تظاهرات و راهپیمایی‌های خیابانی در مقابله با اعطای این امتیاز کاملاً موفقیت‌آمیز بود. زنان برای اولین بار در تظاهرات خیابانی شرکت کردند. حتی زنان شاه در حرمسرا تحت تأثیر این حرکت ضد امپریالیستی قرار گرفتند. زنان کشیدن سیگار را تحریم کردند و قلیان‌هایشان را شکستند. بدین ترتیب شاه مجبور به لغو امتیاز تنباکو شد (هندسی، ۱۹۹۰، ص ۵؛ بهار، ۱۹۸۳، ص ۱۷۲؛ بیات ـ فیلیپ، ۱۹۷۸، ص ۲۹۷).

تجربه قیام تحریم تنباکو به انقلاب مشروطیت در سال‌های ۱۲۹۰ ــ ۱۲۸۵ انجامید و موجب شکوفایی بیشتر جنبش سیاسی زنان شد. انقلاب مشروطه نیز حاصل اتحاد این دو نیروی مخالف بود: ۱ ـ تجار سکولار که مشغول تجارت، دادن وام و ایجاد صنایع بودند. آنان به وسیله آزادی‌خواهان روشنفکر حمایت می‌شدند و خواستار کوتاه کردن دست سرمایه‌داران خارجی بودند. ۲ ـ علما که خواستار پایان دادن به سلطه خارجی و بازگشت قدرت به سنت‌گرایان بودند (کِدی، ۱۹۹۶؛ براون، ۱۹۱۰). نویسندگانی مانند نجم‌آبادی (۱۹۹۱، ص ۶۶ ــ ۴۹) و آبراهامیان (۱۹۸۲، ص ۶۹ ــ ۵۸). دسته اول را طبقه متوسط مدرن و دسته دوم را طبقه متوسط سنت‌گرا خوانده‌اند که هر کدام از اینان بنا به دید خود در صدد جلب حمایت زنان در جامعه بودند. «در نظر هر دو گروه، زنان به علت نقش بیولوژیکی‌شان

(نقش بازتولید نسل) و همچنین مسئولیت تربیت فرزندان و در نقش انتقال‌دهندهٔ فرهنگ (نقش بازتولید اجتماعی) عنصر مهمی در روند بازسازی دولت ـ ملت به حساب می‌آمدند. و همچنین از منظر هر دو گروه جایگاه زنان در هر جامعه‌ای معرف آن جامعه به شمار می‌رفت در نتیجه هر گروه سعی داشت که بنا به نظریات خود مفهوم جامعه ایرانی را از دید سیاسی و اجتماعی تعریف کند و بنا بر این تعریفات موقعیت زنان در زمینه‌های اجتماعی باید دستخوش تحولاتی می‌شد» (پایدار، ۱۹۹۷، ص ۷۳).

این امر باعث اوج گرفتن جنبش‌های گوناگون زنان شد، در این بین برخی موافق نوگرایی بودند و برخی با رویکردهای سنتی موافق بودند. ولی به هر حال فعالیت‌های آنان باعث ایجاد فضا و فرصت‌هایی برای زنان شد تا فعالیت‌هایشان را سازماندهی کنند و در جنبش‌های سیاسی شرکت کنند (پایدار، ۱۹۹۷، ص ۷۴).

شاه قاجار در مقابل خواسته‌های مشروطه‌خواهان مصمم شد که اتحاد به‌وجود آمده را با ایجاد سازشی با برخی علما از هم بپاشد، از این‌رو به آنان پیشنهاد بستن مدارس مختص دختران که به سبک اروپایی اداره می‌شد را داد (ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۲۴ ــ ۱۸؛ نشأت، ۱۹۸۳، ص ۴ ــ ۲۲) این مدارس مرکزی برای بالا بردن سطح آگاهی زنان در ایران بودند. در این مدارس تعداد کمی از زنان جوان ـ که جزو طبقه بالا و متوسط جامعه بودند ـ درس می‌خواندند. آنان همچنین از فعالیت زنان فرانسوی در انجمن‌های محلی فرانسه، مصاف زنان انگلیسی در رأی‌گیری‌ها و مبارزه زنان روسی علیه تزار، نیز مطلع شده بودند. این داستان‌ها در این زمان برای زنان در ایران بسیار مهم به شمار می‌رفت و دهان به دهان در محافل خانوادگی، مساجد و حتی حمام‌های عمومی تکرار می‌شد (ناهید، ۱۹۸۱، ص ۱۶).

در زمان جنبش مشروطیت زنانی که از این مدارس فارغ‌التحصیل می‌شدند خود اقدام به تأسیس مدارس دخترانه دیگری کردند. آنان گرچه با مخالفت بعضی از روحانیون مواجه بودند ولی این کار ادامه یافت و آگاهی زنان در ایران را بالا برد (ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۳۹؛ ناهید، ۱۹۸۱، ص ۱۹) زنان

چادری نیز در نشست‌ها و تظاهرات و مبارزه برای احقاق حقوق زن شرکت می‌کردند (بهار، ۱۹۸۳، ص ۱۷۴ و ۱۸۸؛ آبراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۱۰۹) سازمان و روزنامه‌های زنان هم نقش مهمی را در ایجاد دولت مشروطه و پایان دادن به سلطه و دخالت خارجی ایفا می‌کرد (پایدار، ۱۹۹۷، ص ۶۶، ۹۲؛ هندسی، ۱۹۹۰، ص ۶؛ جایاواردینا، ۱۹۸۶، ص ۵ ــ ۶۴؛ ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۲۱؛ بیات ـ فیلیپ، ۱۹۷۸، ص ۲۹۸ و ۳۰۷).

برای بسیاری از زنان، جنبش مشروطیت راهی برای دستیابی به آزادی از طریق توسعه اقتصادی و ترقی و همچنین همبستگی با دموکراسی غرب بود. خواسته‌های آنان آموزش برای زنان، لغو قانون ازدواج زنان در سنین پایین و پایان دادن به انزواطلبی و گوشه‌گیری زنان بود. این جنبش زودهنگام زنان، از نوع سکولار بود. آنان مذهب اسلام را سنتی و واپس گرا می‌پنداشتند و ایران قبل از اسلام و مذهب بابیه را می‌ستودند. (پایدار، ۱۹۹۶، ص ۵۲).

البته اکثریت این فمینیست‌های اولیه از رویارویی مستقیم با اسلام پرهیز می‌کردند و در عین حالی که از مردانشان حمایت می‌کردند آنان و جامعه را به خاطر طرفداری از فرودستی زنان، مورد ملامت قرار می‌دادند. (آدمیت و ناطق، ۱۹۷۸، ص ۲۷ ــ ۲۰) آنان خواستار عدالت اجتماعی بیشتر، آزادی تجارت، حق داشتن دارایی‌های شخصی، کم‌کردن مالیات‌های غیرعادلانه، امکان دستیابی به موقعیت‌های بهتر برای زنان و محدود کردن تعداد زوجات برای مردان بودند. همچنین آنان مخالفت خود را درباره بی‌حرمتی و ضرب و شتم زنان و محدود کردن تحصیلات آنان ابراز می‌کردند. (جایاواردینا، ۱۹۸۶، ص ۶۱؛ بهار، ۱۹۸۳، ص ۷۱؛ کِدی، ۱۹۸۱، ص ۵۰؛ بیات ـ فیلیپ، ۱۹۷۸، ص ۲۹۶).

مشروطیت پیروز شد و سلسله قاجار شکست خورد. ولی در نتیجهٔ استمرار قدرت ایدئولوژی سنتی و سازش غیرمذهبیون با بنیادگرایان مذهبی، حقوق زنان نادیده گرفته شد. در کنار مجرمان و دیوانگان، زنان هم از حق دادن رأی محروم شدند ولی مبارزه زنان ادامه پیدا کرد، چنانچه آنان موفق به تأسیس مدارس دخترانه، روزنامه‌ها و انجمن‌های زنان شدند. (نشأت، ۱۹۸۳، ص ۲۴ ــ ۲۳؛ ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۴۳ ــ ۴۲).

با آغاز جنگ جهانی اول، سربازان انگلیسی و روسی تقریباً سراسر ایران را اشغال کردند که با مخالفت عمومی مواجه شد. در این مدت سازمان‌های سیاسی، گروه‌های مختلف زنان، اتحادیه‌های صنفی و روزنامه‌های رادیکال در سراسر کشور تأسیس شد. در شمال ایران جنبش‌های ناسیونالیستی و کمونیستی به سرعت گسترش پیدا کرد. بعد از انقلاب روسیه، بلشویک‌ها امتیازهایی راکه روس‌ها در زمان تزار در ایران به دست آورده بودند، لغو کردند. این کار نفرت عمومی را متوجه انگلیس ساخت چراکه کنترل نفت جنوب ایران را در دست داشت (ذبیح، ۱۹۶۶، ص ۳۵ ــ ۱؛ داگرس، ۱۹۵۰، ص ۲۹ ــ ۲۸). در این زمان که مبارزات ضدامپریالیستی ادامه داشت، زنان فعال در جنبش کوچک خان جنگلی و همچنین در جنبش‌های کمونیستی، گروه‌های مختلف زنان را سازماندهی کردند و چندین روزنامه منتشر ساختند (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۱۲۸؛ ساناساریان، ۱۹۸۲؛ ناهید، ۱۹۸۱، ص ۱۱۳ ــ ۱۱۱).

جنبش زنان در دهه ۱۳۰۰ با جنبش زنان در زمان مشروطیت متفاوت بود. در زمان مشروطیت جنبش زنان بخشی از مبارزات ناسیونالیستی بود ولی در دهه ۱۳۰۰ جنبش زنان در ایران شکل مستقل‌تری به خود گرفت (پایدار، ۱۹۹۷، ص ۹۱). در این زمان این حرکت جنبشی سکولاری بود که پیشقدمان آن را زنان طبقه متوسط و پشتیبانان جنبش ناسیونالیستی و کمونیستی تشکیل می‌دادند. این جنبش با وجود نظریات متفاوت ایدئولوژیکی، از طرق فعالیت‌های سیاسی خواستار فرصت‌های یکسان در تحصیلات و حقوق سیاس برای زنان و مخالف چند همسری مردان، ازدواج در سنین پایین برای زنان، حجاب، قوانین دست و پاگیر سنتی و همچنین خواستار شرکت زنان در مبارزات ضد امپریالیستی بود. البته زنانی که در این جنبش شرکت داشتند در اقلیت بودند. بدین ترتیب در بعضی از زمینه‌ها اصلاحاتی انجام شد، مخصوصاً در زمینه تحصیلات که اکثریت زنان از آن نفع می‌بردند. ولی اتحاد ناموزون بین بنیادگرایان و غیربنیادگرایان، کار را برای دستیابی به اصلاحات کامل غیرممکن می‌ساخت.

برای نتیجه‌گیری این دوره تاریخی می‌توان گفت که فرآیند توسعه اقتصادی و ساختار طبقاتی در ایران که قسمتی از فرآیند جهانی بود، در شرایط خاص دخالت خارجی، سلطه امپریالیستی و تأثیر روحانیون شکل گرفت. این امر موجب به وجود آمدن توسعه ناموزون اجتماعی و اقتصادی شد. بدین ترتیب طبقات جدید اجتماعی هم از لحاظ انسجام اقتصادی و هم از نظر سطح تأثیر مذهبیون متمایز باقی ماندند. تمام این فاکتورها روی مسئله جنسیت تأثیر گذاشت. با وجود این‌که زنان نقش مهمی را در اقتصاد ایفا می‌کردند ولی اکثراً یا در مناطق روستایی به صورت کارگر بدون مزد کار می‌کردند یا در مراکز صنعتی شهری با دریافت حداقل دستمزد مشغول به کار بودند. این در حالی بود که تمام دسترنج آنان در بازارهای داخلی و خارجی به فروش می‌رفت و هم کشور و هم خانواده از کار آنان نفع می‌برد. همان‌طور که اشاره شد تعداد کم ولی قابل توجهی از زنان دستاوردهای فمینیستی را در رابطه با خانواده و جامعه به دست آوردند و فعالیت‌های آنان اساس آزادی زنان را در آینده پایه‌گذاری کرد.

جنسیت و توسعه اقتصادی تحت رژیم پهلوی ۱۳۴۰ ـ ۱۳۰۵

در سال ۱۳۰۴ شاه قاجار عزل و رضاشاه پهلوی خود را به عنوان شاه سلسله پهلوی معرفی کرد. او تحت نفوذ انگلیسی‌ها متعهد شده بود تا یک اقتصاد مدرن را پایه‌گذاری کند. توسعه اقتصادی ایران در این زمان بیشتر روی پیشرفت زیربنایی متمرکز شده بود. این پیشرفت‌ها از یک‌سو با امیال شاه که می‌خواست کشور را از طریق ارتش کنترل کند، ارتباط داشت و از سوی دیگر با امیال سرمایه‌داران انگلیس که می‌خواستند منابع نفتی ایران را به سهولت بیشتری استثمار کنند، مرتبط بود. ولی همه اینها اساس توسعه صنعتی را نیز در این عصر پایه‌ریزی می‌کرد.

توسعه صنعتی تحت حکومت رضاشاه و در زمان رکود جهانی در دهه ۱۳۱۰ شروع شد، زمانی که از نقطه‌نظر تجارت جهانی همه چیز بر وفق مراد ایران بود، نفت در برابر واردات کالای سرمایه‌ای مورد نیاز سرمایه‌داران صادر می‌شد و

بدین ترتیب همراه با روند صنعتی شدن، عایدی دولت از طریق گرفتن مالیات و رشد درآمد نفت بالا رفت و دولت نیز تعرفه‌ها و مالیات بردرآمدهای زیادی را تحمیل کرد و بعضی از کالاهای مصرفی را در انحصار خود گرفت تا عایدی کشور از این طریق نیز بالا رود. (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۶۵ ـ ۱۳۵).

الحاق سریع کشور به سیستم اقتصاد جهانی، طبقات اجتماعی جدیدی را به‌وجود آورد و در اثر جابه‌جایی قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی طبقات ملاکین بزرگ (اشراف) و خرده مالکان (ملاکین متوسط) رو به افول گذاردند. طبقه متوسط نوگرا که موافق تغییرات سکولاری بود، توسط رضاشاه جذب روند نوگرایی اقتصادی و اجتماعی کشور شد و بدین ترتیب به جرگه سرمایه‌داران حرفه‌ای و جدید درآمد. آنان توسط رضاشاه به انجام فعالیت‌هایی ترغیب می‌شدند که رشد بیشتر بروکراسی را در جامعه به همراه داشت. بدین ترتیب طبقه متوسط سنت‌گرا که مخالف نوگرایی بود، قدرت سیاسی ـ اقتصادی را که قبلاً دراختیار داشت از دست داد و همین امر باعث نفرت و انزجار این طبقه از رضاشاه شد.

در این زمان، زنان در حیطه نوگرایی، به رفتن به دانشگاه، تدریس و کار در بخش دولتی ترغیب می‌شدند. بروکراسی نیز در جامعه به سرعت رشد یافت و تعداد اندکی از زنان طبقه متوسط مدرن را به خود جذب کرد. (نجم‌آبادی، ۱۹۹۱، ص ۵۴) هرچند در این زمان، فرآیند صنعتی شدن و توسعه بازار اقتصادی که ممکن بود به شرکت و نیروی کار زنان احتیاج پیدا کند، بسیار محدود بود. در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰، ۷۹ درصد جمعیت کشور هنوز در مناطق روستایی زندگی می‌کردند (بهاریر، ۱۹۷۷، ص ۳۳۵) و صنایع کشاورزی و خانگی از لحاظ اقتصادی هنوز مهم به شمار می‌رفتند، در نتیجه کار بدون مزد زنان در امور کشاورزی و دامداری ادامه یافت (هالیدی، ۱۹۷۹، ص ۱۴).

وقتی رکود اقتصادی به ایران رسید، دستمزدهای پایین، ساعات کار زیاد و به طور کلی وضعیت نامناسبت کار باعث بروز نارضایتی در بخش صنایع شد. حکومت رضاشاه با مخالفت طبقاتی، ملیتی و همچنین با مخالفت زنان روبه

رو شد. در این زمان روسیه و انگلیس، ایران را مورد تجاوز قرار دادند، چرا که از تمایل رضاشاه نسبت به آلمان می‌ترسیدند. قدرت‌های اشغالگر رضاشاه را مجبور به ترک کشور و استعفا به نفع پسرش محمدرضا کردند.

روند صنعتی شدن و توسعه اقتصادی، مخصوصاً در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ که تأثیر مثبتی در زمینه‌های آموزش و پرورش و بهداشت داشت، منجر به کاهش میزان مرگ و میر شد در حالی که میزان تولد هنوز بالا بود. جمعیت ایران از ۹,۸۶۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۲۷۹ به ۱۹,۸۸۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۳۴ رسید و جمعیت شهری، در نتیجه مهاجرت از مناطق روستایی به شهرهای صنعتی از ۲۱ درصد به ۳۰ درصد، رشد پیدا کرد (بهاریر، ۱۹۷۷، ص ۳۳۵).

اطلاعات آماری در مورد بخش‌های مختلف اقتصادی فقط از سال ۱۳۳۵ به بعد در دسترس است و همچنین اطلاعات بسیار کمی درباره شرکت اقتصادی زنان در ایران زمان موجود است. ولی طبق اتفاق‌نظر عمومی، در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰، ۹۰ درصد جمعیت مشغول کارهای کشاورزی و یا کوچ‌نشینی بودند (هالیدی، ۱۹۷۹، ص ۱۴) و فقط ۲۰۰,۰۰۰ نفر در صنایع مشغول به کار بودند که از این تعداد ۱۲۰,۰۰۰ نفر در صنعت تکنولوژی مدرن کار می‌کردند (رزاقی، ۱۳۶۷، ص ۲۴).

در این زمان ۴۰ درصد عایدی کشور از بخش کشاورزی، ۱۰ درصد از صنعت نفت، ۲۰ درصد از صنایع دیگر و مابقی از منابع نامشخص تأمین می‌شد. (بهنام، ۱۹۷۷، ص ۸ ــ ۴۷) در نتیجه، تا دهه ۱۹۵۰ میلادی میزان قابل‌توجهی از عایدی اقتصادی ایران از طریق کشاورزی تأمین می‌شد که زنان نقش مهمی در آن ــ به دلیل تهیه مواد غذایی و کالاهای کاربر که در کارگاه‌های خانگی تولید می‌شد ــ داشتند.

با توجه به آمارها، در سال ۱۳۳۵ بیش از ۵۰ درصد از جمعیت کشور در روستاها زندگی می‌کردند. در نتیجه رشد بالای جمعیت و کمبود بهداشت و سوءتغذیه، مرگ و میر زنان بیشتر از مردان بود و مانند بسیاری از کشورهای در حال رشد، جمعیت زنان در ایران نیز ۲ درصد از جمعیت مردان بود. (سالنامه آمار سال ۱۳۷۵، مرکز آمار ایران، ص ۳۵)

بنابر اطلاعات آماری، در سال ۱۲۹۳، ۱۳ هزار کارگر زن مزدبگیر در بازار کار، شمارش شدند. این رقم تا مرز ۵۷۳ هزار نفر در سال ۱۳۳۵ رسید. گرچه استخدام کودکان منع شده بود ولی تعداد زیادی از کودکان ــ که بیشتر آنان را دختران تشکیل می‌دادند ــ در کارخانه‌ها کار می‌کردند. روند به کارگیری کودکان در سال ۱۳۳۵ تغییر چندانی با سال ۱۳۰۹ نداشت. زنان بیشتر در کارخانه‌های فرش‌بافی، نساجی، ریسندگی، کبریت‌سازی شیشه‌سازی و تهیه چای و همچنین در صنایع گلدوزی و سوزن‌دوزی استخدام می‌شدند و در همان حال آنان در بخش خدمات، در پایین‌ترین سطوح کاری، مانند نظافت، تهیه غذا در اموری مانند آموزش و بهداشت مشغول کار بودند. این زنان به صورت کارگر غیرماهر طبقه‌بندی می‌شدند و در نتیجه دستمزد کمتری نسبت به مردان دریافت می‌کردند. (افشار، ۱۹۸۹، ص ۴۴ ــ ۴۳؛ ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۹۷)

به طور خلاصه، در زمان حکومت رضا پهلوی توسعه از طریق نوگرایی اقتصادی دولت به وقوع پیوست. شاخص‌های توسعه مانند تأمین بهداشت، آموزش و پرورش و اشتغال تغییری را در آرایش اقتصادی و اجتماعی ایران ایجاد کرد. زنان مخصوصاً در بخش دولتی و کارمزدی ترغیب به همکاری شدند. با این وجود در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ اقتصاد ایران هنوز بر پایه فعالیت‌های کشاورزی بود و زنان اکثریت نیروی کار بدون مزد را در مناطق کشاورزی تشکیل داده و همین‌طور در مناطق شهری هم با دستمزد کم مشغول به کار بودند.

جنسیت و سیاست تحت رژیم پهلوی ۱۳۴۰ ــ ۱۳۰۵

در اوایل حکومت رضاشاه، تعدادی از سازمان‌ها و تشکیلات زنان فعالیت‌هایشان را ادامه دادند. آفاق پارسا عضو انجمن نسوان وطنخواه (جامعه زنان میهن‌پرست) نماینده اعزامی به کنگره جهانی زنان پاریس در سال ۱۳۰۵ بود. مجله «علّامه نسوان» در سال ۱۳۰۹ منتشر شد و زنان ایرانی را به شرکت در کنفرانس زنان آسیا در هند در سال ۱۳۱۰ ترغیب کرد. در سال ۱۳۰۶ در شهر رشت چهار زن که معروف‌ترین آنان روشنک نوعدوست

بود، انجمن «پیک سعادت» را پایه‌گذاری کردند و مجله و مدرسه دخترانه‌ای را نیز به همین نام (پیک سعادت) تأسیس کردند. این انجمن هشتم مارس (روز جهانی زن) را به نام روز زن معرفی کرد. در همان سال زندخت شیرازی شاعر و نویسنده، «مجمع انقلاب زنان» را در شیراز بنیان گذاشت و در سال‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ روزنامه «دختران ایران» را منتشر کرد. (ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۵۴؛ ناهید، ۱۹۸۱، ص ۱۳ ـــ ۱۱۱) با این‌که بنیان‌گذاران این سازمان و تشکیلات از طبقه متوسط زنان بودند ولی بر ضرورت بهتر کردن سطح زندگی زنان کارگر نیز واقف بودند. رژیم دیکتاتوری رضاشاه قدرت سنت‌گرایان را کاهش داد، اما قدرت ایدئولوژی سنتی روی مسائل مربوط به زنان و خانواده همچنان باقی ماند (پایدار، ۱۹۹۷، ص ۲۳ ـ ۱۲۰) بیشتر فمینیست‌ها در این زمان روی قوانین مربوط به بهداشت، آموزش و پرورش، ازدواج‌های نابرابر و طلاق متمرکز شدند. آنان فقط به طور غیرمستقیم روی مسائل حجاب و حق رأی زنان بحث می‌کردند، چرا که گروهی از رهبران آنان در این زمان از خانواده‌های مذهبی بودند و قوانین اسلامی را ملزم می‌دانستند. ولی این گروه نیز بر رفتارهای تبعیض‌آمیز علیه زنان انتقاد داشتند. آنان معتقدبودند که ازدواج دختران درسنین‌پایین و همکاری‌نکردن زنان در امور اجتماعی و جلوگیری از ادامه تحصیل آنان، غیر اسلامی است. در همین ایام سازمان‌های دیگری مانند نسوان وطنخواه تحت ریاست محترم اسکندری در مخالفت با سنت‌گرایان فعالیت می‌کردند (ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۷ ـ ۴۶؛ آبراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۱۲۸).

بزودی قدرت رضاشاه تثبیت شد و تمام سازمان‌های مستقل ـ که سازمان‌های زنان هم جزیی از آن بود ـ سرکوب شدند. اما رضاشاه در سال ۱۳۱۴ دستور تأسیس خانه بانوان را داد. البته هدف او ایجاد حقوق مساوی برای زنان نبود بلکه می‌خواست سازمانی تحت کنترل دولت ایجاد کند که فقط اجازه کارهای خیریه و تأسیس باشگاه‌های ورزشی را داشت.

در سال‌های ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۵ به بهانه نوگرایی، رضاشاه دستور کشف حجاب را صادر کرد و در سال ۱۳۱۶ تاریخ هشتم مارس (۱۷ اسفند) را به

عنوان روز زن لغو و به جای آن ۱۷ دی، تاریخ کشف حجاب را روز زن اعلام کرد. عکس‌العمل زنان متفاوت بود: برخی معتقد بودند که این عمل نه برای آزادی زنان بلکه برای سرکوب مردم بوده و برخی نیز از این عمل استقبال کردند. برای مثال پروین اعتصامی، شاعر معروف که آرزوی چنین اتفاقی را داشت، شعر معروفی را در رابطه با این فرصت سرود. (جایاواردینا، ۱۹۸۶، ص ۶۹؛ بیات ـ فیلیپ، ۱۹۷۸، ص ۳۰۶).

مقاومت بسیار اندکی در مقابل حکومت استبدادی رضا شاه صورت می‌گرفت. زیرا از یک طرف مردم از ترس جان خود و سازمان‌ها از ترس سرکوب شدن، خود را کنار کشیده بودند و از طرف دیگر رهبران فمینیست‌هایی که در دوره قبل سازش بین مشروطه‌خواهان سکولاری و سنت‌گرایان را تجربه کرده بودند، دچار سرخوردگی شده بودند. عده‌ای نیز از اصلاحات محدود رضاشاه در زمینه‌های آموزش و پرورش و نوگرایی اقتصادی و تغییرات سیاسی و اجتماعی استقبال کردند. صدیقه دولت‌آبادی مؤسس «شرکت خواتین» در سال ۱۳۱۶ رئیس خانه بانوان شد و فخر اعظمی ارغون، عضو انجمن نسوان وطنخواه، سردبیری دو ماهنامه به نام‌های بانوان و آینده ایران را به عهده گرفت. این زنان ــ که مدتی حتی بدون حمایت مردان همتای خود، مبارزات طولانی در زمینه‌های آموزش و پرورش و اشتغال زنان را ادامه داده بودند ــ از این اصلاحات محدود استقبال کردند (نجم‌آبادی، ۱۹۹۱، ص ۸ ــ ۵۷) برای مثال تعداد دختران دانشجو از ۴۱ نفر در سال ۱۲۸۹ به ۸۷۰ نفر در سال ۱۳۱۲ رسید و همچنین ثبت‌نام دختران برای ورود به دانشگاه نیز از ۲۱۶۷ نفر در سال ۱۲۸۹ به پنجاه هزار نفر در سال ۱۳۱۲ افزایش پیدا کرد. (ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۶۲)

مبنای اصلاحات رضاخانی براساس سرکوب شدید گروه‌های سیاسی از جمله گروه‌های کمونیستی و ناسیونالیستی و همچنین سرکوب اعتراضات روحانیون، اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های زنان و اقلیت‌های ملی بود (نجم‌آبادی، ۱۹۹۱، ص ۵۲؛ آبراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۶۵ ــ ۱۳۵) با توجه به این‌که همواره دو سوم جمعیت ایران را ایرانیان و فارسی‌زبانان تشکیل داده

بودند و یک‌سوم مابقی از ملیت‌ها و قوم‌های دیگر بودند (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۱۲) تحت حکومت رضاشاه حقوق فرهنگی، زبانی و ملی این اقلیت‌ها نادیده گرفته شد که این خود به معنای نادیده گرفتن حقوق مدنی تمام افراد بود. در نتیجه یک نوع سنت تاریخی برای مبارزه علیه اقتدار حکومت مرکزی، به‌وجود آمد.

در حالی که هدف رضاشاه، نوگرایی حکومت و تضعیف مذهبیون بود، اصلاحات قوانین در رابطه با موقعیت زنان در خانه و جامعه بسیار محدود و مبهم انجام می‌گرفت. برای مثال، سن ازدواج بستگی به تفسیر سن بلوغ دختران داشت در عین حال زنان حق اعتراض به شوهرانشان در صورت اقدام به ازدواج مجدد را پیدا کرده بودند، بدین ترتیب مردان برای ازدواج مجدد می‌بایست همسرانشان را از قبل مطلع می‌کردند. اما در بسیاری از مناطق کشور هنوز دادگاه‌های مدنی وجود نداشت و در مقوله ازدواج و طلاق باید به روحانیون محلی مراجعه می‌شد و آنها هم از روی برداشت خود از قانون عمل می‌کردند. بر طبق قانون مردان مافوق زنان بودند چنان که آنان می‌توانستند در یک زمان چهار زن اختیار کنند و هر موقع که تمایل داشتند، آنان را طلاق دهند. مردان رئیس خانواده محسوب می‌شدند و از حق وراثت مطلوب خود لذت می‌بردند. زنان از حق دادن رأی محروم بودند و حق شرکت در انتخابات را نداشتند. با این همه این اصلاحات محدود، منجر به تضاد سیاسی و طولانی مدت مابین رهبران مذهبی و رژیم پهلوی شد. در قلب این تضاد موضوع کشف حجاب و شرکت زنان در کارهای اجتماعی قرار داشت (ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۶۱ ــ ۶۰؛ یگانه، ۱۹۸۲، ص ۳۲).

بعد از برکناری رضاشاه در سال ۱۳۲۱، قدرت حکومت افول کرد. در این زمان کار سازمان‌ها و نشریات زنان رونق گرفت و فعالیت‌های سیاسی آنان گسترش پیدا کرد. نشریاتی مانند «زنان پیشرو» به سردبیری صدیقه گنجه، «قیام زنان» به سردبیری صغرا علی‌آبادی، «حقوق زنان» به سردبیری ابتهاج مستحق، «آزادی زنان» به سردبیری ظفردخت اردلان، «زن مبارز» به سردبیری کبری صارمی، «بانو» به سردبیری نیره سعیدی و «بانوی ایران» به سردبیری

ملک اعتضادی منتشر شد. (پایدار، ۱۹۹۷، ص ۸ ــ ۱۲۵) همچنین بدرالملوک بامداد سازمان جمعیت زنان ایران را تأسیس و نشریه «زن امروز» را منتشر کرد، صفیه فیروز سازمان حزب زنان را تأسیس و نشریه «زنان ایران» را منتشر ساخت. فاطمه سیاح نخستین استاد و مدرس دانشگاه تهران، به عنوان نماینده ایران در سازمان ملل متحد و تحت عنوان نویسنده و روزنامه‌نگار مشغول به کار شد. او سردبیری نشریه «زنان ایران» را به عهده داشت و مقاله‌های زیادی را در رابطه با مشکلات زنان در زمینه‌های آموزش و پرورش، اشتغال و حق رأی منتشر کرد. (بهار، ۱۹۸۳، ص ۱۸۰) در سال ۱۳۲۴ حزب زنان ایران به صورت سازمان زنان درآمد. این سازمان‌ها و نشریات برای به دست آوردن حق تحصیل زنان، حقوق برابر زنان با مردان در امور ازدواج و طلاق و حقوق قانونی و حق رأی زنان مبارزه می‌کردند. نمایندگان این سازمان‌ها در کنفرانس‌های بین‌المللی در شهرهای پاریس (۱۳۲۵)، نیویورک (۱۳۲۵)، دهلی (۱۳۲۶)، بیروت (۱۳۲۸) و ژنو (۱۳۳۲) شرکت کردند و سازمان‌های دیگر مذهبی، حرفه‌ای و خیریه نیز در رابطه با حقوق زنان در زمینه‌های بهداشت و تحصیلات تأسیس شدند (پایدار، ۱۹۹۷، ص ۱۲۸).

بزرگترین سازمان زنان «تشکیلات زنان ایران» بود که بعدها با نام جمعیت دموکراتیک زنان فعالیت می‌کرد. رهبران این سازمان زهرا تاج‌اسکندری، مریم فیروز، خدیجه کشاورز، اختر کام‌بخش و بدری منیرعلوی بودند که با جنبش سکولاری زنان در دوران قبل همکاری داشتند. این سازمان ماهنامه «بیداری ما» را منتشر ساخت در ضمن شعباتی را نیز در شهرهای بزرگ کشور دایر کرد که نمایندگانشان به مناطق روستایی هم می‌رفتند. آنان جلسات عمومی را تدارک می‌دیدند و با انتشار مقالاتی در رابطه با خودفروشی و کار بدون مزد زنان و همچنین کار کودکان سعی در آگاه کردن زنان داشتند. آنان خواستار تأمین حق زنان در کارهای سیاسی و اجتماعی، آموزشی، بهداشت و اشتغال بودند و مساوات در دریافت دستمزد و وجود امکانات برای نگهداری کودکان نیز از جمله خواست‌های آنان بود. (بهار، ۱۹۸۳، ص ۱۸۰؛ یگانه، ۱۹۸۲، ص ۳۳)

در سال‌های ۱۳۳۲ ــ ۱۳۳۰، زنان حامی جنبش ناسیونالیستی در داخل جبهه ملی نقش مهمی را در حمایت از دولت مصدق ایفا می‌کردند. آنان در فروش اوراق قرضه که جهت جمع‌آوری بودجه لازم بود، فعالیت می‌کردند. اعضا و حامیان جبهه ملی، هم از طبقه متوسط مدرن و هم از طبقه متوسط سنت‌گرا بودند. این سازمان‌های زنان مستقل از حکومت و در رابطه با احزاب مختلف سیاسی فعالیت می‌کردند ولی فعالیت‌هایشان تلاشی بود برای ترفیع مسائل فمینیستی.

با وجود نظریات گوناگون در این سازمان‌ها، فعالیت‌های گروهی‌شان باعث اصلاح قانون کار شد که اگر به آن عمل می‌شد به نفع زنانی بود که تعداد زیادی از کارگران بخش کشاورزی و صنایع‌دستی را تشکیل می‌دادند. برای مثال در سال ۱۳۲۵، ساعت کار کارخانه‌ها به ۴۸ ساعت کار در هفته محدود شد. اضافه‌کاری هم داوطلبانه اعلام شد. کودکان هم نباید بیشتر از شش ساعت در روز کار می‌کردند و هیچ کودک پایین‌تر از ۱۰ سال حق کارکردن نداشت. زنان نیز می‌توانستند از ۱۲ هفته مرخصی زایمان با حقوق و دستمزد استفاده می‌کنند و حداقل دستمزد هم باید براساس خرج یک خانواده چهار نفری محاسبه می‌شد (کِدی، ۱۹۸۱، ص ۱۲۱).

در سال ۱۳۳۱ «سازمان ملی زنان» ــ که اتحادیه گروه‌های مختلف زنان بود ــ طوماری برای خواسته‌های حقوقی، سیاسی و اقتصادی زنان به‌ویژه در مورد حق رأی زنان، تدارک دید. آنان امضای صدهزار نفر را برای نخست‌وزیر وقت ــ مصدق ــ مجلس و سازمان ملل فرستادند ولی فشار جناح سنت‌گرای جبهه ملی و دیگر سنت‌گرایان باعث شد که در زمان نخست‌وزیری مصدق حق رأی به زنان واگذار نشود. (ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۷۵؛ آبراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۳۳۶) با این وجود هماهنگی که کودتای سیا (۱۳۳۲) مصدق را برکنار کرد، تعداد زیادی از زنان تحت رهبری سازمان‌های مختلف زنان در کنار مردان، علیه نیروهای فاتح مبارزه کردند و تعدادی نیز کشته شدند. بعد از شکست جنبش‌های کمونیستی و ناسیونالیستی، محمدرضاشاه تمامی مخالفان را سرکوب کرد که سازمان‌ها و نشریات زنان

هم در این زمره بودند. در سال ۱۳۳۷ شورای عالی زنان تحت ریاست اشرف پهلوی خواهر دوقلوی شاه تأسیس شد. تعدادی از فمینیست‌هایی که در دوره قبل فعالیت داشتند به این سازمان ملحق شدند که شاید بتوانند اصلاحاتی را در رابطه با مسئله زنان به‌وجود بیاورند. برای مثال نورالهدی زنگنه عضو انجمن سابق نسوان وطنخواه به این سازمان پیوست (ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۵ ــ ۸۳؛ یگانه، ۱۹۸۲، ص ۳۲).

تعدادی از نشریات زنان تحت نظارت و سرپرستی حکومت به کارشان ادامه دادند، نشریاتی مانند اطلاعات بانوان، ندای زنان، بانوی ایران، زنان ایران. تعدادی از سازمان‌های زنان نیز فعالیت‌هایشان را با موافقت دولت ادامه دادند. سازمان‌هایی مانند جمعیت راه نو، انجمن زنان حامیان اعلامیه حقوق‌بشر، انجمن وکلای زن و فدراسیون سازمان‌های زنان. این سازمان‌ها علی‌رغم سرکوب سیاسی برای حقوق زنان ــ مخصوصاً برای کسب حق رأی ــ مبارزه می‌کردند (پایدار، ۱۹۹۷، ص ۷ ــ ۱۳۴).

همان‌طورکه شرح داده شد، در سال‌های ۱۳۴۰ ــ ۱۳۰۵ حکومت استبدادی پهلوی به سازمان‌های مستقل زنان اجازه فعالیت نداد، البته زنان در مواقع ضعف حکومت از هر فرصتی برای سازماندهی و مبارزه برای اصلاحات استفاده می‌کردند ولی علی‌رغم این‌که هدف حکومت سکولار کردن جامعه بود، قوانین شریعت در مورد مسئله زنان همچنان به قوت خود باقی ماند.

جنسیت و توسعه اقتصادی در سال‌های ۱۳۵۷ ــ ۱۳۴۰

دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شاهد دگرگونی بیشتری پیرامون اقتصاد و جامعه ایران در مقایسه با دوره‌های قبل بود. هر چند الحاق زنان به سمت فرآیندهای اقتصادی با مردان تفاوت داشت.

در تابستان ۱۳۴۲، بعد از ماه‌ها تظاهرات، راهپیمایی و اشغال دانشگاه که هزاران نفر زخمی و تعدادی هم کشته داده بود، محمدرضا (شاه) دست به یک برنامه اصلاحی معروف به انقلاب سفید شاه و مردم زد. انقلاب سفید به‌طور کلی اقتصاد جامعه را دگرگون کرد. برنامه‌های آن ازجمله اصلاحات

ارضی، روند صنعتی کردن جامعه، ملی کردن منابع طبیعی، حق رأی برای زنان و ایجاد سپاه دانش و واحدهای بهداشت بود. هدف این اصلاحات ایجاد سیستم ثابت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و همچنین تثبیت سرمایه‌داری مدرن بود. به این ترتیب دو گروه مهم اجتماعی یعنی صاحبان مزارع و سرمایه‌داران که منافع خود را در حمایت از رژیم شاه می‌دیدند، به‌وجود آمدند. با وسعت یافتن بوروکراسی دولتی در شهرها تعداد کارمندان دولت به‌شدت افزایش پیدا کرد. اینان نیز از اصلاحات شاه نفع می‌بردند. اصلاحات ارضی باعث تقسیم ارضی در مقیاس وسیع نشده بود ولی مناسبات سرمایه‌داری را در زمینه تولید در کشاورزی به همراه داشت. در حدود ۹۵۰۰ نفر از زمین‌داران بزرگ، صاحب بیش از ۳/۵ میلیون هکتار زمین شدند. ده‌ها هزار نفر از زمین‌داران متوسط (هر کدام با ۵۰ ـ ۱۰۰ هکتار زمین) و زمین‌داران کوچک (هر کدام با ۳۰ ـ ۵۰ هکتار زمین) روی هم صاحب نزدیک به ۳ میلیون هکتار زمین شدند. این کار به وسیله تهیه پول از طریق گرفتن اجاره‌بها و وام صورت گرفت. دولت سرمایه دراختیار زمین‌داران قرار داد تا با استخدام کارگران به تولید برای بازار داخلی بپردازند (معدل، ۱۹۹۱، ص ۳۱۸) اصلاحات ارضی قدرت اقتصادی سنت‌گرایان را که قرن‌ها وابسته به کمک زمین‌داران و همچنین بازار بودند، محدود ساخت. اصلاحات ارضی همچنین منابع اصلی عایدی آنان را متوقف کرده و آنها را به بازار که خود به وسیله روند صنعتی شدن اقتصاد تضعیف شده بود، وابسته ساخت. تشکیل سپاه دانش که مردان احضار شده به خدمت سربازی را جهت تدریس به روستاها اعزام می‌کرد، باعث گسترش تحصیلات سکولاری شد و بدین ترتیب از نقش روحانیت در امر آموزش و پرورش نیز کاسته شد.

در سال ۱۳۳۹، زمانی که سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) تشکیل شد، ایران کوچکترین عضو تولیدکننده و صادرکننده نفت بود. ولی تا سال ۱۳۴۹ به عنوان دومین صادرکننده نفت در جهان معرفی شد و سهم ایران از مالکیت منابع نفتی تا ۹۸ درصد افزایش یافت. ایران مالکیت و کنترل روی قیمت و مقدار تولیدات نفتی خود را که قبلاً به وسیله صاحبان نفتی

بزرگ دیگر کنترل می‌شد، به دست آورده بود، در نتیجه عایدی نفتی کشور به ۲۲ بیلیون دلار رسید. (هالیدی، ۱۹۷۹، ص ۱۴۳).

درآمد نفت باعث شکوفایی توسعه اقتصادی شد و با افزایش درآمدهای نفتی حکومت به صورت عامل اصلی رشد در بخش صنعت در آمد. تولیدات ناخالص داخلی ایران در بین سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۳ به ده برابر افزایش یافت. بخش تولیدات صنعتی جوابگوی ۱۵ درصد از محصولات ناخالص داخلی شد و تقریباً ۲۰ درصد از جمعیت فعال کشور در بخش اقتصادی به کار گرفته شد.

تا سال ۱۳۵۴، ۶۰ درصد کل سرمایه‌گذاری صنعتی توسط دولت اداره می‌شد. حکومت ساختار زیربنایی را نیز به عهده گرفت. بخش خصوصی با کمک مالی دولت روی صنایع سبک متمرکز شد در حالی که سرمایه‌داران خارجی در زمینه‌های تکنولوژی و مدیریت در هر دو صنایع سنگین و سبک سرمایه‌گذاری کرده بودند. البته در مورد سرمایه‌گذاری خارجی، سیاست رسمی دولت طرفدار سرمایه‌گذاری مشترک دولتی ــ خارجی بود.

در این زمان، توسعه اقتصادی ایران با توسعه اقتصادی در مکزیک مقایسه و ایران به صورت یک قدرت بزرگ صنعتی بالقوه محسوب می‌شد (هالیدی، ۱۹۷۹، ص ۳۱۷) حکومت که گیرنده درآمدهای نفتی و عامل اصلی توسعه اقتصادی به‌شمار می‌رفت و با قدرت‌های غرب مخصوصاً آمریکا که در ایران و در سراسر منطقه در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی نفوذ داشتند، از نزدیک در ارتباط بود. طبقه سرمایه‌دار که شامل هزار فامیل بودند، بخش‌های کلیدی اقتصاد کشور را کنترل می‌کردند و رابطه نزدیکی با سرمایه‌داران خارجی و خانواده پهلوی داشتند. آنان ۸۵ درصد شرکت‌های خصوصی بزرگ را ــ که مشغول کارهایی مانند تولید و کنترل بازار محصولات کشاورزی و اقتصادی، بانکداری، تولیدات صنعتی، معاملات خارجی، بیمه و صنایع ساختمانی شهری بودند ــ در دست و یا مالکیت آنها را در اختیار داشتند. آنان همچنین پست‌هایی مانند کارمندان بلندپایه دولتی و افسران بلندپایه ارتش را دراختیار گرفتند. (معدل، ۱۹۹۱، ص ۳۱۷) روند صنعتی شدن باعث شد که نقش

بازار در اقتصاد کشور دچار تزلزل شود البته هنوز تعداد زیادی از بازرگانان در بازار مشغول کلی‌فروشی و خرده‌فروشی بودند. اینان یک‌سوم واردات کشور را کنترل می‌کردند و دوسوم تجارت خرده‌فروشی را به عهده داشتند. (معدل، ۱۹۹۱، ص ۳۱۷) تجارتی کردن کشاورزی و رشد تولیدات صنعتی، روند پرولتاریای را سرعت بخشید ولی روند نیمه پرولتاریایی و خرده‌فروشی به همان روال باقی ماند.

رشد اقتصادی منجر به پیشرفت‌های رفاهی به‌خصوص در زمینه‌های بهداشت، آموزش و پرورش، تولید نوع جدید کالاهای مصرفی و همچنین تقویت نیروی کارگر شد. (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۳۵ ـ ۴۲۶؛ هالیدی، ۱۹۷۹، ص ۷۳ ـ ۱۳۸) ولی این یک پیشرفت اقتصادی ناموزون بود چراکه تکنولوژی مدرن به بیشتر بخش‌های مختلف صنایع نرسید و در نتیجه بهره‌وری پایین بود (بارتچ، ۱۹۷۷، ص ۴ ـ ۳۲۳). در صنایع نساجی، که زنان بیشتر نیروی کار را به عهده داشتند، هنوز تولیدات به صورت کاربر انجام می‌گرفت. اگرچه روند پرولتاریایی سرعت گرفته بود، ولی در مورد زنان که سهم بیشتری از کارگران غیرماهر، نیمه ماهر و بدون مزد را تشکیل می‌دادند، تبعیض دیده می‌شد. پیشرفت در زمینه بهداشت میزان مرگ و میر را کاهش داد و با وجود برنامه تنظیم خانواده و آموزش و پرورش بهتر، میزان رشد جمعیت همان ۲/۷ درصد باقی ماند. علی‌رغم روند صنعتی شدن و شهرسازی، سوءتغذیه و پایین بودن سطح زندگی و مرگ و میر کودکان شایع بود. نیمی از جمعیت کشور در روستاها زندگی می‌کردند و هنوز جمعیت زنان ۲ درصد از مردان کمتر بود (سالنامه آماری سال ۱۳۷۵، ص ۳۵).

مقدار زمین‌های کوچکی که به روستائیان فقیر واگذار شده بود برای کفاف زندگیشان کافی نبود، آنها نه قادر به اجاره دادن آن و نه قادر به گرفتن وام به وسیله آن بودند چراکه حتی قادر نبودند قرض خود را به وسیله فروش آن بپردازند. این خود باعث شد که مردان به شهرها مهاجرت کنند و زمین و تولیدات کشاورزی را به زنان بسپارند. همان‌طور که در جدول ۳/۱ نشان داده شده، اکثریت جمعیت زنانی که همراه مردان به شهرها مهاجرت کردند،

دختران بودند که قرار بود با مردانی که از قبل برایشان انتخاب شده بود، ازدواج کنند. مناسبات مابین خانواده و بازار کار همچنان تداوم داشت و این باعث می‌شد که زنان حق انتخاب و قدرت تصمیم‌گیری مانند مردان را نداشته باشند از لحاظ فرصت‌های شغلی در مورد زنان بیشتر از مردان سخت‌گیری می‌شد. سه نقش اصلی زنان در زندگی (در نقش مادر، همسر و کارگر) روی فرصت‌هایی که در بازارکار می‌توانستند داشته باشند، تأثیر می‌گذاشت.

جدول ۳/۱ــ مقایسه دلایل مهاجرت زنان و مردان در مناطق شهری و روستایی (۱۳۵۱)

	مناطق شهری		مناطق روستایی	
	مرد	زن	مرد	زن
به دنبال شغل	۱۶۵۰۰۰	۱۳۰۰۰	۴۰۰۰	کمتر از ۱۰۰۰
به دنبال شغل بهتر	۶۲۰۰۰۰	۲۰۰۰	۷۱۰۰۰	کمتر از ۱۰۰۰
به علت انتقالی	۱۷۷۰۰۰	۹۰۰۰	۱۷۰۰۰	کمتر از ۱۰۰۰
تحصیلات	۲۴۰۰۰	۳۰۰۰	۱۰۰۰	۰
ازدواج	۳۰۰۰	۲۷۵۰۰۰	۱۰۰۰	۴۸۰۰۰
همراه با خانواده	۹۲۱۰۰۰	۱۵۰۶۰۰۰	۱۰۴۰۰۰	۱۳۳۰۰۰
دیگر	۱۱۲۰۰۰	۲۳۰۰۰	۴۰۰۰۰	۲۰۰۰
جمع	۲۰۲۲۰۰۰	۱۸۳۱۰۰۰	۲۳۸۰۰۰	۱۸۴۰۰۰

منبع: استخراج و محاسبه شده از سالنامه آماری سال ۱۳۶۵ مرکز آمار ایران ص ۳۹

مکانیزه کردن کشاورزی بر روند کار زنان ــ که اغلب وجین کردن، برداشت محصول، کاشت محصول و درو کردن محصول بود ــ تأثیری نگذاشت و فقط باعث بیشتر شدن ساعات کاری آنان شد چرا که تداخل بین روند مکانیزه شدن و سیستم کشاورزی سنتی، مسئولیت آنان را بیشتر کرده بود (طبری، ۱۹۸۲، ص ۷). در بعضی نواحی، روند زندگی زنان متفاوت بود. در میان روستائیان، کار زنان نقش بسیار مهمی را در اقتصاد خانه و بقای زندگی ایفا

می‌کرد. ازجمله این کارها می‌توان از دوشیدن شیر، تهیه لبنیات، آماده‌سازی مشتقات حیوانات (مانند پوست و پشم حیوانات) تیمار حیوانات، جمع‌آوری چوب برای آتش درست کردن، آب آوردن، جمع‌آوری گیاهان وحشی، نان پختن، آشپزی و بچه‌داری، فرش‌بافی و نخ‌ریسی نام برد. زنان کالاهایی را که مردان برای فروش به شهر می‌بردند آماده می‌کردند، ولی مزدی بابت کارهایشان دریافت نمی‌کردند (بک، ۱۹۷۸، ص ۶۰ ــ ۳۵۸).

در دهه ۱۳۵۰، فقط ۱۳ درصد از کل زنان بالای دوازده سال (۱/۴ میلیون نفر) کارگر و یا کارمند با مزد بودند. در این میان ۷۰ درصد پارچه بافان و ۷۲ درصد فرش‌بافان در نواحی روستایی زندگی می‌کردند. (هالیدی، ۱۹۷۹، ص ۳ ــ ۱۹۱) که ۹۰ درصدشان زیر پانزده سال بودند. این عده اخیر یا اصلاً مزدی دریافت نمی‌کردند و یا دستمزدشان بسیار پایین بود. آنها در وضعیت بسیار بدی کار می‌کردند و غالباً زیر دین مردان دلال، که آنان را استخدام کرده بودند، قرار داشتند. (طبری، ۱۹۸۲، ص ۷) در سال ۱۳۵۰، در کارخانه نساجی یزد، زنان روزانه ۹۰ ریال دستمزد می‌گرفتند که پایین‌تر از سطح معاش آنان بود (فیشر، ۱۹۷۸، ص ۳ ــ ۱۹۲).

جدول ۳/۲ نشان می‌دهد که میزان سواد زنان در شهرها، بالاتر از نواحی روستایی بود چراکه در نواحی شهری به علت رشد صنعت، خدمات و دستگاه اداری، فرصت‌های شغلی بهتری دراختیار زنان قرار می‌گرفت.

جدول ۳/۲ــ مقایسه درصد سطح سواد زنان و مردان در مناطق شهری و روستایی (۱۳۴۵ و ۱۳۵۵)

	۱۳۴۵			۱۳۵۵		
	جمع	زن	مرد	جمع	زن	مرد
مناطق شهری	۵۰/۴	۳۸/۳	۶۱/۴	۶۵/۴	۵۵/۶	۷۴/۴
مناطق روستایی	۱۵/۱	۴/۳	۲۵/۴	۳۰/۵	۱۷/۳	۴۳/۶
کل مناطق	۲۹/۴	۱۷/۹	۴۰/۱	۴۷/۵	۳۵/۵	۵۸/۹

منبع: استخراج و محاسبه شده از سالنامه آمار ۱۳۷۱ مرکز آمار ایران ص ۱۱۳

در سال ۱۳۵۲، وزارتخانه‌های دولتی (که بیشتر آنها در مناطق شهری استقرار داشتند) ۲۹۷,۸۶۳ نفر را استخدام کردند که ۲۹ درصد آنان را زنان تشکیل می‌دادند، در سال ۱۳۵۱، بخش صنعت (که بیشتر آنها شرکت‌های خصوصی بودند و در نواحی شهری استقرار داشتند) ۲۴۹,۶۴۹ کارمند و کارگر را استخدام کردند که ۸ درصد آنان را زنان تشکیل می‌دادند، در حالی که شرکت‌های خصوصی کوچکتر که در نواحی شهری و روستایی، مستقر بودند، ۶,۹۲۲,۰۰۰ کارگر را استخدام کردند که ۹ درصد آنان را زنان تشکیل می‌داد و اکثریت این عده قبلاً به صورت کارگر بدون مزد در روستاها مشغول به کار بودند (سالنامه آماری سال ۱۳۵۶، مرکز آمار ایران، ص ۶۶، ۳۸۶، ۵۰).

در اشتغال‌های شهری، ۲۰۰ هزار نفر در طبقه‌بندی مشاغل حرفه‌ای در بخش‌های دولتی و خدماتی، در مقام پزشک، مهندس، آرشیتکت، دکتر داروساز و استاد دانشگاه و قاضی مشغول به کار بودند. در این میان برخی زنان به عنوان نماینده پارلمان، سناتور، وزیر و سفیر کار می‌کردند. در توزیع زنان در مشاغل دیگر ۴۵ درصد آنان در امر تدریس و ۴۴ درصد از آنان در مشاغل دفتری و اداری و ۱۱ درصد در مشاغل پزشکی و پیراپزشکی مشغول بودند (نجم‌آبادی، ۱۹۹۱، ص ۶۱؛ هالیدی، ۱۹۷۹، ص ۳ ــ ۱۹۱).

توسعه ناموزون صنعتی در این زمان فقط بر روی بخش بسیار کوچکی از اجتماع در محدوده‌های اقتصادی تأثیر داشت. این روند ناموزون باعث ایجاد تمایزهای طبقاتی، جنسیتی و ملیتی شد. در سال ۱۳۵۷، درآمد سرانه ملی بالاتر از دوهزار دلار بود. البته هنوز ۷۸ درصد از روستاهای ایران فاقد مدرسه بودند و امکانات پزشکی فقط جوابگوی یک‌درصد از روستاییان بود. در این زمان ۴۰ تا ۵۰ درصد بودجه کشور صرف هزینه‌های ارتش می‌شد. قیمت اجناس هم به طور نامعقول بالا می‌رفت و روند سرمایه‌گذاری، سطح بالای واردات را ایجاب می‌کرد. تا سال ۱۳۵۷، صادرات مواد غیرنفتی، فقط ۳/۱ درصد واردات را پوشش می‌داد و همین امر پیشرفت کشور را کلاً منوط

بر صادرات فرآورده‌های نفتی می‌کرد. واردات عمدتاً شامل کالاهایی بود که برای بهبود سرمایه و افزایش آن به کار می‌رفت و همچنین شامل کالاهای مصرفی نیمه دولتی و غذا بود تا به وسیله اینها خواسته‌های طبقه جدید ثروتمند متوسط را برآورده سازد (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۳۵ ـ ۴۲۶؛ هالیدی، ۱۹۷۹، ص ۱۷۳).

این روند به رفاه طبقه متوسط منجر شد. آنانی که در دستگاه‌های بزرگ بروکراسی اداری و بخش خدمات مشغول به کار بودند از افزایش سالیانه ۳۰ درصدی دستمزد خود لذت می‌بردند، در حالی که در سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ طبقه کم درآمد با افزایش متوسط ۱۵ درصدی دستمزد در سال، در اثر تورم بالا تحت فشار بودند. تحت این شرایط برای اکثریت مردم، حکومت در حکم سازمانی بود که منافع قدرت‌های خارجی و طبقه مرفه را سرویس‌دهی می‌کرد. در اواخر سال ۱۳۵۴، کاهش تقاضای نفت و میزان تورم داخلی و جهانی به مشکل گردش پول ختم شد. برای تأمین بودجه برنامه‌های صنعتی، دولت مجبور شد مقادیر زیادی از بانک‌های بین‌المللی قرض کند. به علت گرفتن این قرض‌ها از بانک‌های بین‌المللی و با کاهش درآمدهای نفتی، به نظر می‌رسید که دولت حتی قادر به تأمین مواد غذایی بخش عمده‌ای از جمعیت نباشد.

طبقه حاکم برای جلوگیری از فروپاشی به تمهیداتی مبادرت ورزید، در نتیجه بسیاری از آنان نقدینگی خود را به بانک‌های خارجی فرستادند. (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۳۵ـ ۴۲۶؛ هالیدی، ۱۹۷۹، ص ۱۷۳) در اثر این تمهیدات و احتکارها، سطح تورم نزدیک به ۴۰ درصد افزایش پیدا کرد. در عین حال اجاره‌بها بالغ بر یک چهارم درآمد مردم را به خود اختصاص می‌داد. موادغذایی ارزان در بازار ناپدید شد و تولیدات صنعتی افت کرد. نمودارهای رسمی میزان بیکاری را تا ۱۵ درصد افزایش محاسبه می‌کرد. در این میان ایران بزرگترین واردکننده اسلحه در جهان شناخته شد. تعداد مشاورین نظامی آمریکایی به ۲۴ هزار نفر رسید و تخمین‌زده می‌شد که به مرز ۶۰ هزار نفر هم برسد. سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) توسعه یافت.

بیش از ۵۳۰۰ جاسوس تمام وقت و تعداد زیاد و ناشناخته‌ای جاسوس نیمه وقت در استخدام این سازمان درآمدند. در سال ۱۳۵۲ تهران ستاد مرکزی سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) در خاورمیانه شد. در سال ۱۳۵۴، حزب رستاخیز تأسیس شد و شاه ایران را به عنوان یک کشور تک حزبی معرفی کرد (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۴۶ ــ ۴۳۵؛ هالیدی، ۱۹۷۹، ص ۱۰۳ ــ ۶۴).

همان‌گونه که اشاره شد به طور کلی روند توسعه اقتصادی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ مقطعی و با ساختارهای ناموزون بود. اقتصاد نفتی درآمد مازاد دولت را برای روند صنعتی شدن و کارهای زیربنایی و پیشرفت در زمینه‌های بهداشت و آموزش و پرورش و فرصت‌های شغلی، اندوخته کرد. دستگاه بروکراسی حکومتی شغل‌هایی را برای اقلیتی از زنان شهری فراهم ساخت در حالی که در بخش صنعت، اکثریت زنان را کارگران نیمه ماهر، غیرماهر و بدون مزد تشکیل می‌دادند. در بسیاری از این صنایع تکنولوژی مدرن به کار گرفته نشده و تولیدات، کاربر باقی ماند.

هنوز جمعیت زنان کمتر از جمعیت مردان بود. این خود مشخصه کشورهای در حال توسعه است که بهداشت زنان در آنجا نادیده گرفته شده و پایه تحصیلات زنان کمتر از مردان است. بدین ترتیب، توسعه، نقش سنت‌گرایان را در اقتصاد و جامعه، حاشیه‌ای کرده بود. هرچند قوانین سنتی نقش و مناسبات جنسیتی را همان‌طور که خواهیم دید، تأمین می‌کرد.

جنسیت و سیاست در سال‌های ۱۳۵۷ ــ ۱۳۴۰

در این دوران تناقضی مابین نوگرایی و تداوم ایدئولوژی سنتی در نقش و مناسبات جنسیتی به‌وجود آمد. حامیان حکومت مردسالاری، علی‌رغم تغییرات اقتصادی و سیاسی، فرودستی زنان را تأیید می‌کردند. با این وجود زنان برای ایجاد تغییرات تحت رژیم سرکوبگر شاه واکنش نشان می‌دادند و مبارزه می‌کردند.

تضعیف قدرت حکومت که زمینه انقلاب سفید بود، به زنان، دانشجویان، کارگران و روحانیون و برخی از سنت‌گرایان فرصت مبارزه داد. در سال ۱۳۴۱ سازمان‌های گوناگون زنان که در دوره‌های قبل شکل گرفته بود، دوباره فعال شد. آنها برای حق رأی زنان به وسیله اعمال نفوذ نمایندگان مجلس و وزرا، مبارزه کردند. بالاخره قانونی در این مورد تنظیم شد ولی در اثر فشاری که از طرف سنت‌گرایان مخالف اعمال می‌شد، انجامش به تعویق افتاد. مبارزات زنان شدت پیدا کرد. طومارهایی امضا شد و نامه‌هایی به سیاستمداران و رسانه‌های گروهی نوشته و فرستاده شد. در دی ماه ۱۳۴۱، آنها از شرکت در جشن روز زن که رضاشاه در رابطه با کشف حجاب اعلام کرده بود، امتناع کردند. زنان معلم و کارمندان بخش دولتی و خصوصی در اعتصاب یک روزه‌ای شرکت کردند و به طرف دفتر نخست‌وزیری راهپیمایی و خواسته‌های خود را ابراز کردند. بالاخره در بهمن ماه همین سال در کسب حق رأی موفق شدند (هندسی، ۱۹۹۰، ص ۸؛ ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۳ ـ ۸۲).

انقلاب سفید به شاه اجازه داد تا قدرت خود را تحت قیومیت آمریکا تثبیت کند. افزایش درآمد نفت ماهیت حکومت را تغییر داد که دیگر وابسته به کسب درآمد از طریق اخذ مالیات نبود. این امر حکومت دیکتاتوری شاه را با حکومت زمان پدرش متمایز کرد. در زمان حکومت رضاشاه تصمیمات حکومتی با همکاری طراز اولان سیاسی انجام می‌شد ولی در زمان شاه سکوت مطلق بود. او نه تنها خود را به عنوان رئیس حکومت بلکه به عنوان مظهر حکومت می‌دانست. شهروندان دیگر در سازندگی حکومت شرکت نداشتند. شاه می‌خواست حکومت را بر مبنای درآمدهای نفتی بسازد و شهروندان فقط در این راه انجام وظیفه کنند و سود برند و از او تبعیت و قدردانی کنند. (نجم‌آبادی، ۱۹۹۱، ص ۹ ـ ۵۸) در نتیجه فعالیت زنان نه تنها به وسیله حکومت کنترل می‌شد بلکه به کارگیری آنان نیز باید به وسیله حکومت انجام می‌گرفت. در یک مصاحبه معروف با اوریانا فالاچی، شاه تصور تساوی حقوق زن و مرد را کاملاً رد کرد و به این وسیله عقیده

تحقیرآمیز خود را در مورد زنان اظهار داشت. او نظر خود را این چنین بیان کرد: «شما شاید از نظر قانون با مردان مساوی باشید ولی از نظر توانایی و استعداد با آنها برابری نمی‌کنید چنانچه شما هرگز نمی‌توانید آثاری مانند آثار میکل آنژ و باخ ارائه دهید، شما حتی نمی‌توانید یک آشپز خوب باشید». (فالاچی، ۱۹۷۶، ص ۲ ــ ۲۷۱) ولی در اثر فشار عوامل خارجی و داخلی، شاه اصلاحاتی را در رابطه با زنان انجام داد چرا که با این کار می‌خواست وجهه بین‌المللی خود را نیز بهتر جلوه دهد.

در سال ۱۳۴۲، چهار زن به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شدند. دو نفر دیگر هم به نمایندگی مجلس سنا منصوب شد. در سال ۱۳۴۴، فرخ‌رو پارسا به عنوان اولین زن وزیر به سمت وزیرآموزش و پرورش منصوب شد. (ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۱۰۰ ــ ۷۹)، در سال ۱۳۴۵ شورای‌عالی جمعیت زنان منحل و سازمان زنان ایران به جای آن تأسیس شد که سی و سه انجمن (اقلیت‌های مذهبی و ملی، مؤسسه‌های خیریه، گروه‌های متخصص) ساختار و اعضای آن را تشکیل می‌دادند (ایران آلماناک، ۱۹۶۷، ص ۵۲۵ ــ ۵۱۸). تعداد زیادی از عضوهای فعال این سازمان‌ها از خانواده‌هایی بودند که در دوره‌های قبل در مبارزات سیاسی شرکت کرده بودند. آنها طرح‌هایی را در رابطه با اصلاح قوانین خانواده عرضه کردند ولی باید صبر می‌کردند تا شاه آنها را تأیید کند. برای مثال در نیمه دهه ۱۳۵۰ مهرانگیز منوچهریان ــ سناتور و وکیل ــ پیشنهاد داد که نیاز اجازه شوهر برای زنان متأهل که می‌خواهند پاسپورت بگیرند باید لغو شود. پیشنهاد او رد و مجبور به استعفا شد (نجم‌آبادی، ۱۹۹۱، ص ۶۳).

با این وجود سازمان زنان ایران، مراکز رفاهی خانواده را در قسمت‌های مختلف مملکت تأسیس کرد که تسهیلاتی را در زمینه‌های بهداشت، آموزش و پرورش، مشاوره‌های حقوقی، نگهداری فرزندان، آموزش حرفه‌ای و همچنین ارائه رایگان راه‌های جلوگیری از حاملگی را فراهم آورد.

در سال ۱۳۴۶ قانون حمایت از خانواده، قوانین مربوط به خانواده را اصلاح کرد. برطبق این اصلاحات، مردان باید برای ازدواج مجدد از دادگاه

اجازه می‌گرفتند. در سال ۱۳۵۴، اجازه زن اول به این قانون اضافه شد مگر این‌که زن قادر به انجام روابط جنسی و بچه‌دار شدن نباشد. زن اول همچنین، حق طلاق را در رابطه با ازدواج مجدد شوهرش دریافت کرد. از طرف دیگر زن می‌توانست تحت این شرایط درخواست طلاق کند: شوهر قادر به انجام روابط جنسی و تأمین مالی او نباشد یا با او بدرفتاری کند یا به یک بیماری واگیردار و عفونی مبتلا باشد و یا او را ترک کرده و بالاخره یا دیوانه باشد. طلاق فقط می‌توانست در دادگاه‌های حقوقی انجام شود.

قانون ۱۳۵۴ (قانون حمایت از خانواده) سن ازدواج زنان را به ۱۸ سال و مردان را به ۲۰ سال افزایش داد. در سال ۱۳۵۶، اجازه سقط جنین داده شد ولی با اجازه شوهر، زنان مجرد بنا به درخواست کتبی اجازه سقط جنین داشتند، البته این اصلاحات مبهم بود. برای مثال، اجازه ازدواج مجدد اغلب اوقات به مردان داده می‌شد زیرا زنان از بدرفتاری و ضرب و شتم توسط شوهرانشان می‌ترسیدند، در واقع این اصلاحات، قوانین سنتی را نفی نمی‌کرد و زنان همچنان به عنوان یک زیردست و جنس دوم تلقی می‌شدند. برای مثال زنان نمی‌توانستند به عنوان کارمند سیاسی در وزارت امورخارجه استخدام شوند و همچنین در رابطه با قانون اصلاحات ارضی، زمین فقط به مردان فروخته می‌شد. مردان همچنان رئیس خانواده محسوب می‌شدند. زن هنوز هم از داشتن شغلی که مرد آن را موجب لطمه به آبرو و حیثیت خانواده می‌دانست، منع می‌شد و بدون اجازه شوهر یا پدر حق خروج از کشور را نداشت، زنان حق انتخاب مسکن را نداشتند، زنان ــ صرفنظر از سن آنان ــ باید برای ازدواج (بار اول) اجازه پدر را داشته باشند و در مقوله طلاق، حضانت کودکان به مردان واگذار می‌شد. حتی در صورت فوت شوهر، حضانت به پدرشوهر واگذار می‌شد و نه مادر. بر طبق قانون قصاص، قتل زن به دست شوهر در دفاع از حیثیت، جرم محسوب نمی‌شد.

سیستم سنتی ازدواج مجدد که تحت آن مرد می‌توانست در یک زمان چهار زن را اختیار کند، قانون باقی‌ماند، گرچه تعداد ازدواج‌های مجدد به دلایل اقتصادی کم شده بود. البته در مناسبات خانواده هسته‌ای این روند

تحکیم شده بود ولی صیغه همچنان از طرف سنت‌گرایان حمایت می‌شد (بهار، ۱۹۸۳، ص ۱۸۲؛ ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۹۶ ـ ۸۸).

اصلاح قانون کار برای زنان به صورت یک قدم رو به جلو بود. برای مثال در دهه ۱۳۵۰، کارفرمایان موظف بودند حقوق دوران نقاهت زایمان زنان را از طریق طرح بیمه کارگران بپردازند. حقوق دوران نقاهت زایمان زنان شامل ده هفته بود (شش هفته قبل از زایمان و چهار هفته بعد از زایمان) همه کارگاه‌هایی که بیش از ده کارگر زن را زیرپوشش داشتند ملزم به تأسیس مهد کودک بودند تا زنان بتوانند هر سه ساعت یک بار به فرزندانشان شیر بدهند. ولی تعداد زیادی از کارگاه‌ها هنوز فاقد مهدکودک بودند و زنان فرزندان خود را به خانواده، دوستان یا همسایگان می‌سپردند. زنان (به غیر از پرستاران) از کارکردن در ساعات کاری بین ۱۰ شب تا ۶ صبح و همچنین از کارهای سخت به دلیل ضعیف شمردن آنان منع شده بودند. این قوانین بر طبق ایدئولوژی سنتی، که حق‌تقدم را به ساختار خانوادگی و در خدمت بودن زنان در خانواده می‌دانست، بود. این قوانین برای زنان تبعیض قایل می‌شد چراکه آنان را به عنوان کارگر غیرماهر طبقه‌بندی می‌کرد که در نتیجه مزد کمتر دریافت می‌کردند (پاکیزگی، ۱۹۷۸، ص ۳ ــ ۲۲۲).

همزمان، در سال ۱۳۵۴، تعداد زنان در مشاغل مدیریت دولتی افزایش یافت (۱۸ نماینده زن مجلس، دو سناتور، دو معاون وزیر، ۲۸ وکیل دادگاه و چند صد مشاور). در همین سال، شاه به سازمان زنان ایران دستور داد تا به حزب رستاخیز ملحق شوند و چهار زن را برای هیأت مدیره اجرایی آن انتخاب کرد. ولی در تابستان ۱۳۵۷، وقتی که مخالفان سیاسی شاه افزایش پیدا کردند، او برخی از حقوق زنان را لغو کرد. برای مثال سن ازدواج دختران را از ۱۸ سال به ۱۵ سال کاهش یافت، و پست وزارت مشاغل زنان حذف شد و به مهناز افخمی، که دبیرکل سازمان زنان ایران بود، پست دیگری داده نشد (ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۱۱۴ ــ ۱۰۰).

همان طور که گفته شد، اصلاحات در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ متأثر از فرهنگ نوگرایی بود و توسعه سرمایه‌داری براساس آن بنا شده بود. ولی این

تغییرات بر روی زندگی اکثریت زنان روستایی که فقیر و بدون مزد باقی مانده بودند، اثر مستقیم نداشت. اکثریت زنان طبقه کارگر در مناطق شهری، اولین نسلی از مهاجران روستایی بودند که در شهرهای بسیار کوچک، در فقر با امکانات آموزشی محدود و دستمزدهای ناچیز، مستقر شدند و همگی به ارزش‌های سنتی وابسته باقی ماندند. در نتیجه فقط اقلیتی از زنان، از اصلاحات این دوره نفع بردند.

البته اقتصاد بازار و طبقه متوسط سنتی وابسته به آن تضعیف شدند. این بدان معنا بود که نقش کسانی که به خرده‌فروشی و یا تجارت صادراتی کالاهای سنتی مانوفاکتور مشغول بودند، کمرنگ شد. رشد سوپرمارکت‌ها، فروشگاههای بزرگ و بانک‌های بزرگ نقش بازار را در اقتصاد کشور کاهش داد. در عوض آنهایی که به کمک دولت به بازرگانی و واردات و صادرات کالاهای مدرن مشغول بودند و یا آنهایی که به روند بروکراسی کشور کمک می‌کردند، غالب شدند و همچنین مورد حمایت حکومت قرار گرفتند.

قدرت سیاسی سنت‌گرایان طبقه متوسط افول کرد ولی ناموزون بودن رشد اقتصادی بدان معنا بود که افول سیاسی و اقتصادی آنان نسبی بود. مهاجران روستایی بسیاری، به شهرها روی آوردند و جذب مشاغلی مانند خرده‌فروشان جزیی، کلی فروشان بازار و وام‌دهندگان شدند. آنان مخالف اصلاحات شاه بودند، زیرا ارزش‌های سنتی بازار و همچنین روابط نزدیک خانوادگی و وابستگی‌های فرهنگی و مالی سنتی به وسیله ارزش‌های نوگرایانه نادیده گرفته می‌شد (کِدی، ۱۹۸۱، ص ۵ ـ ۲۴۴). تأثیر این نوگرایی برای زنان طبقه متوسط سنت‌گرا بسیار دردناک بود. آنها باید از یک سو روند تجدد راکه از طرف حکومت به آنان تحمیل می‌شد، تحمل کنند و از سوی دیگر مجبور بودند ارزش‌های سنتی (مانند سر کردن چادر و یا تبعیض جنسی) راکه از طرف خانواده‌ها به آنان تحمیل می‌شد، رعایت کنند. مردان بسیاری از خانواده‌های سنتی فرهنگ تجدد را وحشتناک می‌دانستند و آن را نفی می‌کردند و زنان نیز در مقابل محترم شمردن ارزش‌های سنتی تاوان سنگینی را می‌پرداختند زیرا نهادهای اجتماعی مانند

مدارس، دانشگاه‌ها و یا محل کارشان آنان را عقب‌مانده و واپس‌گرا می‌خواندند و ارزش‌های غربی را که شامل پوشیدن آخرین مدل‌های لباس به سبک اروپایی بود، به رخ آنان می‌کشیدند.

آنان به وسیله خانواده‌شان به نشانه احترام به سنت‌ها مجبور بودند در خارج از خانه چادر سر کنند ولی بیرون از خانه برای همین چادر سر کردن که نشانه عقب‌افتادگی آنان بود، طرد می‌شدند. برخی از آنان هنگام ترک خانه حجاب داشتند ولی قبل از رسیدن به مدرسه، دانشگاه و محل کار حجاب خود را بر می‌داشتند. ولی تعداد دیگری که تحت فشار خانواده بودند، موضع دفاعی می‌گرفتند و به نشان اعتراض به تغییرات ناموزون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی چادر بر سر می‌کردند (طبری، ۱۹۸۲، ص ۱۰ ــ ۹). تأثیر روند نوگرایی و سکولاری شدن جامعه بر روی طبقه متوسط نوگرا متفاوت بود. این روند ظهور عقاید نوینی را به آنان نوید می‌داد و آنان را تشویق می‌کرد تا با ارزش‌های مردسالاری مبارزه کنند و چنین دیدگاه‌هایی را مورد نقد و چالش قرار دهند.

علی‌رغم سرکوبی سیاسی و تداوم ارزش‌های سنتی که به ایدئولوژی سنتی وابسته بود، تعداد کم ولی قابل توجهی از زنان ــ در یک گستره محدود ــ صورت‌هایی از آزادسازی زنان را که در نقاط دیگر جهان رخ داده بود، تجربه می‌کردند. این زنان با ارزش‌های سنتی شروع به مبارزه کردند زیرا این را راهی می‌دانستند برای آزادسازی خوشان از معیارهای دوگانه ارزش‌های مردانه و توقعاتی که از آنان در رابطه با رفتارشان می‌شد. آنها برای حق طلاق مبارزه می‌کردند و از گرفتن مهر و نفقه امتناع می‌ورزیدند. این عدم پذیرش زنان، اعتراضی علیه نحوه برخورد با جنس زن بود زیرا همواره با او مانند کالای تجاری رفتار می‌شد، همچنین اینها اعتراضاتی تلقی می‌شد علیه نهادهای اجتماعی مردمحور که به منظور تضمین کنترل مردان بر حاصل کار تولیدی و بازتولیدی زنان ایجاد شده بود.

تجربه زنان سکولار، کمتر از تجربه زنان طبقه متوسط سنت‌گرا، دردناک نبود. زیرا خانواده‌ها، چه سنت‌گرا و چه نوگرا، رفتار «غرب زده» را نفی

می‌کردند. زن «غرب زده» که ضوابط اجتماعی را زیرپاگذاشته بود، زیر سخت‌ترین سرزنش‌ها قرار می‌گرفت. البته نوع تحمیل کنترل اجتماعی بر زن «غرب زده» در بین اقشار مختلف اجتماعی متفاوت بود ولی محدود کردن روحیه زنان مسئله‌ای بود که کل زنان جامعه با آن روبه‌رو بودند (نجم‌آبادی، ۱۹۹۱، ص ۵ ـ ۶۴).

تجربه من در این زمان به تجربه بسیاری از زنان جوان که قربانی قوانین سنتی بودند، شبیه بود. با این‌که در خانواده‌هایی که به نوگرایی تمایل داشته بودند، رشد کرده بودم، خانواده مرا به ازدواج در سن ۱۷ سالگی زمانی که هنوز در دبیرستان تحصیل می‌کردم، مجبور کرد. ترس آنان این بود که دخترشان به واسطه نفوذ فرهنگ غرب‌زدگی به فساد رو بیاورد. تحت این فشارها، من امیدوار بودم که به این وسیله از معیارهای دوگانه خانواده‌ام رهایی پیدا کنم. این ازدواج سه سال دوام آورد و ثمره آن دو فرزند بود. ولی در این مدت هیچ‌گاه خودم را از بند ارزش‌های مردانه‌ای که در زندگی‌ام حکمفرما بود آزاد ندیدم. من می‌خواستم با تمام نیروهایی که باعث سکون استعدادهایم شده بود، مبارزه کنم. شوهرم را ترک و تقاضای طلاق کردم. تنبیه من این بود که نه تنها حضانت فرزندانم را از دست دادم بلکه از دیدن آنها هم محروم شدم.

به همین ترتیب بسیاری از زنان از نقشی که حکومت و طبقه سنت‌گرا برایشان تعیین کرده بود، رنج می‌بردند. یک زن ایرانی مقیم لندن که با او مصاحبه داشتم، تعریف می‌کرد که چگونه مادرش او را به انجام تست بکارت مجبور کرده بود چراکه اگر نتیجه این تست منفی می‌شد او نمی‌توانست با مردی که از طبقه اجتماعی بالاتری بود، ازدواج کند. زن دیگری می‌گفت که چگونه در هنگام امتحان ورودی شغل معلمی عمداً پاسخی را نوشته بود که رد شود زیرا قسمتی از سؤال‌ها در مورد انجام تست بکارت بود و او می‌ترسید باکره نباشد (پویا، ۱۹۹۲، ص ۶۲ ـ ۱۴۱).

برای بسیاری از هم‌نسلان من، به‌خصوص در محیط اجتماعی و خانوادگی که شرح آن داده شد زندگی فروغ فرخزاد شاعر و فیلمساز فمینیست، الهام

دهنده بود. او در سن ۱۶ سالگی ازدواج کرد و در ۱۸ سالگی صاحب پسری شد. دو سال بعد شوهرش را ترک کرد و نه تنها حضانت پسرش را از دست داد بلکه حتی قادر به ملاقات او هم نبود. او دردها و غم‌هایش را در دو مجموعه از شعرهایش (دیوار و اسیر) بیان کرد. فروغ فرخزاد جرأت می‌کرد که احساسات و عملکردهایش را در شعرهایش بیان کند. در مجموعه شعرهای بعدی (عصیان، تولدی دیگر، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد) او احساسات بسیاری از زنان جوان آن زمان را که قربانی برداشت‌های غلط عام قرار گرفته بودند، ابراز می‌کرد. او در سن ۳۲ سالگی در یک سانحه تصادف کشته شد. فروغ زندگی و کارش را صرف مطرح کردن معیارهای دوگانه ارزش‌های مردانه که بر جامعه حاکم بود و این‌که چگونه این معیار زندگی زنان را مشکل و آنان را در محدوده سیستم مردسالاری از اداره کردن زندگیشان عاجز کرده بود، صرف کرد (میلانی، ۱۹۸۵، ص ۳۱ ــ ۳۱۷؛ کِدی، ۱۹۸۱، ص ۱۹۶؛ وارنوک فرینا و کاتان بزیرگان، ۱۹۷۷، ص ۳۱۹ ــ ۲۱۹).

در دهه ۱۳۵۰، فعالیت‌های سیاسی زنان در داخل و خارج از کشور افزایش یافت. تعداد زیادی از زنان در این زمان به این نتیجه رسیدند که تا زمانی که سرکوبی و فقر در ایران وجود دارد زنان همچنان به عنوان زیردست حساب می‌شوند. بدین ترتیب آنان نقش مهمی را در مبارزه علیه این سیستم ایفا کردند. حتی در آمارهای رسمی وجود هزاران زن سیاسی در زندان‌های شاه، تخمین زده می‌شد. در حالی که شکنجه، عاقبت تمام زندانیان سیاسی بود، زنان در معرض بی‌رحمانه‌ترین شکنجه‌ها که شامل تجاوز جنسی هم می‌شد، قرار می‌گرفتند (بهار، ۱۹۸۳، ص ۱۸۸ ــ ۱۸۳). ولی هیچ‌کدام از سازمان‌های سیاسی به مسئله زنان و آگاهی جنسیتی اهمیت نمی‌دادند. آنان معتقد بودند، وقتی پیروزی سیاسی حاصل می‌شود، مسائل زنان نیز خود به خود حل خواهد شد. با این حال بسیاری از زنان در داخل و خارج از کشور به مبارزات علیه شاه ادامه دادند و انقلاب ایران پیروز شد.

نتیجه

توسعه سرمایه‌داری و شکل‌گیری طبقاتی در ایران، تحت سلطه خارجی و ایدئولوژی مذهبی صورت گرفت و نتیجه آن توسعه‌ای ناموزون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود. حکومت که نقش اساس در تجمع سرمایه داشت روابط اجتماعي خاصی را نه تنها در روابط تولیدی اقتصادی بلکه در روابط بازتولید اجتماعی نیز به‌وجود آورد. این روابط اجتماعی از یک‌سو مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری و از سوی دیگر مناسبات جنسیتی پدرسالاری را تحکیم کرد. در نتیجه این حکومت به عنوان یک سیستم واحد سرمایه‌داری ـ پدرسالاری جای زنان را در قلمرو جامعه تعیین می‌کرد. در دوره‌های مختلف تاریخی، دسترسی طبقات مختلف اجتماعی به دارایی‌های مادی، ارزش‌های وابسته به ایدئولوژی مذهبی و قدرت سیاسی تحت‌تأثیر نقش حکومت، سرمایه و مذهب متفاوت بود. هر موقع که قدرت حکومت پهلوی تضعیف می‌شد، زنان مبارزاتشان را شروع می‌کردند و حکومت را به انجام اصلاحاتی وامی‌داشتند. اصلاحاتی مانند امکان تحصیل، کار و تبعیض جنسی.

ولی این توسعه ناموزون به اکثریت زنان اجازه نداد تا از تغییرات به دست آمده استفاده کنند. اکثریت زنان کارگر و کارمند همچنان یا بدون مزد یا با دستمزد کم باقی ماندند. تعداد کمی از تحصیلات سکولاری و اصلاحات در قانون حمایت از خانواده و فرصت‌هایی که در بازار کار وجود داشت، استفاده کردند. برخی نیز مقام‌های مهمی به دست آوردند. علی‌رغم اینها، حکومت پهلوی حقانیت خود را با امتیاز دادن به مردسالاری تحکیم می‌کرد و بر این اساس نقش‌ها و هویت‌های جنسیتی خاصی را رایج کرد که این خود تقسیم کار ویژه‌ای را به‌وجود آورد که براساس آن تحت تمکین مردان بودن زنان همچنان ادامه پیدا کرد.

فصل چهارم

تقسیم کار جنسی

به دنبال انقلاب ۱۳۵۷، جمهوری اسلامی سیاست‌های اقتصادی شاه را رد و از سیاست اقتصادی دولتی ــ که جدا از اقتصاد جهانی نیز بود ــ حمایت کرد. این سیاست‌های جدید باعث گسترش بخش دولتی و خواستار انزوای بخش خصوصی بودند و همزمانی آن با ممنوعیت تجارت بین‌المللی با ایران، منجر به رکود اقتصادی شد.

در این دوره سیاست‌های اجرا شده به محرومیت کامل زنان از جایگاه اجتماعی آنان ــ مخصوصاً در زمینه اشتغال ــ انجامید. دفاع حکومت اسلامی از جایگاه زنان در خانه بر این مبنا قرار گرفته بود که در زمان حکومت پهلوی با به وجود آمدن فرهنگ مصرف‌گرایی، فساد اخلاقی رایج شده و ارزش‌های اسلامی زیرپا گذاشته می‌شد. به همین دلیل، با رد کردن اصلاحاتی که در قوانین خانواده قبلاً انجام شده بود، در واقع به نوعی مناسبات مردسالاری را در رابطه با امر ازدواج و زندگی خانوادگی تقویت کرد.

مادر بودن و همسر بودن مهمترین وظیفه زنان و نان درآوردن وظیفه مردان به شمار می‌رفت. بدین ترتیب فرآیند محرومیت زنان از بازار کار، با سیاست تفکیک جنسیتی در زمینه‌های عمومی (سختگیری جدی در پوشش زنان و

شکاف جنسیتی در امور تحصیل و اشتغال) شروع شد و این روند باعث شد بسیاری از زنان جایگاه شغلی خود را از دست دهند.

جایگاه زنان در اقتصاد قبل از انقلاب

طبق نتایج آمارهایی که تحت رژیم شاه در سال ۱۳۵۶ منتشر شده بود، در سال ۱۳۵۳ از جمع ۲۹۷,۸۶۳ نفر کارکنان دولت، ۸۷,۴۷۴ نفر آنان (۲۹ درصد) زن بودند (سالنامه آماری ۱۳۵۶، مرکز آمار ایران، ص ۶۶). در تعریف سرشماری عمومی ایران، بخش دولتی به بخشی اطلاق می‌شد که کارگران را در سازمان‌های دولتی و یا وابسته به دولت در ازای حقوق یا دستمزد استخدام کند. سازمان‌های وابسته به دولت سازمان‌هایی بودند که حداقل نصف سهام آن متعلق به دولت بود. آنها طبق قانون استخدام کشوری عمل می‌کردند. در این بخش، زنان شاغل به ترتیب اولویت در وزارتخانه‌های: آموزش و پرورش (۴۱ درصد)، آموزش عالی (۳۹ درصد)، جهانگردی (۲۷ درصد)، کار (۲۷ درصد) و بهداشت (۲۶ درصد) مشغول به کار بودند.

در کنار بخش اداری در سال ۱۳۵۱، ۳,۹۷۳ مؤسسه صنعتی در ایران وجود داشت که هر کدام بیش از ده کارگر استخدام کرده بودند. مالکیت و کنترل ۹۷ درصد این مؤسسه‌ها در دست شرکت‌های خصوصی و ۲ درصد آنها در دست دولت بود و یک درصد آنها به صورت سرمایه‌داری مشترک بین شرکت‌های خصوصی و دولتی کنترل می‌شد. آنها جمعاً ۲۴۹,۶۴۹ نفر را استخدام کردند که از این تعداد ۱۹,۴۵۹ نفر (۸ درصد) آنان زن بودند (سالنامه آماری سال ۱۳۵۶، مرکز آمار ایران، ص ۷ ــ ۳۸۳). زنان در این طبقه‌بندی به نسبت در صنایع کوچکتر متمرکز بودند، صنایعی مانند: غذایی (۹ درصد)، شیمیایی (۱۱ درصد)، نساجی (۱۰ درصد)، موارد دیگر (۱۵ درصد).

در این میان تعداد زیادی از شرکت‌های خصوصی نیز وجود داشت که کمتر از ده نفر را در استخدام داشتند که به طبقه‌بندی زیر تقسیم شده بودند: ۱ ـ کارفرمایان (تمام اشخاصی که صاحب کل یا قسمتی از تشکیلات بودند و حداقل یک کارمند داشتند)، ۲ ـ افراد دارای شغل آزاد (تمام اشخاصی که

صاحب کل یا قسمتی از تشکیلات بودند ولی یا به تنهایی کار می‌کردند و یا کارگر بدون مزد فامیلی را در استخدام داشتند)، ۳ـ کارمندان بخش خصوصی (که در ازای حقوق یا دستمزد کار می‌کردند)، ۴ـ کارگران بدون مزد فامیلی.

این شرکت‌ها تحت قانون کار و امور اجتماعی عمل می‌کردند. در سال ۱۳۵۱ آنها تعداد ۶٫۹۲۲٫۰۰۰ هزار نفر را استخدام کردند که از این تعداد ۶۴۸ هزار (۹ درصد) آنان زن بودند (سالنامه آماری سال ۱۳۵۶، مرکز آمار ایران، ص ۶۰). زنان ۱۷ درصد از کارگران بدون مزد فامیلی، ۱۰ درصد از حقوق بگیران، ۷ درصد از کارمندان مشاغل آزاد و ۱ درصد از کارمندان بخش خصوصی را تشکیل می‌دادند.

حداقل تقاضا برای کار زنان

بعد از انقلاب ۱۳۵۷، آیت‌الله خمینی اعلام کردند که شاه و رژیم او منابع کشور را با مصرف بی‌حد و ایجاد روحیه مصرف‌گرایی شرقی ــ غربی، غارت کرده است. ایشان پیشنهاد دادند که یک سیستم اقتصاد اسلامی می‌تواند بر مبنای خود استواری و بی‌نیازی از غیر، به تمام این چپاول‌ها و غصب اموال پایان دهد (رهنما و نومانی، ۱۹۹۰، ص ۷ ــ ۲۳۵؛ الگار، ۱۹۸۱، ص ۶ ــ ۱۱۵). به این ترتیب شعار سیاسی «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» متداول شد. زمانی سیستم اقتصاد اسلامی ایده‌آل، بی‌نیاز از غیر به نظر می‌رسید که کشاورزی رو به تولیدات به مقیاس کم هدایت شود و ترجیحاً هیچ ارتباطی ــ و یا ارتباط بسیار کمی ــ با ارزش‌ها و ایده‌ها و مناسبات تولیدی و تکنولوژی دنیای خارج نداشته باشد. البته گفته می‌شد که تحت سیستم اقتصادی اسلامی، از کار و سرمایه براساس شریعت اسلام استفاده خواهد شد. براساس این سیستم صاحبخانه‌ها ملزم شدند که خانه‌هایشان را با قیمت عادلانه اجاره داده و سرمایه‌داران سود عادلانه ببرند و به کارگران نیز حقوق عادلانه داده شود و در نهایت یک رابطه ایده‌آل مابین کار و سرمایه که مبنای آن همکاری بود، بنا شود. بنابراین توافقات بین سرمایه‌دار و کارگر در مورد دستمزد و حقوق کارگران و اتحادیه‌های کارگری

ناعادلانه شمرده شد. سرمایه دار و کارگر می‌بایست از استثمار یکدیگر خودداری می‌کردند. واگذاری وام باید بدون بهره انجام می‌گرفت، ولی علی‌رغم اینها سرمایه می‌توانست زیاد شود زیرا اسلام بهره دادن را به شرطی که انگیزه‌ای برای اندوختن و پس‌انداز کردن باشد، با ضوابطی مجاز می‌شمرد. از این گذشته زکات به عنوان یک نهاد از تجمع و تمرکز سرمایه در چند دست جلوگیری می‌کرد. در عین حال حکومت اسلامی مجاز بود که قدرت اقتصادی خود را تا حد قابل توجهی، به وسیله دراختیار گرفتن برخی دارایی‌ها، گرفتن مالیات‌ها، سازماندهی و در اختیار گرفتن اموال و عواید عمومی اعمال کند (رهنما و نومانی، ۱۹۹۰، ص ۴۲ ــ ۲۳۹).

این فلسفه سیاست‌هایی را به وجود آورد که منجر به مصادره اموال متعلق به پهلوی و وابستگان آن ــ صاحبان سرمایه داخلی خصوصی و شرکایشان که به خارج رفته بودند ــ شد. دارایی‌های این عده تحت مالکیت و کنترل حکومت درآمد. بنیاد مستضعفان برای اداره کردن این دارایی‌ها (که شامل شرکت‌های تولیدی و معدنی، زراعت‌های خصوصی، شرکت‌های ساختمانی، مؤسسه‌های خدماتی و تجارتی بود) تأسیس شد. بدین ترتیب یک دستگاه اداری وسیع دولتی به وجود آمد تا جامعه اسلامی را اداره کند.

کارگران و کارمندانی که در این دستگاه اجتماعی وسیع اداری جدید مشغول به کار شدند، شامل طبقه متوسط سنت‌گرا و همچنین فقیران و عناصری بودند که تحت رژیم شاه از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم بودند که البته پشتیبان مهمی برای آیت‌الله خمینی در سال‌های بعد از سرنگونی شاه به شمار می‌رفتند (بهداد، ۱۹۹۵ آ، ص ۱۰۳ ـ ۹۹؛ پویا، ۱۹۹۱).

بین رهبران اسلامی در مورد نقش اقتصاد در جامعه اختلاف نظری وجود نداشت. البته بحث‌هایی پیرامون عملکرد بخش خصوصی و این‌که چگونه دولت باید در این خصوص پا در میانی کند، وجود داشت (رهنما و نومانی، ۱۹۹۰؛ ص ۵۹ ــ ۱۴۶). چراکه توسعه بخش دولتی به علت کمبود سرمایه امکان‌پذیر نبود. ممنوعیتی که در مورد صادرات نفت ایران بلافاصله بعد از تصرف سفارت آمریکا در ۱۳۵۸ اتخاذ شد، منجر به پایین

آمدن عایدات و در پی آن کاهش قدرت حکومت برای سرمایه‌گذاری و امکان ارائه کمک‌های مالی شده بود. بازرگانان بخش خصوصی که در کشور باقی مانده بودند و کارشان را ادامه می‌دادند، وابسته به این کمک‌های مالی دولت بودند. تمام بخش‌های اقتصادی کشور در اثر این نقصان مالی رنج می‌بردند که نتیجه آن کاهش تولیدات و بالا رفتن سطح بیکاری بود (بهداد، ۱۹۹۵ آ، ص ۱۰۳).

این امر انزوای ایران و همچنین سقوط ارزش ریالی در بازار جهانی را به دنبال داشت. (ارزش ریال در سال ۱۳۵۸ از ۷۰ ریال به ۱۷۵۰ ریال در برابری با یک دلار کاهش پیدا کرد.) این موقعیت، تجارت خارجی ایران را تضعیف کرد و باعث تورم و کمبود نیز شد. بر اثر فشار شوراهای کارگری، دستمزد و حقوق‌ها بالا رفته بود ولی این افزایش حقوق کمکی به خانواده‌های فقیرتر نکرده بود زیرا در اثر تورم نرخ واقعی دستمزدها پایین آمده و بیکاری و تورم شدیداً قدرت خرید را کاهش می‌داد (پویا، ۱۹۹۱، ص ۹ ـ ۹۶).

در این زمان، مسئله رفتار زنان در قلمرو عمومی (جامعه) موضوع اصلی شد. رژیم شاه به ترویج فساد محکوم و مسبب نشر فساد در بین زنان شناخته شده بود. زن آزادیخواه زنی بود که راه حضرت فاطمه، دختر حضرت محمد و حضرت زینب، دختر حضرت فاطمه را دنبال می‌کرد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، حضرت فاطمه سنبل نقش مادر و زن و همسری کامل در خانه بود و حضرت زینب سنبل نقش زن در سیاست و جایگاه اجتماعی او بود چرا که در کنار مردان در میادین جنگ برای اسلام جنگیده بود.

در این زمان تعداد زیادی از زنان از کارشان برکنار شدند زیرا آنان از پوشیدن لباس اسلامی سرباز زده و اصول رفتار اسلامی را رعایت نمی‌کردند. به تعدادی از اینان هم پیشنهاد بازنشستگی و سنوات خدمت داده شد. از این‌رو رکود اقتصادی با سیاست دولت ــ که جای زنان را در خانه می‌دانست ــ تلفیق شد که این خود تقاضای کار برای زنان را کاهش داد و میزان تحلیل بنیه مالی خانواده افزایش یافت.

در این میان بسیاری عقیده داشتند که زنان ایران با شرکت خود در

تظاهرات ضد حکومت شاه، نقش تاریخی خود را در قلمرو عمومی (جامعه) مانند حضرت زینب، به پایان رسانده‌اند و اکنون که انقلاب ایران پیروز شده و حکومت اسلامی برقرار شده است، جایگاه واقعی زنان در خانواده است.

در مرکز این موضوع، باوری در تفاوت‌های جسمی و روانی بین زنان و مردان وجود داشت که در نوشته‌های رهبران مذهبی مانند آیت‌الله مجلسی، آیت‌الله نوری و آیت‌الله طباطبایی، آیت‌الله مطهری نیز به نوعی بیان شده بود. آیت‌الله نوری (۱۳۴۳) و آیت‌الله طباطبایی (۱۳۵۸) در بحثی زنان را جایز داشتن شغل‌های دولتی، قضایی، مدیریت و شرکت در جنگ نمی‌دانستند. آیت‌الله مجلسی (۱۹۷۹) در بحث‌هایی جای زن را در خانه و مرد را به عنوان نان‌آور خانه معرفی می‌کردند. ولی آیت‌الله مطهری (۱۹۸۱) درباره تفاوت جنسیتی بحث و وظیفه مرد را حفظ، حمایت و کنترل زن و بچه و خانواده می‌دانستند. شریعتی، نیز که نوشته‌هایش به وسیله گروه‌های چپ سیاسی و لیبرال، معرفی و بنیادی شناخته شده بود، به نوعی همان اصل را در نظر داشت. شریعتی زن ایده‌آل در جامعه اسلامی را حضرت فاطمه می‌دانست، چرا که او مادری بود که دختری مانند حضرت زینب و پسرانی را مانند امام حسن و امام حسین را تربیت کرده بود. از لحاظ دیگر حضرت فاطمه همسری بود که هر لحظه زندگی‌اش در کنار همسرش (حضرت علی) بود و او را هیچ‌وقت در سختی‌ها و لحظات حاد تنها نگذاشته بود (شریعتی، ۱۳۶۹، ص ۲۳۹). در این باره «زهرا رهنورد» نویسنده موضوعات زنان می‌گوید:

> «نقش مادری و همسری جاده‌ای به سوی آزادی است. یک زن وظیفه انقلابی دارد تا راه درست را نشان و عمل غلط را منع کند، اشتباهات را ارج ننهد و راه درست را تعلیم دهد. این «زن» است که نسل آینده را تعلیم می‌دهد و کسی است که هر برنامه و کار سیاسی را رد و یا تأیید می‌کند».

(رهنورد، بدون تاریخ، ص ۱۱۰ ــ ۱۰۳).

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹، حزب جمهوری اسلامی اعلام کرد که روز تولد حضرت فاطمه به عنوان روز زن برگزار شود. این تأکیدی بود بر

مشخصهٔ اسلامی حکومت و اهمیت بر جایگاه مادری که سمبل آن حضرت فاطمه بود.

در نتیجه نوعی تلقی از این باورها، دولت شرایط استخدام زنان را بسیار سخت کرد. زنان بسیاری، کارشان را در حرفه‌های حقوقی از دست دادند. بسیاری دیگر از پست‌های بالای دولتی که داشتند، برکنار شدند. در اسفند ماه ۱۳۵۷، طی حکمی زنان از شغل قضاوت منع شدند زیرا طبق قوانین موجود زنان در مقامی نبودند که قضاوت کنند. فقط کسانی با مشخصه‌های خاص می‌توانستند قضاوت کنند، یعنی که: مرد باشند، به سن قانونی رسیده باشند، مسلمان باشند، شیعه باشند، مجتهد باشند، حلال‌زاده باشند، حافظه خوبی داشته باشند و توانایی خواندن و نوشتن داشته باشند (پیام هاجر نهم بهمن ۱۳۷۱ و زنان شماره‌های چهار و پنج ۱۳۷۲). به دنبال این حکم وزیر دادگستری وقت از صدور حکم قطعی قضاوت زن خودداری کرد و به زنان واجد شرایط گفته شد که می‌توانند برای مقام‌های اداری در قوه‌قضایی درخواست کار کنند (آیندگان فروردین ــ تیرماه ۱۳۵۷).

در پانزدهم اسفند ۱۳۵۷، وزیر دادگستری، تیمسار مدنی، اعلام کرد که زنان در آینده به خدمت زیر پرچم احضار نخواهند شد. تمام زنانی که در حال انجام خدمت بودند مرخص و از خدمت نظام وظیفه معاف شدند. در خرداد ۱۳۵۷، مراسم قسم برای قضات جدید بدون حضور و همکاری هیچ زنی انجام گرفت. وزیر دادگستری به مطبوعات اعلام کرد که پست‌های دیگری به زنان در امر قضا داده خواهد شد. در مهرماه ۱۳۵۷، کابینه دولت حکمی را تصویب کرد که طی آن رسماً زنان وکیل و قاضی به قسمت‌های دیگر این وزارتخانه فرستاده شدند (مقدم، ۱۹۸۸، ص ۲۲۶؛ طبری و یگانه، ۱۹۸۲، ص ۶ ــ ۲۳۵).

در آذرماه ۱۳۵۷، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصویب شد و در آن اعلام شد که تأسیس حکومت اسلامی از تئوری ولایت فقیه ناشی شده است. در مقدمه قانون اساسی زیر عنوان «زنان و قانون اساسی» چنین

آمده است:

«... خانواده واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است و توافق عقیدتی و آرمانی در تشکیل خانواده که زمینه‌ساز اصلی حرکت تکاملی و رشد یابنده انسان است اصل اساسی بوده و فراهم کردن امکانات جهت نیل به این مقصود از وظایف حکومت اسلامی است ...».

در این دوره به دلیل برخی تمهیدات اعمال شده زنان از اشتغال سرد شدند. از طرف دیگر بسیاری از زنان به دلیل نداشتن حجاب اسلامی از کار برکنار شدند. آذر ۳۵ ساله، معلم توضیح می‌دهد:

«همان‌طور که روند اسلامی شدن گسترش پیدا کرد، سخت‌گیری‌ها بیشتر شد. می‌توانستند زنی را به علت رفتارهای غیراسلامی از کار برکنار کنند، مثلاً برای حرف زدن با همکار مرد، یا به علت آرایش کردن. بالاخره وقتی پوشش اسلامی اجباری شد، تعداد بسیاری از زنان به علت بدحجابی از کار برکنار شدند».

مریم ــ معلم، توضیح می‌دهد که زنان چگونه محل کارشان را ترک کردند:

«وضعیت کار بسیار سخت شد. اتاق‌های کارمندان مجزا بودند. اگر زنان با مردان گفت و گو می‌کردند، به عنوان انجام رفتار غیراسلامی از کار برکنار می‌شدند. قبل از روند اسلامی شدن، همکاران و دوستان دوره‌هایی را در آخر هفته و یا شب‌ها ترتیب داده بودند. این دوره‌ها برای ما هم ارزان و دلپذیر بود و هم از اخبار مربوط به شغل و وضعیت کارمان مطلع می‌شدیم. ما باید به این دوره‌ها پایان می‌دادیم زیرا ممکن بود برخی از همکاران دیگر که از این دوره‌ها خبر داشتند آن را به عنوان رفتار غیراسلامی به مقامات گزارش دهند. من یک زن مذهبی هستم، حتی در زمان شاه هم رفتار و پوشش من متواضعانه بود اما این‌ها قوانین و مقررات اسلامی

نیستند که اعمال می‌شود. برخی از کسانی که کنترل ما را در دست دارند فرصت‌طلب و فاسد هستند و برای رسیدن به مقام‌های بالا دست به هر کاری می‌زنند».

به تدریج تعداد بیشتری از زنان کارشان را از دست دادند (طبری و یگانه، ۱۹۸۲، ص ۲۳۷). سن بازنشستگی زنان از ۵۰ به ۴۵ سال کاهش پیدا کرد و سال‌ها خدمت آنها برای بازنشسته شدن از ۳۰ سال به ۲۵ سال کاهش یافت. مریم توضیح می‌دهد:

«قانون بازنشستگی تغییر کرد. آنها بازنشستگی زودتر از موعد مقرر را پیشنهاد می‌کردند. اگر زنان ۴۵ سال سن داشتند و دارای ۲۵ سال سابقه خدمت بودند می‌توانستند بازنشسته شوند و در ازای آن ۲۵ روز حقوق ماهیانه دریافت کنند. قبل از این مردان و زنان باید ۳۰ سال خدمت می‌کردند و سپس بازنشسته می‌شدند. من و بسیاری از زنان دیگر تقاضای بازنشستگی کردیم، چراکه وضعیت کار بسیار مشکل شده بود».

در مرداد ماه ۱۳۵۸، مراکز آموزشی مختلط تعطیل شدند. تدریس مجزا شده بود. زنان معلم باید در مدارس دخترانه و مردان باید در مدارس پسرانه تدریس می‌کردند. مدیران مدارس پسرانه باید دفترداران زن مشغول به کار در مدارس را با دفترداران مرد جایگزین می‌کردند. پرستاران مرد باید از بیماران مرد نگهداری و معلمان مرد باید به دانش‌آموزان مرد درس می‌دادند. وقتی نگارنده با چند پرستار مصاحبه می‌کرد به این نتیجه رسید که گرچه کار پرستاری طبیعتاً کار زنانه‌ای به شمار می‌رفت ولی هرگز به عنوان یک شغل آبرومند پذیرفته نشده بود. زیرا این باور وجود داشت که مناسبات شغلی بین پزشکان مرد و پرستاران زن به فساد کشیده می‌شود و در این مواقع زنان، مسئول واقع و سرزنش می‌شدند. پرستاری مستلزم کار شبانه نیز بود و ارتباط نزدیک پرستاران زن با بیماران و پزشکان مرد آبرومندانه به نظر نمی‌رسید. بعد از

روند اسلامی شدن، این باور باعث شد که در شغل پرستاری نیز طرح جداسازی اعمال شود و در نتیجه گروهی از زنان پرستار کارشان را از دست دادند.

مناسبات مردسالاری در ازدواج و زندگی خانوادگی

سیاست‌های موجود در مورد اشتغال با تحکیم مناسبات مردسالاری در مورد ازدواج و زندگی خانوادگی و به علت قوانین و مقرراتی که براساس قوانین سنتی اعمال می‌شد، تقویت شده بود.

در اسفند ماه ۱۳۵۷، چند روز بعد از انقلاب، قانون حمایت از خانواده لغو شد و به این ترتیب حق طلاق دادن و عقد چهار زن دائمی و تعداد نامحدود زن صیغه بدون اجازه زن اول، به مردان بازگردانده شد. بنابر عرف در صیغه طلاقی در کار نبود، صیغه قراردادی بود که در پایان مدت آن خود به خود فسخ می‌شد و زنان می‌بایست ۴۵ روز (عده) صبر می‌کردند (به دلیل روشن شدن وضعیت حاملگی) و بعد می‌توانستند به صیغه مرد دیگری درآیند (حائری، ۱۹۹۴ و ۱۹۸۹).

بر طبق بندهای ۹۴۱، ۱۰۷۷ و ۱۱۱۳ از قانون مدنی، مرد هیچ تعهدی در مقابل عقد صیغه ندارد (کیهان ۲۱ آذر و چهارم دی ۱۳۶۹). بنابراین نفقه و یا هیچ حقی، به زن تعلق نمی‌گیرد. بر طبق سنت زن باکره صیغه نمی‌شد و زنی که صیغه می‌شد به عنوان «زن خوب» شناخته نمی‌شد.در اردیبهشت ۱۳۵۷ به دنبال آتش‌سوزی «قلعه شهر نو» این محل به طور رسمی به وسیله کانون حمایت اسلامی بسته شد و دستور داده شد که تمام زنان قلعه خودشان را به دفتر بنیاد ازدواج اسلامی معرفی کنند. تا قبل از این ۸ هزار زن در قلعه شهرنو زندگی می‌کردند.

در دوازدهم مهر ماه ۱۳۵۷، قانون خانواده اسلامی به وسیله شورای انقلاب اسلامی تصویب شد که شامل این موارد بود: حق مرد برای ندادن حق اشتغال به همسرش؛ ملزم بودن زن به گرفتن اجازه از خویشاوندان مرد خود برای کار، مسافرت، تحصیل، تعیین محل سکونت؛ دادن حضانت فرزندان به

شوهر پس از طلاق (در مورد دختران بالای ۷ سال و پسران بالای ۲ سال)؛ سپرده شدن حضانت فرزندان به خانواده مرد در صورت فوت شوهر؛ ممنوعیت سقط جنین و جلوگیری از حاملگی (طبری و یگانه، ۱۹۸۲، ص ۲۳۶؛ کیهان، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷).

در آذرماه ۱۳۵۷، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مصوبه‌ای در مورد موقعیت جدید زن این چنین اظهار می‌کند:

> «در ایجاد بنیادهای اجتماعی اسلامی، نیروهای انسانی که تاکنون در خدمت استثمار همه جانبه خارجی بودند باید هویت اصلی و حقوق انسانی خود را بازیابند و در این بازیابی طبیعی است که زنان به دلیل ستم بیشتری که تاکنون از نظام طاغوتی متحمل شده‌اند استیفای حقوق آنان بیشتر خواهد بود. خانواده واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است و توافق عقیدتی و آرمانی در تشکیل خانواده که زمینه‌ساز اصلی حرکت تکاملی و رشد یابنده انسان است اصل اساسی بوده و فراهم کردن امکانات جهت نیل به این مقصود از وظایف حکومت اسلامی است. زن در چنین برداشتی از واحد خانواده، از حالت (شیءای بودن) و یا (ابزار کار بودن) در خدمت اشاعه مصرف‌زدگی و استثمار، خارج شده و ضمن بازیافتن وظیفه خطیر و پرارج مادری در پرورش انسان‌های مکتبی پیش‌آهنگ و خود همرزم مردان در میدان‌های فعال حیات می‌باشد و در نتیجه پذیرای مسئولیتی خطیرتر و در دیدگاه اسلامی برخوردار از ارزش و کرامتی والاتر خواهد بود.» (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰، ص ۱۳).

در مرداد ۱۳۶۰، قانون قصاص جایگزین قوانین مدنی شد. بر طبق قانون قصاص مجازات شلاق خوردن و سنگسار شدن برای جرم‌هایی نظیر نداشتن

پوشش اسلامی و زنا در نظر گرفته شد. برای اثبات قتل، فقط شهادت مردان قبول بود. اگر زنی به وسیله شوهرش به علت زنا کشته می‌شد، قتل او به نوعی جرم محسوب نمی‌شد (پایدار، ۱۹۹۷، ص ۵۳ـ ۳۴۸؛ افخمی و فریدل، ۱۹۹۴، ص ۸۹ــــ ۱۸۰؛ طبری و یگانه، ۱۹۸۲، ص ۸ـ ۹۴).

در آغاز، دولت از ازدواج‌های موقت استقبال می‌کرد. منطق آن این بود که به این وسیله اصول اخلاقی اسلامی جایگزین شود. البته تلفیق مشکلات اقتصادی و دستیابی آسان مردان در مورد طلاق و ازدواج موقتی، باعث بروز هرج و مرج و نابسامانی‌هایی در روابط خانوادگی و جامعه شد. مجله هفتگی زن‌روز گزارش کرد که علی‌رغم بسته شدن قلعه شهرنو، نه تنها فاحشگی بلکه زنا هم از بین نرفته است. همچنین در گزارش دیگری آمده بود که در تحت این شرایط زنان قربانی رفتارهای تبعیض‌آمیزی می‌شدند که به وسیله قانون حمایت شده است. همچنین درصد بیشتری از زنان در مقایسه با مردان به مرگ محکوم می‌شدند چرا که آنان به جرم فاحشگی اعدام می‌شدند. البته بسیاری از آنان به علت فقر مجبور به فاحشگی شده بودند ولی به جرم زنا محکوم و در نتیجه اعدام شدند. این در حالی بود که عمل زنا فقط در مورد استشهاد مرد ثابت می‌شد و در مقابل شهادت زنان قابل استناد نبود. در مواردی استشهاد چهار مرد برای حکم مرگ زنی کافی بود (زن روز، بیست و یکم تیر ماه ۱۳۵۹).

دراین میان هنگامی که مردان معلول جسمی و روانی (جانبازان) از جبهه‌های جنگ بازگشتند، زنان ترغیب می‌شدند که با این مردان ازدواج کنند. آیت‌الله خمینی در این زمان پیشنهاد دادند: «خواهرانی که شوهرانشان را در جنگ از دست داده‌اند با جانبازان از جنگ برگشته ازدواج کنند تا هم در غم یکدیگر شریک شوند و هم فرزندان بیشتری را برای جامعه بسازند.» خانم بهروزی یکی از اعضای مجلس، طی سخنانی اظهار کرد که ازدواج راهی است برای از بین بردن بسیاری از مشکلات نظیر زنا، فقر و فاحشگی (زن روز، ۲۲ خرداد ماه ۱۳۶۱).

جدایی جنسیتی در ورزش، تحصیل و اماکن عمومی

در ۱۸ اسفند ۱۳۵۷، زنان از شرکت در ورزش‌هایی که داور میدان و یا مربی آن مرد بود، منع شدند. در مرداد ماه ۱۳۵۷، در بسیاری از تفریح‌گاه‌های شهرهای کناره دریای خزر طرح جداسازی دریا به مرحله عمل گذارده شد. تعدادی از زنان به علت شنا کردن در قسمت مردان شلاق خوردند (طبری و یگانه، ۱۹۸۲، ص ۲۳۳؛ آیندگان، ۱۱ بهمن ۱۳۵۷).

در سیستم آموزش و پرورش، جداسازی جنسیتی به صورت گسترده‌ای به وقوع پیوست. سیاست حکومت در منع زنان در تحصیل در بعضی از رشته‌های درسی و اختصاصی این بود که از یک طرف برماندن زنان در خانه تأکید داشته باشد و از طرف دیگر بتواند بر عرضه کار آنان نیز کنترلی اعمال نماید.

در خرداد ۱۳۵۷، وزیر آموزش و پرورش، آموزش مختلط را ممنوع کرد. مراکز آموزش ملزم شدن که کلیه کلاس‌ها را جداسازی کنند. بعضی از این مؤسسه‌ها عنوان کردند تا تعداد دانش‌آموزان زن به حد نصاب تشکیل یک کلاس نرسد، آنان قادر به ثبت‌نام قطعی نیستند. در مهر ماه ۱۳۵۷ وقتی مدارس بازگشایی شدند، دانش‌آموزان دختر مدارس آموزش فنی اعتراض خود را بر این تصمیم اعلام کردند. به آنان گفته شد تنها می‌توانند رشته تحصیلی خود را به رشته‌های مشابه دیگر که تعداد دانش‌آموزان در آن به حد نصاب رسیده است، تغییر دهند (طبری و یگانه، ۱۹۸۲، ص ۲۳۵). از طرف دیگر، کاهش سن ازدواج به ۱۳ سال بدان معنا بود که سطوح تحصیلات نیز برای زنان به همان نسبت پایین بیاید (طبری و یگانه، ۱۹۸۲، ص ۲۳۵).

در ایران همیشه تقاضای تحصیل در سطوح دانشگاهی بسیار بیشتر از امکانات تحصیلی بود. برای ورود به دانشگاه، دانشجویان می‌بایست در کنکور قبول می‌شدند. در اولین امتحان ورودی به دانشگاه بعد از انقلاب (در سال تحصیلی ۵۸ ـ ۱۳۵۷) زنان اجازه ورود به رشته‌هایی نظیر: معدن،

احکام اسلامی، حقوق پایه اسلامی، تمدن و فرهنگ ایرانی را نداشتند. همزمان با این محدودیت‌ها دانشگاه‌های پرستاری نیز فقط زنان مجرد را قبول می‌کردند (مجاب، ۱۹۸۷، ص ۵ ــ ۴)).

جداسازی جنسیتی در سیستم آموزش و پرورش اثری منفی مخصوصاً بر روی تحصیلات دختران در روستاها می‌گذاشت. آذر ــ معلم، توضیح می‌دهد:

> «در دهه ۱۳۵۰ مدارس مختلط تأسیس و تحصیل دانش‌آموزان دختر و پسر در یک مدرسه قابل قبول شده بود. در بیشتر مناطق روستایی که تنها یک مدرسه در تمام روستا وجود داشت نیز به دلیل این که مدارس مختلط برای جمعیت روستایی قابل قبول بود، دختران به همین مدارس مختلط فرستاده می‌شدند. با جداسازی مدارس، تحصیل دختران لطمه می‌دید زیرا در آن مناطقی که فقط یک مدرسه وجود داشت، شانس پسران مسلماً بیشتر از دختران بود».

بنابر اصول و عقاید محققین سنت‌گرا، زنان از نظر جسمی و روانی با مردان تفاوت داشتند. بنا بر این باور دختران و پسران می‌بایست برای زندگی آینده به دو طریق متفاوت تربیت می‌شدند. ماده سی‌ام قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر داشته است که دولت موظف است تحصیلات رایگان را برای همه امکان‌پذیر سازد ولی در ماده بیست و یکم آورده شده که حقوق زنان در تمام جهات باید با معیارهای اسلامی منطبق باشد (الگار، ۱۹۸۰؛ هیگینز و شعار غفاری، ۱۹۹۴). بنابراین هدف اصلی از تحصیلات زنان استحکام بخشیدن بیشتر به روابط خانوادگی بر مبنای اصول اسلامی بود نه این‌که زنان را برای اشتغال آماده کند (مرهان، ۱۹۸۹؛ محسن‌پور، ۱۹۸۸). در نتیجه زنان از تحصیل در برخی از دانشگاه‌ها و مؤسسه‌ها محروم شدند چرا که یا ارجحیت با دانش‌آموزان پسر بود و یا این‌که بسیاری از رشته‌ها برای دختران مناسب شمرده نمی‌شد. این در حالی بود که در

اردیبهشت ۱۳۵۸، آیت‌الله خمینی حکم انقلاب فرهنگی را صادر کردند. مخالفان توسعه روند اسلامی شدن پاکسازی شدند و به دنبال درگیری مسلحانه در شعبات دانشگاهی، تمامی مؤسسات عالی آموزش تعطیل شدند (مجاب، ۱۹۸۷، ص ۶).

اما جداسازی زنان و مردان در اماکن عمومی با دشواری روبه‌رو شد. برای مثال اختصاص دادن اتاق‌های جداگانه برای زنان و مردان در محل کار، امری غیرممکن بود برای انجام این سیاست، لازم بود که ساختمان‌های جدید برای تأمین فضاهای لازم بنا شود. با این همه در بعضی موارد زنان خود به جداسازی پرداختند فقط به این علت که فضای بیشتری برای آنان ایجاد شود. فتانه ــ کارمند بانک، توضیح می‌دهد:

> «در محل کار ما مدیریت اصراری برای جداسازی زنان و مردان نداشت. ولی زنان ترجیح می‌دهند در اتاقی که مردان در آن نیست کار کنند، چون احساس راحتی بیشتری می‌کنند. به این علت ما با جداسازی مردان و زنان موافقت کردیم».

جداسازی در اتوبوس‌ها نیز روی‌هم رفته موفقیت‌آمیز بود. در مرداد ۱۳۵۸، شرکت اتوبوسرانی تهران اعلام کرد که سه ردیف جلوی اتوبوس به زنان اختصاص داده شده است (طبری و یگانه، ۱۹۸۲، ص ۲۳۸). بعدها در بیشتر اتوبوس‌ها این قسمت در عقب اتوبوس برای زنان اختصاص یافت. نسبت تقسیم فضای اتوبوس‌ها، یک‌سوم برای زنان و دوسوم برای مردان بود. این تقسیم‌بندی بر این باور بود که زنان، در مقایسه با مردان، دوسوم نیروی کار را تشکیل می‌دهند. ولی در ساعات ازدحام نرده‌های آهنی که برای جداسازی در میان اتوبوس تعبیه شده بود، برداشته و تغییر محل داده می‌شد تا در صورت لزوم فضای بیشتری برای زنان ایجاد شود زیرا بسیاری از زنان این وظیفه را داشتند که کودکان خود را قبل از رفتن به سرکار به مهدکودک‌ها ببرند و یا تحویل دوستان و آشنایان و فامیل دهند. به هر حال زنان به طور کلی با جداسازی در اتوبوس‌ها موافق بودند. فاطمه ــ معلم،

این طور می‌گوید:

«بسیاری از زنان جداسازی در اتوبوس را ترجیح می‌دهند زیرا با این کار از ایجاد مزاحمت توسط مردان در امان بودند».

به طور کلی باید گفت در جداسازی امور ورزش، تحصیلات و در اماکن عمومی موفقیت‌آمیز بود. البته عکس‌العمل زنان متفاوت بود. اکثریت زنان به جداسازی در اماکن عمومی اعتراض نکردند، حتی اگر آنها ملزم به جدا نشستن از همسرانشان می‌شدند. چون اولاً از مزاحمت مردان دیگر در امان بودند ثانیاً بدون مواجهه با اعتراضات خانواده می‌توانستند در کارهای اجتماعی شرکت کنند. اما همان‌طور که در فصل‌های بعدی بحث خواهد شد، اعتراض زنان به تبعیض، در مورد زنان، در امور ورزشی و تحصیلی به تغییراتی در روش‌های موجود انجامید.

پوشش اسلامی: یک جداسازی جنسیتی مؤثر

در مرداد ماه ۱۳۵۹، بعد از ماه‌ها مخالفت زنان سکولار شهری علیه پوشش اسلامی، پوشیدن حجاب اسلامی اجباری شد. در بسیاری از وزارتخانه‌های دولتی از زنان درخواست می‌شد که حمایت خود را به وسیله امضا کردن بیانیه‌ای در مورد پوشش اسلامی اعلام کنند. آنهایی که از این امر اطاعت نمی‌کردند، اخراج می‌شدند. زنان شاغل در تلویزیون جایشان را به آنانی دادند که پوشش کاملتری را رعایت می‌کردند. به مغازه‌ها دستور داده شده بود که به خانم‌های بدحجاب چیزی نفروشند.

رسانه‌های گروهی زنانی را که از این قوانین اطاعت نمی‌کردند، به طرفداری از کمونیست‌ها و یا سرمایه دارها متهم کردند (پویا، ۱۹۹۲، ۱۹۸۷، ص ۱۵۳؛ طبری و یگانه، ۱۹۸۲، ص ۲۳۳). واحدهای امنیتی، ثارالله، گشت ارشاد اسلامی و کمیته‌ها، در شهرها گشت می‌زدند تا به زنان بدحجاب تذکر دهند. از سوی دیگر بر اثر خشونت‌های خیابانی، هیچ زنی بدون حجاب اسلامی در خیابان ظاهر نمی‌شد.

علی‌رغم مخالفت برخی از زنان در سال‌های ۱۳۵۹ ــ ۱۳۵۷ علیه حجاب

اجباری، بسیاری آن را قبول و تعدادی نیز از آن استقبال کردند. زنان طبقه متوسط و سکولار اعتراض‌هایی می‌کردند ولی چون در امنیت مالی بودند یا مسئولیت اجتماعی محدودی داشتند تغییراتی را در اونیفورم خود دادند. اینان به دلیل آنکه وضع مالی بهتری داشت و همچنین محدودیت‌های خانوادگی کمتر بر آنان اعمال می‌شد، اونیفورم خود را با آخرین مدهای روز از نظر مدل و رنگ مطابقت می‌دادند؛ هرچند که در محل کار خود مجبور بودند اونیفورم روپوش و مقنعه را بپوشند. برای نگارنده بسیار جالب بود وقتی از آنان می‌شنید که علی‌رغم مخالف بودن با حجاب اسلامی، استفاده از این اونیفورم را راحت و مفید می‌دانستند. آنان عقیده داشتند که این پوشش کج‌اندیشی‌های جنسیت‌گرایانه را کاهش داده بود. زهره مدیر یک لابراتوار شیمی توضیح می‌دهد:

«من پوشیدن حجاب اسلامی را دوست ندارم. این اونیفورم زشت است و من از این‌که باید این را بپوشم ناراحتم ولی چون مردان نمی‌توانند جلوی امیال جنسیشان را بگیرند و به زنان به چشم عامل جنسی نگاه می‌کنند، چاره دیگری به جز قبول این حقیقت ناگوار در جامعه را نداشتم. دقیقاً به همین دلیل من سرتاپایم را می‌پوشانم و تجربه به من نشان داده که در این حالت بیشتر مورد احترام هستم تا در سیستم قبلی. الان آنان به من به عنوان محقق نگاه می‌کنند ولی قبلاً آنها به چشم یک عامل جنسی به من نگاه می‌کردند».

سیاست حجاب اسلامی روی زنان روستایی و زنان بومی در قوم‌های مختلف اثری نداشت. آنان به پوشیدن لباس محلی خود در خانه و محل کارشان ادامه دادند. به‌ویژه در روستاها که زنان در کارگاه‌های فامیلی کار می‌کردند. آنان همیشه ــ و حتی در زمان پهلوی ــ در گردهمایی‌های عمومی مخصوصاً هنگامی که مهمان غریبه داشتند، حجاب به سر داشتند.

زنان طبقه متوسط و زنان طبقه کارگر، که گرایش‌های مذهبی بیشتری داشتند، نیز از این اونیفورم استقبال کردند. اگرچه هزینه‌ای که برای تهیه ـ و در نتیجه فرم ـ اونیفورم می‌پرداختند با هم تفاوت داشت، برای آنان این پوشش اسلامی هم یک هویت فرهنگی به همراه داشت و هم آنان را به عنوان یک «زن خوب» در قلمرو عمومی (جامعه) شناسایی می‌کرد و در نتیجه شرکت در بازار کار و حضور اجتماعی آنان تقویت می‌شد.

همان‌طور که در فصل پیشین توضیح داده شد، فرهنگ نوگرایی در زمان پهلوی، زنانی را که حجاب اسلامی داشتند، عقب‌گرا می‌پنداشت. این زنان مذهبی از کارکردن در کنار مردان به وسیله وابستگانشان منع شده بودند زیرا آنان نوگرایی را برای زنان خود به صلاح نمی‌دانستند. تحت حکومت اسلامی این زنان، جداسازی جنسیتی را به نفع خود دانستند زیرا به بسیاری از آنان فرصت ورود به مشاغل با دستمزد را می‌داد. مریم توضیح می‌دهد:

> «من پوشیدن حجاب اسلامی را دوست دارم. احساس می‌کنم که این پوشش نشان دهنده احترام به فرهنگ اشخاصی مانند من است. من قبلاً نمی‌توانستم به شغل پرستاری بپردازم چرا که چادری بودم. در سال ۱۳۵۵ یک بیمارستان به نام بیمارستان سوم شعبان به همت بازاریان تأسیس شد. این جا تنها جایی بود که زنانی مانند مرا استخدام می‌کرد».

در بسیاری از موارد حجاب اسلامی منبع قدرتی برای زنان مذهبی شد. بسیاری به وسیله سازمان‌های انتظامی به استخدام درآمده بودند تا تحقق کامل این امر (حجاب اسلامی) را تضمین کنند. آنان به عنوان مأمورینی درآمدند تا اجتماع را کنترل کنند و این کار آنان با ترغیب مردان همکارشان مواجه شد. این امر به نوعی اختیار دادن به آنان بود. آنان از قدرت خود علیه زنان سکولار استفاده می‌کردند و همچنین از قوانین مردسالاری و نقش زنان در رابطه با آن حمایت می‌کردند. به این ترتیب این

زنـــان بـه نـوعی از حکـومت کـه بـه آنـان ایـن اخـتیارات را داده بـود حـمایت می‌کردند. مانا توضیح می‌دهد:

«مـن بـارها بـه عـلت «بـدحجابی» دسـتگیر شـدم و هـمیشه سؤالاتی مشابه به وسیله مأمـوران زن نـیروهای انـتظامی از مـن می‌شد: خـواهـر چگـونه اجـازه مـی‌دهی چشـم نـامحرم بـه تـو بـیفتد؟ چگـونه او را مـجبور بـه گـناه مـی‌کنی؟ خـیلی دلم می‌خواست بپرسم: خواهر چرا من محکوم به ایـن گـناه هسـتم؟ چرامن باید از بدن خود خجالت بکشم؟ چرا آن مـرد کـه بـه مـن به عنوان عامل جنسی نگاه می‌کند خجالت نـمی‌کشد؟ چـرا مـن مسئول گـناهان او هسـتم و چـرا مـن را مـتهم مـی‌کنید کـه او را وادار بـه گـناه کـرده‌ام؟ چـرا تـو ارزش‌هـای خـودت را در ایـن می‌بینی که برای مردان چه می‌کنی و در این کار تا بـه آنـجا پـیش مـی‌روی کـه وجـود خـودت را نـفی مـی‌کنی؟ ... امـا مـن نمی‌توانستم این افکارم را به زبان بیاورم چرا که سر از زنـدان در می‌آوردم!». (پویا، ۱۹۹۲)

نتیجه

در این فصل نگارنده هدف سیاست‌های مـبسوط بـه اشـتغال و جـنسیت را در دهه ۱۳۶۰ مورد بررسی قرار داده است. ایـن بـررسی نشـان داد کـه چگـونه زنان از نیروی کار در اولین مراحل روند اسلامی شـدن مـحروم شـدند. زمـینه این تحقیق نشان داد که تأثیر ایدئولوژی ماندن زن در خانه با بـافت اقـتصادی و همچنین با تغییراتی در قـوانـین، مـقررات، عـرف و سـنت، سـیاست‌ها در کـار و حرفه تلفیق شـد و سـرانـجام تـقاضای کـار زنـان را کـاهش داد. بـه دنـبال آن روابط مردسالاری بـه وسـیله انـجام جـداسـازی جـایگاه‌های اجـتماعی زنـان در زمـینه‌های عـمومی تـحکیم شـد. ایـن رونـد تـضمین‌کننده اهـمیت نـقش تولیدمثل زنان در خانواده به نسبت جایگاه اجتماعی آنـان، بـه‌خصوص مسـئله اشتغال بود.

در این زمان کوتاه تأثیر ایدئولوژی جنسیتی بسیار مشهود بود و در عین حال واکنش زنان مذهبی و زنان سکولار به روند اسلامی شدن متفاوت بود. این گوناگونی با تأثیر عوامل اقتصادی سال‌های جنگ تلفیق شد و بزودی موقعیت اشتغال زنان را تغییر داد.

فصل پنجم

تأثیرات جنگ ایران و عراق

پس از آغاز جنگ ایران و عراق، سیاست‌های موجود درباره اشتغال و جنسیت و اقتصاد کشور تغییر کرد. دولت باید در برابر فشارهای وارد شده به دلیل جنگ، آشفتگی‌های اقتصادی و انعطاف‌ناپذیری بازار کار واکنش نشان می‌داد. بررسی مصاحبه‌ها و اطلاعات آماری به نگارنده نشان داد که چه عواملی باعث بروز تقاضای کار در بخش‌های دولتی و خصوصی برای زنان شد. دراین زمان سیاست جداسازی جنسیتی شروع به تغییر کرد. در واقع موضع ایدئولوژی حفظ شده بود ولی در عین حال با شرایط جدید اقتصادی منطبق شد. هرچند محدودیت‌های این ایدئولوژی، زنان را در بازار کار در موقعیت‌های نامساعدی قرار داده بود. ولی جداسازی جنسیتی فرصت‌هایی را برای زنان مذهبی جهت ورود به بازار کار فراهم کرد و حتی آنان برای اولین بار به پست‌های مهم کاری دست یافتند. در همان زمان تحمیل کنترل اجتماعی موجود از یک سو و کنترل مردان از سوی دیگر و همچنین کنترل ذاتی‌ای که زنان روی خود اعمال می‌کردند، موانعی بودند که در مقابل ترفیع مقام زنان در حیطه کار، سد بزرگی بوجود آوردند. نقش جنگ تنها محدود به تأثیرات آن بر روی عرضه و تقاضای کار زنان نمی‌شد بلکه منجر به طرح پیامدهای ایدئولوژیکی در رابطه با حقانیت دولت شد. این واکنش‌ها روی

شرایط مادی مردم اثر می‌گذاشت و شرایطی را برای جایگاه زن در اجتماع فراهم می‌کرد.

تقاضای کار زنان در بخش دولتی

علی‌رغم تأثیر ایدئولوژی جنسیتی، چندین عامل باعث بالارفتن تقاضای کار زنان شد. جنگ ایران و عراق عرضه نیروی کار مردان را کاهش داد. تورم و انزوای اقتصادی ایران در بازار جهانی نیز عواملی دیگر بودند. اقتصاد ناشی از جنگ عرضه نیروی کار زنان را ــ بخصوص آنانی که در مقابل تبعیض‌های جنسیتی ایستادگی می‌کردند ــ افزایش داد. ولی انعطاف‌ناپذیری بازار کار که ناشی از ایدئولوژی تقسیم کار جنسی بود، تقاضای کارهای خاص را برای زنان بوجود می‌آورد. مردان نه تعلیم دیده بودند و نه می‌خواستند کارهای مربوط به زنان را (مانند پرستاری، معلمی، منشیگری و برخی کارهای اداری) انجام دهند.

در این زمان دولت کم‌کم سیاست خودکفائی و همین‌طور کوشش برای بی‌نیازی از اقتصاد جهانی را تغییر داد. نفت ایران صادر و اسلحه به ایران فروخته می‌شد. سیاست اقتصادی صنعتی کردن براساس واردات کالاهای اساسی، که سیاست اقتصادی ایران در گذشته بود، آغاز گردید. هرچند شرایط این تجارت بر علیه ایران گرایش داشت. دولت برای پرداخت واردات به معاملات پایاپای اقدام می‌ورزید. نفت با قیمت ارزان در برابر واردات گران‌قیمت مبادله می‌شد. حق تقدم با موادغذایی و تجهیزات نظامی بود. نتیجه همه اینها به احتکار، کمبود و سیستم جیره‌بندی ختم شد و در آخر تورم بالایی را بوجود آورد. این تورم به طور رسمی ۳۰ درصد در سال ۱۳۵۸ ثبت شده است (بهداد، ب ۱۹۹۵؛ پسران، ۱۹۹۵؛ پویا، ۱۹۹۱).

در این زمان ایدئولوژی سنتی در رابطه با همکاری زنان در کارهای بیرون از خانه، تغییر پیدا کرد. زنان، به تشویق دولت در مسجدها به کارهایی مانند آشپزی، خیاطی و جمع‌آوری دارو برای مردان که در جبهه‌های جنگ بودند،

بسیج شدند. در نتیجه، کار بدون مزد زنان بالا رفت که دولت از نظر اقتصادی و سیاسی از این جهت استفاده و سود می‌برد. بسیج خواهران، این وظیفه را به عهده گرفت تا تعداد زیادی از زنان را استخدام کند. پسران، پدران و شوهران بسیاری از این زنان مشغول جنگ در جبهه‌ها بودند. در این زمان، هزینه این سازمان به وسیله کمک‌های مالی طرفداران آن فراهم می‌شد و وظیفه این سازمان بسیج کردن زنان برای تظاهرات خیابانی و کار در مساجد برای کمک به مردان در جبهه‌ها بود. این زنان خواهران زینب نامیده می‌شدند و استخدام آنان در تمام مدت طول جنگ ادامه یافت. هیچ آماری تعداد این زنان را نشان نمی‌دهد، تنها در نهم آبان ۱۳۶۷ روزنامه اطلاعات گزارش داد:

> «بسیج خواهران وظایف بسیاری دارد ازجمله: تعلیمات نظامی و ایدئولوژیکی، کمک به خانواده‌های شهیدان و اسیران جنگی و خدمت کردن در نهضت سوادآموزی، تدریس داوطلبانه در مناطق محروم روستایی. البته وظیفه اصلی این زنان آماده کردن غذا و دارو و لباس برای مردانی بود که در جبهه‌ها می‌جنگیدند.»

حتی تحت این شرایط که حکومت زنان را برای انجام کارهای بیرون از خانه بسیج می‌کرد، باز هم اولویت به ماندن زنان در خانه بود. در مصاحبه با یک عضو بسیج خواهران، او توضیح می‌دهد: «هرچند من متأهل و دارای فرزند هستم، ولی فعالیت‌هایم هیچ تأثیری در روند کارهای خانه من ندارد.» در جایی دیگر «اطلاعات جبهه» (ضمیمه روزنامه اطلاعات) به زنان یادآوری می‌کند: «در اسلام هیچ لزومی برای شرکت زنان در جنگ نیست. اطاعت از مرد مساوی است با مجاهد شدن» (اطلاعات جبهه، سوم مهر ۱۳۶۷).

برعکس زمان قبل، که زنان مجبور به ترک شغلشان می‌شدند، حالا به انجام کارهای نیمه‌وقت تشویق می‌شدند. در این زمان «زهرا رهنورد» سخنگوی دولت در امور زنان، رژیم شاه را به دلیل تشویق به اشتغال زنان که منجر به عدم وابستگی زنان و تضعیف واحد خانواده شده بود محکوم کرده و این کار را مخالف قوانین اسلامی می‌داند.

«زنان تحت سیستم قبلی به دلایل زیر وارد بازار کار می‌شدند: مستقل باشند، به بودجه خانوادگی کمک کنند ــ زیرا دستمزد مردان را کافی نمی‌دانستند ــ و تعدادی نیز به علت تخصصشان در رشته موردنظر جذب بازار کار می‌شدند. در عین حال بیشتر زنان به علت این که در رابطه با خانواده احساس امنیت نمی‌کردند، به اشتغال روی می‌آوردند. بنابراین اهداف شاه این بود که زندگی خانوادگی از هم بپاشد، بروکراسی رواج یابد، هرج‌ومرج جنسیتی ایجاد شود و در آخر زندگی خانوادگی به روش غربی را رواج دهد.»

اما زهرا رهنورد موقعیتی دیگر را برای زن ایده‌آل مسلمان عرضه می‌کند:

«مردان موظف به پرداخت نفقه هستند. بنابراین آنان باید هزینه خانواده را به عهده بگیرند. برای زنان نیز اولویت با تربیت فرزندان و کارهای خانه است. فقط در موقعیت‌های خاص زنان می‌توانند در بیرون از خانه کار کنند؛ البته به شرطی که به وظایف و کارهای خانه صدمه نزنند و این کار باعث ایجاد ارزش‌های اسلامی شود. در اثر مشکلات اقتصادی کنونی ــ که زنان را مجبور به کار کردن در بیرون از خانه می‌کند ــ دولت می‌بایست شغل‌هایی را برای مردان ایجاد کند تا بتوانند خانواده خود را تأمین کنند. از طرف دیگر ساعات کار زنان می‌بایست کم باشد تا آنان بتوانند بخوبی وظایف خانه‌داری را انجام دهند. زنانی که تخصصی دارند و از نظر مالی هم تأمین هستند نیز باید مقداری از عواید خود را برای کمک به اقتصاد کشور اختصاص دهند.» (روزنامه کیهان، ۱۵ مراد ۱۳۵۹).

این مباحث ــ که جایگاه زن را در خانه برای خدمت به مرد و خانواده می‌دانست ــ فقط یک ایدئولوژی نبود. زنان را تحت انقیاد مردان قرار دادن منافع مادی برای دولت دربرداشت. استخدام زنان به صورت نیمه‌وقت و با پرداخت نصف حقوق به آنان و همچنین کم کردن ساعات کار مهدکودک‌ها

خود هزینه‌های دولت را کاهش می‌داد. در همین زمان مجله «زن روز» پیشنهاد داد که زنانی که فرزند زیر سه سال دارند، کارهای نیمه‌وقت انجام دهند. بدین ترتیب مهدکودک‌های دولتی نیمه‌وقت کار خواهند کرد و زنان می‌توانند ساعات بیشتری را وقف نگهداری از فرزندانشان کنند (زن روز، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۱).

دو سال بعد، آیت‌الله خمینی اعلام کردند که زنان می‌توانند در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در محدوده قوانین اسلامی همکاری کنند (اطلاعات، بیستم فروردین ۱۳۶۳). این خود یک موفقیت بود. فشار اقتصادی و مشکلات ناشی از جنگ به قدری زیاد بود که دولت مجبور شد در موضع اصلی خود تغییراتی دهد و این سازش باید مورد موافقت آیت‌الله خمینی قرار می‌گرفت. آیت‌الله خمینی با سخنان خود کار بیرون از خانه زنان را مشروع اعلام کرد که بعد از آن توسط رئیس‌جمهور رفسنجانی نیز اعلام شد. ولی مدیریت درآمد و دارایی‌های زنان باید تحت نظارت مردان صورت می‌گرفت: «زنان بعد از انجام وظایف کارهای خانه، می‌توانند در امور اقتصادی، سیاسی و اجتماعی درگیر شوند ولی در اسلام به علت وجود قوانین مهر و نفقه، زنان موظف به تأمین درآمد و نان‌آور خانواده نیستند.» (روزنامه اطلاعات، اردیبهشت ۱۳۶۳). بنابراین، در این زمان، تقاضای کار برای زنان بالا رفت و به وسیله حکومت مجاز اعلام شد. ولی تأکید هنوز بر روی کار نیمه‌وقت بود که فرصت‌های کمتری را به‌زنانی که مایل به انجام کارهای تمام‌وقت ــ با امکانات کاری تمام‌وقت ــ داشتند، می‌داد. در خرداد ۱۳۶۳ مجلس قانونی را در رابطه با کار نیمه‌وقت زنان گذراند و در آن آورده شد که کار نیمه‌وقت زنان به صورت نصف کار تمام‌وقت در نظر گرفته شود به این معنا که شامل نصف حقوق تمام‌وقت و بدون هیچ مزایا و کمک مالی می‌شود. حداقل دوره کاری از این دست یکسال بود. زنان می‌توانستند از حقوق بازنشستگی به میزان کارمندان تمام‌وقت و همچنین از مرخصی زایمان همانند آنان استفاده کنند ولی نصف حقوق کار تمام‌وقت را می‌گرفتند (اطلاعات، ۱۸ فروردین ۱۳۶۴).

دولت، ساختار اقتصادی بخش دولتی زمان پهلوی را حفظ کرده بود. با این تفاوت که بعضی از وزارت‌خانه‌های دولتی بسته شد (وزارت اطلاعات و جهانگردی، توسعه روستایی و فرهنگ و هنر) و به جای آن وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های دولتی جدیدی تأسیس شد (برنامه و بودجه، حسابرسی، صنایع سنگین، نفت، صداوسیما). بسیاری از نهادهای اسلامی نیز تأسیس شد که بعداً برخی از آنان تبدیل به وزارت‌خانه شدند (سپاه پاسداران، جهاد و ارشاد اسلامی). سازمان‌های دیگر اسلامی نیز وجود داشتند که تحت کنترل دولت کار می‌کردند (کمیته بسیج و انجمن‌های اسلامی ــ که جایگزین شوراها شده بود). این وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های دولتی تعداد زیادی کارمند زن و مرد را استخدام کردند.

بر طبق آمار رسمی، تا سال ۱۳۶۵، ۵۴,۳۸۸ مرد و ۵۷۹ زن در جهادسازندگی و ۷,۰۸۳ مرد و ۱,۴۲۰ زن در سازمان‌های ارشاد اسلامی مشغول به کار بودند. تعدادی نیز در نهادهای پاسداران، کمیته و بسیج و انجمن‌های اسلامی ــ که آماری از اینان در دست نیست ــ مشغول به کار شدند. در سال ۱۳۶۵ وزارت‌خانه‌های دولتی ۱,۴۳۳,۹۶۶ نفر را استخدام کردند که ۱,۰۱۴,۴۲۲ نفر آنان مرد و ۴۱۹,۵۴۴ نفرشان زن بودند. همانطور که در فصل پیشین بحث شد، بدین ترتیب، در مقایسه آمار سال ۱۳۶۵ با آماری که در سال‌های قبل از انقلاب انجام گرفته بود، درصد کارگران شاغل زن (۲۹ درصد) در وزارت‌خانه‌های مختلف تغییری نکرده بود. البته در بعضی وزارت‌خانه‌ها درصد زنان شاغل کاهش و در برخی افزایش یافت. برای مثال درصد زنان شاغل در وزارت آموزش و پرورش از ۴۱ درصد به ۴۳ درصد و در وزارت بهداشت از ۲۶ درصد به ۴۱ درصد افزایش یافت و در مقابل در وزارت آموزش عالی از ۳۹ درصد به ۱۹ درصد و در وزارت بازرگانی از ۲۷ درصد به ۸ درصد کاهش پیدا کرد. از طرف دیگر وزارت جهانگردی با نیروی کار ۲۷ درصدی زنان، بسته شد ولی نیروی کار زنان در وزارت ارشاد به ۱۷ درصد رسید (سالنامه آماری کشور، ۱۳۶۵، ص ۸۶).

تقاضای کار برای زنان معلم و پرستار علی‌رغم بازداشتن آنان از تدریس به مردان و همچنین نگهداری بیماران مرد، افزایش یافت. تعداد قابل توجهی از

زنان نیز در زمینه‌های مدیریت و دفتری استخدام شدند. نگارنده با تنی چند از این زنان مصاحبه‌هایی انجام داده است. آنان همگی افزایش تقاضای کار مردان را در امور پرستاری، اداری و تدریس، تذکر می‌دادند. به بسیاری از مردان در این مشاغل تعلیمات لازم داده و استخدام می‌شدند ولی هنوز کمبود نیرو وجود داشت زیرا این نوع کارها زنانه حساب می‌شد. مریم، ۳۵ ساله و پرستار ــ توضیح می‌دهد که چگونه در اوایل جنگ، بسیاری از مجروحین جنگی از این که به وسیله زنان پرستاری و نگهداری می‌شدند، اعتراض داشتند. البته آنان چاره‌ای نداشتند زیرا واقعاً کمبود پرستار مرد وجود داشت و تعداد کمی از مردان مایل بودند که به این حرفه روی آورند. بنابراین دولت، باید مجروحین را قانع می‌کرد که پرستاران زن را قبول کنند. بسیاری از مقالات روزنامه اطلاعات نیز گزارش از این می‌داد که بر طبق استانداردهای بین‌المللی برای هر هزار نفر جمعیت حداقل یک پرستار باید موجود باشد. بنابراین ایران می‌بایست حداقل ۱۲۰ هزار پرستار را در اختیار داشته باشد در صورتی که تنها ۷۱ هزار پرستار وجود داشت. در همین مقالات اهمیت کار پرستاران زن و این که چگونه باید مورد احترام باشند، مورد بحث قرار می‌گرفت (اطلاعات، ۲۶ دی ۱۳۶۴).

در سطحی مشابه بسیاری از معلمان زن به سر کارهای خود بازگشتند، زیرا جداسازی جنسیتی کمبود معلمان را وخیم‌تر می‌کرد. مریم توضیح می‌دهد:

> «تحت رژیم شاه، معلمان زن و مرد هم در مدرسه‌های غیرمختلط و هم در مدرسه‌های مختلط درس می‌دادند. بعد از انقلاب تمام مدارس غیرمختلط شدند. معلمان مرد باید در مدارس پسرانه و معلمان زن باید در مدارس دخترانه درس می‌دادند. در نتیجه بسیاری از مدارس دخترانه بدون معلم باقی ماند. بنابراین به معلمان زن و مرد اجازه داده شد که در مدارس ابتدایی درس بدهند ولی نه در دبیرستان.»

تقاضای کار برای زنان در زمینه‌های اداری و منشیگری همچنان ادامه پیدا

کرد. گرچه مردان هم به انجام این قبیل کارها تشویق می‌شدند ولی این کارها هنوز در زمره کارهای زنانه بشمار می‌رفت. شهناز ۴۴ ساله و مدیر بخشی از دانشگاه علامه طباطبائی دراین‌باره توضیح می‌دهد که استخدام منشی‌های مرد برای رئیس قسمت‌ها به مشکل برخورده بود؛ چراکه منشی‌های مرد بخوبی منشی‌های زن نبودند. بنابراین منشی‌های زن به سرکارشان برگشتند.

در نیمه دهۀ سال ۱۳۶۰، وزارتخانه‌های دولتی، تعداد قابل توجهی از زنان را به استخدام خود درآورد. انجمن‌های اسلامی نیز تعداد زیادی از زنان را در رابطه با مسائل زنان استخدام کردند. تقاضای کار در امور آموزش و پرورش، بهداشت و اداری ــ به دلیل قادرنبودن یا مایل‌نبودن مردان به‌انجام این قبیل کارها ــ افزایش یافت. با این‌وجود، دولت هنوز بر جایگاه زنان درخانه و انجام کارهای نیمه‌وقت تأکید داشت و از این راه ایدئولوژی جنسیتی را تقویت می‌کرد. از این گذشته، دولت هزینه‌هایی را از طریق پرداخت نصف حقوق به زنان و تدارک ندیدن امکانات برای نگهداری کودکان، ذخیره می‌کرد.

تقاضای کار برای زنان در بخش خصوصی

بحران‌های داخلی و جنگ با عراق، روی اقتصاد دولتی فشار وارد می‌کرد. تا اواسط دهه ۱۳۶۰ جناح حامی مداخله حکومتی در اقتصاد تضعیف شد و جناحی که حامی محدود کردن مداخله حکومتی بود، قدرت را در دست گرفت. براساس قانون شریعت، اموال خصوصی مجدداً باارزش شناخته شد و دولت، بازرگانان را برای سرمایه‌گذاری تشویق کرد و آزادی عمل‌هایی را بدون درنظر گرفتن قوانین و ممنوعیت‌ها، به آنان واگذار کرد (پویا، ۱۹۹۱، ص ۹۹ ــ ۹۶).

در مراحل اولیه روند اسلامی شدن، علی‌رغم اهمیت دادن به ملی کردن واحدهای اقتصادی، کمبود سرمایه‌گذاری به وسیله سرمایه‌داران و شرکت‌های خصوصی و کمبود کمک مالی دولت به آنان، مالکیت خصوصی

زمین و سرمایه همچنان نفوذ داشت. تحت حکومت اسلامی، ساختار بخش خصوصی به همان صورت زمان پهلوی، باقی مانده بود. در سال ۱۳۶۵، شرکت‌های کوچک خصوصی ۷,۱۱۹,۰۰۰ نفر را استخدام کردند که ۶,۶۱۰,۰۰۰ نفر آنان مرد و ۵۰۹,۰۰۰ نفر زن بودند (سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۲، ص ۶۹). همانطور که در فصل پیشین بحث شد، در سال ۱۳۵۱ همین سازمان‌ها ۶,۹۲۲,۰۰۰ نفر را استخدام کردند که ۶,۱۱۸,۰۰۰ نفر مرد و ۶۴۸,۰۰۰ نفر از آنان زن بودند. علی‌رغم این که تعداد کارمندان افزایش پیدا کرده بود. درصد زنان در طبقه‌بندی مشاغل مختلف از ۹ درصد به ۷ درصد کاهش پیدا کرد در حالی که برای کارگران بدون مزد، سهم زنان از ۱۷ درصد به ۴۳ درصد افزایش پیدا کرد (اکثریت آنان به فرش‌بافی و کارهای کشاورزی در مناطق روستایی مشغول بودند). از سوی دیگر درصد زنان حقوق‌بگیر از ۷ درصد به ۴ درصد کاهش یافت و در بخش کارفرمایان، سهم زنان از ۱ درصد به ۴ درصد افزایش یافت. اکثریت این زنان در مناطق شهری کار می‌کردند (سالنامه آماری کشور، ۱۳۵۶، ص ۵۰).

این آمارها می‌توانند ابزار مفیدی باشند تا دریابیم که جایگاه زن در بازار کار در این دوره در کجا قرار دارد. ولی تحقیقات محلی نشان می‌دهد که به این آمارها باید به دید انتقادی نگاه کرد. برای مثال در مقایسه با این آمارها، در مناطق روستایی تعداد بیشتری از زنان به قالی‌بافی، پارچه‌بافی و کارهای کشاورزی مشغول هستند چرا که بسیاری از این کارگران بدون‌مزد در این آمارها گنجانده نشده‌اند. این در حالی است که محصول کار این گروه از زنان به وسیله مردان خانواده در بازار به فروش می‌رسید. «گلرنگ» فرش‌باف و کارگر کشاورزی توضیح می‌دهد:

«من از پانزده سالگی مشغول فرش‌بافی و کارهای کشاورزی هستم. به پدرم در کارهای دامداری و به مادرم در کارهای کشاورزی و فرش‌بافی کمک می‌کنم. به زنان پولی بابت این کارها پرداخت نمی‌شود. در سال‌های پربرکت وقتی پدرم محصولات را در بازار می‌فروشد، یکی دو کیسه برنج به مادرم می‌دهد تا در محدوده ده خودمان بفروشد. با این پول مادرم،

طلا، نقره و وسایل خانه برای جهیزیه من و خواهرم می‌خرد. شبیه این مورد کار بافتن قالی هم پیش می‌آید؛ پدرم وقتی فرش‌ها را در بازار می‌فروشد، یک فرش به مادرم برای فروش به همسایگان می‌دهد و او هم پول آن را برای جهیزیه من خرج می‌کند.»

بدین ترتیب تعداد بسیاری از زنان در مناطق روستایی به عنوان کارگر مزدبگیر محسوب نمی‌شوند و به تبع آن در آمارها نیز گنجانده نمی‌شوند. دولت نیز در این قبیل کارها دخالت نمی‌کند زیرا کار، بدون مزد و در خانه انجام می‌گیرد. همان‌گونه که بسیاری از زنان در شهرها هم به عنوان خرده‌فروش مشغول به کار هستند و در آمارها گنجانده نمی‌شوند. گرچه دستاوردهای آنان در خانواده اهمیت زیادی دارد، نگارنده با بسیاری از این زنان در شغل‌های گوناگون مصاحبه کرده است. فتانه، سازنده کیف، لحاف و ملحفه ــ این‌گونه توضیح می‌دهد:

«من این‌ها را در تعاونی‌ها می‌فروشم. بعضی اوقات در روز ۵ تا ۱۰ عدد از این‌ها را می‌فروشم و از این راه توانسته‌ام تمام قرض‌هایمان را پرداخت کنم.»

مریم، تهیه کننده انواع ترشی، مرباجات، رب گوجه و سبزیجات خشک ــ نیز در مورد نحوهٔ فروش محصولات خود توضیح می‌دهد:

«من این‌ها را به همسایه‌ها و فروشگاه‌های محل می‌فروشم. از این راه خانواده خود را تأمین می‌کنم.»

و پری سازنده شانه و گیره‌های موی سر عقیده دارد که با فروش این محصولات خانواده‌اش می‌توانند به زندگی ادامه دهند. پوران راه دیگری یافته است. او دربارهٔ منبع درآمد خود این‌گونه توضیح می‌دهد:

«یک روز در حین رانندگی دو نفر از همسایگان زن را که منتظر تاکسی بودند سوار کردم. آنان اصرار کردند و به من کرایه دادند. بعد از آن، این مسئله را با همسایگان زن محله‌مان در میان گذاشتم و از آنان خواستم که مرا به عنوان راننده خود

قبول کنند. آنان موافقت کردند و من شدم یک راننده زن. من برای مهدکودک محل‌مان نیز رانندگی می‌کنم. بدون این درآمد و حقوق من غیرممکن است که از پس تورم موجود برآییم.»

زری که تی‌شرت‌های ساده را می‌خرد و روی آنان نقش می‌اندازد و به تعاونی‌ها می‌فروشد نیز معتقد است از این راه می‌تواند به بازپرداخت وام خانه‌شان کمک کند و بدری به پرورش گل و گیاه مشغول است و با فروش آنها به همسایگان و تعاونی‌های محلی منبع درآمدی برای خود دارد.

آنان همه عقیده دارند که درآمد شوهرانشان برای گذران زندگی کافی نیست. بنابراین آنان باید با ابتکار عمل خود، کالاهایی را تهیه کنند و به همسایگان و تعاونی‌ها بفروشند. با این که آنان می‌دانند که درآمدشان برای خانواده بسیار مهم است ولی خود را در زمره کارگران مشاغل آزاد نمی‌دانند. علاوه بر این، هیچ کس از آنان نمی‌پرسد که چه کاره هستند و اگر برای اطلاعات آماری از آنان پرسیده شود شغلشان چیست، در جواب می‌گویند که خانه‌دار هستند، زیرا در حین کارهای خانه به انجام این قبیل کارها مشغولند. آنان همچنین ــ و بسیاری از زنان دیگر ــ در بین همسایگان کالاهای کوپنی را به قیمت ارزان می‌خریدند و با قیمت بالاتر در بازار آزاد می‌فروختند. این کار را نیز می‌توان در زمره مشاغل آزاد به حساب آورد اما همه اینان در آمارها حساب نمی‌شوند.

از سوی دیگر در مناطق روستایی و شهری تعداد زیادی از زنان برای شرکت‌ها و یا مؤسسات خصوصی کار می‌کردند ولی کارفرمایان برای فرار از پرداخت مالیات و بیمه استخدام آنان را ثبت نمی‌کردند، بنابراین اینان نیز در آمارها جایی نداشتند. در اواسط دهه ۱۳۶۰، تقاضای کار در این صنایع برای زنان افزایش یافت. به نظر می‌آید این افزایش به علت ارزانی و انعطاف‌پذیری و در دسترس بودن نیروی کار زنان به وجود آمده بود. اما قوانین کار از آنان پشتیبانی نمی‌کرد زیرا طبق قانون، کارفرمایان موظف بودند استخدام کارگران خود را به‌وسیله در اختیار گذاشتن ۲۰ درصد حقوق هر کارگر برای حق ثبت و بیمه، ثبت کنند. از زمانی که استخدام

کارگران ثبت می‌شد، ۷ درصد از حقوق آنان بابت حق بیمه کسر می‌شد. اگر کارفرمایان این حق بیمه را پرداخت نمی‌کردند، کارگران نمی‌توانستند ثبت‌نام شوند و از بیمه تأمین‌اجتماعی استفاده کنند و به کارگرانی که ثبت‌نام نمی‌شدند، مزایایی مانند مرخصی استحقاقی، مرخصی استعلاجی، مرخصی زایمان، حق بیمه و مالیات و بازنشستگی تعلق نمی‌گرفت (قانون کار، ۱۳۶۰، ص ۳۷۵ ـ ۲۷۷).

مردان و زنان بسیاری بودند که بدون ثبت‌نام، برای موسسات خصوصی کار می‌کردند. حقوق آنان زیر حداقل دستمزد دولتی بود و هیچ کمک مالی و مزایای دولتی به آنان تعلق نمی‌گرفت. تعدادی از شرکت‌ها ترجیح می‌دادند که زنان را استخدام کنند و بسیاری از زنان نیز به استخدام این شرکت‌ها درمی‌آمدند زیرا این تنها راه برای آنان بود که بتوانند با ساعات کاری کوتاهتر ـ مطابق امکاناتشان ـ کار کنند. زنان دارای فرزند اکثر اوقات زیر منت کارفرمایان قرار می‌گرفتند چرا که یا دیر به سر کار خود می‌رسیدند و یا مجبور بودند زودتر محل کار خود را ترک کنند و یا به علت کمبود مهدکودک مجبور بودند کودکان خود را نیز به محل کار خود ببرند. در اواخر دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰ به علت افزایش تعداد کودکان زیر ده سال کمبود معلم مشخص شد. سیستم شیفتی در مدارس متداول شد. طاهره دراین‌باره توضیح می‌دهد که چگونه این‌مورد در اشتغال‌زنان مشکل‌آفرین شد و استثمار زنان در شرکت‌های خصوصی بیشتر از قبل صورت گرفت:

«برای چهار سال در یکی از کلینیک‌های پزشکی از ساعت هفت تا دو بعدازظهر کار می‌کردم. هیچ‌وقت استراحتی نداشتم و نصف حداقل دستمزد را دریافت می‌کردم. کارفرما برای من و بسیاری از کارمندان دیگر هیچ حق بیمه‌ای پرداخت نمی‌کرد. هیچ مزایایی به ما تعلق نمی‌گرفت زیرا استخدام ما ثبت نشده بود. کارفرما برای فرار از پرداخت حق بیمه و مالیات این کار را می‌کرد. تا زمانی که پسرم زیر هفت سال بود مادرشوهرم از او نگهداری می‌کرد زیرا در این کلینیک‌ها هیچ مهدکودکی وجود

نداشت و دولت نیز اولویت استفاده از امکانات مهدکودک‌های دولتی را در اختیار کارمندان دولت می‌گذاشت و من نیز نمی‌توانستم از پس هزینه مهدکودکی‌های خصوصی برآیم. وقتی که پسرم هفت ساله شد و به مدرسه رفت، شیفت مدرسه او صبحی از ساعت ۷/۵ تا ۱۱/۵ بود. بعد از مدرسه او به محل کار من می‌آمد و تا ساعت ۲ که کارم تمام می‌شد با من می‌ماند. به همین علت کارفرما مرا مجبور به اضافه کار و کار در روزهای تعطیل بدون مزد می‌کرد تا جبران ساعاتی که پسرم در محل کارم می‌ماند را بکنم. بالاخره وقتی من به وزارت کار شکایت کردم آنان در جواب به من گفتند که من باید حقوق خود را بهتر بدانم.»

لیلی با تجربه‌ای مشابه توضیح می‌دهد:

«من برای دو سال، برای یک شرکت خصوصی کار می‌کردم. اگرچه حداقل دستمزد را می‌گرفتم ولی حق بیمه مرا نمی‌پرداختند. وقتی اولین پسرم به دنیا آمد من مجبور به ترک کار شدم زیرا می‌بایست از او نگهداری می‌کردم. وقتی او یکساله شد او را نزد مادرشوهرم می‌گذاشتم و مشغول کار در یک کلینیک خصوصی برای دو سال شدم. دوباره آنان حق بیمه مرا پرداخت نکردند. بنابراین برای چهار سال با این‌که من حداقل دستمزد را می‌گرفتم ولی چون استخدامم ثبت نشده بود، مزایا و محاسبه سالیان خدمت را از دست دادم. دومین پسرم به دنیا آمد دوباره برای یک سال کارم را کنار گذاشتم و وقتی او نیز یکساله شد مشغول کار شدم. این بار در یک شرکت رنگسازی به عنوان منشی مشغول به کار شدم. من خواستار ثبت استخدام خود و پرداخت حق بیمه‌ام توسط کارفرما شدم. بعد از مدتی آنان موافقت کردند در نتیجه استخدام من ثبت شد و از کلیه مزایا هم می‌توانستم

استفاده کنم. ولی رفتن به کار با دو فرزند بسیار مشکل بود. از وقت ناهار که مدرسه‌ها تعطیل می‌شد تا ساعت دو بعدازظهر مجبور بودم که از پسر بزرگم در محل کارم نگهداری کنم. در نتیجه آنان مرا مجبور به اضافه کار در تعطیلات آن هم بدون محاسبه مزد بیشتر می‌کردند که جبران ساعاتی که من باید به دنبال پسرم می‌رفتم تا او را به محل کارم بیاورم، بکنم.»

در دهه ۱۳۶۰ تعداد زنان کارمند در این شرکت‌ها افزایش یافت. برای مثال دولت، فروشگاه‌هایی که لباس زنان می‌فروختند را مجبور به استخدام کارگر زن می‌کرد. اکثریت این فروشگاه‌ها استخدام کارگران خود را ثبت نمی‌کردند. وقتی قانون یقه این کارفرمایان را می‌گرفت، کارگران زن خود را اخراج و چندی بعد کارگر جدیدی استخدام می‌کرد. این مثال و مثال‌های مشابه ذکرشده نمایانگر آن است که تعداد بسیاری از زنان شهری نیز در آمارهای نیروی کار گنجانده نمی‌شدند در حالی که کار آنان در اقتصاد خانواده و اقتصاد ملی نقش بسزایی داشت.

ایدئولوژی جنسیتی جایگاه این زنان را ــ به وسیله بی‌ارزش شمردن کار آنان ــ بیان می‌کرد. برطبق قانون کار، حداقل دستمزد در اواسط دهه ۱۳۶۰، ۴۵ هزار ریال در ماه بود. کارگرانی که در زمرهٔ کارهای ساعتی، روزانه، فصلی و قراردادی برای مدت یکسال استخدام می‌شدند فقط حداقل دستمزد را بدون مزایا دریافت می‌کردند. مزایا نقش مهمی را ایفا می‌کرد زیرا تفاوت در پرداخت حقوق آخر ماه را بسیار زیاد می‌کرد. برای مثال حقوق دریافتی یک کارگر تمام‌وقت ثبت شده شامل محاسبه حداقل دستمزد (۴۵ هزار ریال)، حق اولاد (با محاسبه سه روز حقوق درماه)، حق مسکن، غذا، پاداش و همچنین کمک‌های مالی دولتی می‌شد. این کارگران مجاز به‌دریافت مرخصی‌استحقاقی و استعلاجی نیز بودند (قانون کار ۱۳۶۰). چنانچه در بالا نیز توضیح داده شد، اکثریت کارگران زن از دریافت این مزایا محروم بودند زیرا استخدام آنان ثبت نشده بود.

رجحان زنان برای کار در بخش دولتی

زنان و مردان جویای کار به دلیل وجود امنیت شغلی در بخش دولتی ــ علی‌رغم حقوق کمتر ــ بیشتر جذب این بخش می‌شدند تا بخش‌های خصوصی، بانک‌ها ــ چه آنهایی که به صورت دولتی اداره می‌شدند و چه آنهایی که به صورت خصوصی ــ با امکانات استخدامی مشابه دارای مزایای خاصی بودند. برای مثال آنها به کارمندان خود وام‌هایی می‌دادند و در صورت فوت کارمند این وام به وارث تعلق می‌گرفت. هرچند رجحان زنان برای کار در بخش‌های دولتی به دلیل تحمیل ایدئولوژی جنسیتی مورد تأکید دولت بود.

به دلیل وجود فضای کاری وسیع‌تر در بخش دولتی، جداسازی جنسیتی و کنترل اجتماعی برای اجتناب از ترویج فساد به آسانی تحقق می‌یافت. مفهوم مزاحمت‌های جنسی به وسیله مردان وجود نداشت چراکه این زنان بودند که فسادپذیر درنظر گرفته می‌شدند. زنان بخوبی تشخیص می‌دادند که مردان از قدرتی که ایدئولوژی جنسیتی به آنان واگذار کرده بود سوءاستفاده می‌کنند اما همین ایدئولوژی چنان در مغز آنان ریشه دوانده بود که آنان واقعاً باور می‌کردند که این درهم‌آمیزی جنسیتی است که به فساد اخلاقی منجر می‌شود. بنابراین این جداسازی در بخش دولتی را راهی برای دستیابی به امنیت معنوی و اخلاقی می‌دانستند. فتانه و ملیحه هر دو کارمند بانک که خود را جزو طبقه متوسط با تمایلات مذهبی کم می‌دانستند بر این باور بودند:

«فضای کاری در بخش‌های دولتی وسیع است و فساد کمتر در آن دیده می‌شود. در بخش‌های خصوصی که فضای کار کمتر است موج زیادی از فساد دیده می‌شود زیرا زنان و مردان به طور نزدیک با هم کار می‌کنند. بسیاری از زنان ترجیح می‌دهند که در بخش دولتی کار کنند، آنان احساس امنیت بیشتری در رابطه با مناسبات جنسیتی و مزاحمت‌های جنسی در اینجا که

فضای کار بیشتر است، می‌کنند.»

آذر که خود را جزو طبقه متوسط و مذهبی می‌داند، توضیح می‌دهد:

«در خانواده‌های مذهبی کار کردن در بخش خصوصی یک فرض محال است. در بین مشاغل دولتی نیز تدریس از همهٔ کارها بیشتر مورد احترام است. در کنار اهمیت رعایت اصول اخلاقی زنان ترجیح می‌دهند که در بانک‌ها و بخش‌های دولتی کار کنند زیرا انعطاف‌پذیری ساعات کار آنان با کارهای خانه راحت‌تر صورت می‌گیرد.»

در اواخر دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰ بانک‌ها ساعات کاری متغیر را برای زنانی که دارای فرزند بودند، ارائه دادند. بسیاری از زنان این اقدام را مفید می‌دانستند زیرا آنان با ساعات کاری متغیر می‌توانستند سه روز در هفته کار کنند، گرچه حقوق آنان نصف می‌شد. این زنان همچنین می‌توانستند از حق یکسال مرخصی بدون حقوق استفاده کنند بدون این که امنیت شغلی خود را از دست بدهند. زنان معمولاً از این موقعیت استفاده می‌کردند اگرچه این فاصله (یک سال مرخصی بدون حقوق) جزو خدمت آنان محسوب نمی‌شد.

پرستاری هم از مشاغلی بود که زنان در آن متمرکز بودند. در این بخش نیز کار کردن در بیمارستان‌های دولتی ارجح بود هر چند دستمزد پایین و امکانات کم در بخش دولتی بسیاری از زنان را مجبور به کار در بخش خصوصی و یا در هر دو بخش هم می‌کرد. فروغ، ۴۵ ساله پرستار ـ توضیح می‌دهد:

«من هم در بیمارستان‌های دولتی و هم در بیمارستان‌های خصوصی کار کرده‌ام. از بعضی لحاظ پرستاران ترجیح می‌دهند که در بیمارستان‌های خصوصی کار کنند زیرا وضعیت کاری در آنجا بهتر است. بیمارستان‌های دولتی شلوغ است. در آنجا کمبود زیاد دارو، غذا و وسایل وجود دارد. البته امنیت شغلی و انعطاف‌پذیری در بیمارستان‌های دولتی بیشتر است.

به این صورت که شما یک کار مشخص و همیشگی خواهی داشت و هیچکس نمی‌تواند شما را اخراج کند. به شرط آن که سرت به کار خودت باشد و هر کاری که به شما گفته شد انجام دهی. در مقابل دستمزد در بیمارستان‌های خصوصی بالاتر است اما شما امنیت شغلی را در بخش خصوصی نمی‌یابی. به این صورت که رقابت در بخش خصوصی زیاد است و با کوچکترین مشکلی ممکن است کار خود را از دست بدهید. با همهٔ این اوصاف، وضعیت سخت کاری و حقوق کم در بیمارستان‌های دولتی بسیاری از زنان را مجبور به کار در بیمارستان‌های خصوصی می‌کند.»

دلیل انتخاب شغل در بخش‌های خصوصی و دولتی برای مردان و زنان متفاوت بود. مردان کار در بخش دولتی را به خاطر مزایایی که در آن وجود داشت انتخاب می‌کردند ولی زنان به دلایل ایدئولوژی به انتخاب این مشاغل مایل بودند. بدین معنا که اگر زنان کار در بخش دولتی را به علت مزایای آن انتخاب می‌کردند ولی اساس و مبنای این انتخاب هنوز همان دلایل ایدئولوژی آن بود. در برخی از موارد فشار اقتصادی زنان را مجبور به کار در دو بخش خصوصی و دولتی می‌کرد ولی این فشار ایدئولوژی بود که عرضه کار آنان را تعیین می‌کرد.

تفکیک جنسیتی در حیطه اشتغال

مصاحبه‌های انجام شده برای این تحقیق، واکنش زنان را در قبال تفکیک جنسیتی در حیطه اشتغال و نقاط منفی و مثبت این سیاست‌ها را نشان می‌دهد. در برخی از موارد تفکیک مردان و زنان در محل کار، استخدام زنان را افزایش داد. همان‌طور که در فصل پیشین توضیح داده شد، برای تعدادی از زنان فرصت‌هایی ایجاد شد تا به طور مثال در بوتیک‌ها و فروشگاه‌هایی که فقط به زنان سرویس‌دهی می‌کردند، کار کنند. همچنین در برخی از کارخانه‌ها که در آن کارگران زن و مرد تفکیک شده بودند، مقام‌های

مدیریت و نظارت برای زنان ایجاد شد. هنگام بازدید از کارخانه رادیو و تلویزیون‌سازی بلر، نگارنده مشاهده کرد که زنان در یک طرف خط تولید و مردان در طرف دیگر مشغول به کار بودند. زهرا سرپرست خط تولید زنان توضیح می‌دهد:

«جداسازی کامل همیشه عملی نیست. البته تقسیم کاری مابین زن و مرد کارگر وجود دارد. سوار کردن اجزای کوچکتر به عهده زنان است زیرا آنان انگشتان کوچکی دارند و مردان اجزای بزرگتر را حمل می‌کنند. ولی در بعضی موارد برای حصول نتیجه نهایی مجبور هستند در کنار یکدیگر کار کنند. از زمان روند اسلامی شدن سرپرست زن برای کارگران زن را داریم که قبلاً وجود نداشت. این کار برای این است که برخورد زن و مرد را کمتر کنند ولی از طرفی باعث ایجاد مقام‌های بالاتر برای بعضی از زنان شد.»

منصوره، اپراتور VDU ــ نیز می‌گوید:

«جهات مثبتی هم در رابطه با جداسازی جنسیتی وجود دارد. ما در جو راحت‌تری کار می‌کنیم زیرا با مزاحمت‌های جنسی کمتری مواجه هستیم این بدان معنا است که بسیاری از زنان مذهبی با احساس راحتی بیشتری به سر کار می‌روند، در حالی که در سیستم قبلی نمی‌توانستند. قبل از این تمام سرپرست‌ها مرد بودند. ولی حالا ما سرپرست زن داریم که بسیار خوب است.»

هرچند تفکیک جنسیتی فرصت‌هایی را برای بعضی از زنان در امور سرپرستی و مدیریت ایجاد کرد ولی تعداد آنان اندک بود و همیشه یک مرد بالای سر آنان وجود داشت. این با ایدئولوژی سنتی ــ که زنان نمی‌توانند مدیریت و قضاوت کنند ــ مطابقت داشت.

تأثیرات ایدئولوژیکی مبنی بر اولویت دادن به ماندن زن در خانه، اشتغال زنان را نفی می‌کرد. در نتیجهٔ این ایدئولوژی تفکیک جنسیتی، کنترل

اجتماعی‌ای ایجاد می‌شد که مقام زیردستی در رابطه با مردان را بر زنان تحمیل می‌کرد. زهره مدیر لابراتوار شیمیایی توضیح می‌دهد:

«من یک محقق هستم و وظیفهٔ سنگینی را در مقام مدیریت این قسمت و گروه مرتبط با آن به عهده دارم. من باید کل پروسهٔ تولید را کنترل کنم که شامل کنترل مواد اولیه تا کنترل فرمول‌ها و بسته‌بندی می‌شود. تحت نظارت و سرپرستی من یازده متخصص کار می‌کنند. ولی به علت این که زن هستم باید ده برابر سخت‌تر از همکار مردم که مقام بالاتر از من را دارد کار کنم، فقط به این خاطر که ثابت کنم لیاقت پست خود را دارم. من دائماً باید جدیدترین دستاوردها، فرمول‌ها و تحقیقات را در رابطه با کارم ترجمه کنم تا آنان مهارت مرا قبول داشته باشند. مردان همتای من انجام این کارها را به دیگران می‌سپارند و با نوشتن چند نامه مهارتشان را ثابت می‌کنند. بعد از یک سال کار، یکی از همکاران مرد توانست ماشینی از شرکت را در اختیار بگیرد. در صورتی که بعد از هفت سال کار یک ماشین با راننده در اختیار من گذاشته شد تا مرا به خانه ببرد و برگرداند. دلیل آنان این است که من یک زن هستم و نیازی ندارم ماشینی در اختیارم قرار گیرد بخصوص آن که شوهرم نیز ماشین دارد.»

از منظر مقررات اداری مبحث زیردست بودن زنان، اساس ندادن ترفیع به آنان است. شهناز استاد دانشگاه توضیح می‌دهد:

«بیشتر مدیران قسمت‌ها مرد هستند. اگرچه تدریس، شغلی مناسب برای زن به شمار می‌رود ولی برای رسیدن به مقام‌های بالاتر در سیستم آموزشی ترفیعی وجود ندارد. زنان می‌توانند به علت داشتن تجارب و یا استانداردهای بالا، به مقام‌های بالاتر برسند ولی همیشه حدی برای آنان وجود دارد و هیچگاه بالاتر از این حد نمی‌توانند قرار گیرند. به آنان ترفیع بیشتر داده

نمی‌شود زیرا ترفیع بیشتر را ایدئولوژی جنسیتی تعیین می‌کند نه تحصیلات و تجارب بیشتر. حتی اگر زنان مقام بالایی را هم به دست بیاورند، دیگر نمی‌توانند امیدی به ترفیع بیشتر داشته باشند. برای مثال زنان هیچگاه در کنفرانس‌ها و نشست‌های شغلی یا برای ملاقات با مدیران و سرپرستان ادارات دیگر به بیرون از محل کارشان نمی‌روند. برای آنان صورت خوشی ندارد که مدام در محل کار در رفت‌وآمد باشند. در مقایسه، همکاران مرد دائماً به دنبال ترفیع هستند و آن را نیز به دست می‌آورند.»

حتی وقتی زنان تجربه و دانش مربوطه را دارا هستند، به علت عدم دستیابی به اطلاعات و مذاکرات، آنان را در مقام زیردست جای می‌دهد. زهره این موضوع را روشن می‌کند:

«مردان با یکدیگر می‌نشینند، صحبت می‌کنند و از هم حمایت می‌کنند. زنان برای اثبات توانایی‌شان مدام مشغول کار هستند. مردان مناسبات اجتماعی نیز با یکدیگر دارند از مقام مدیریت گرفته تا افسر نگهبان کارخانه. این روند یک شبکه پشتیبانی را ایجاد می‌کند که به آنان اجازه می‌دهد که از عهدهٔ کارها و مسائلشان برآیند و از پله‌های ترقی و ترفیع بالا روند. زنان از نظر ایدئولوژیکی از انجام این کار محروم هستند.»

سیمین حسابدار ـ توضیح می‌دهد که چگونه مردان شبکه و سیستم پشتیبانی خود را ایجاد و زنان را از آن جدا کرده‌اند و همچنین چگونه جداسازی جنسیتی این کار را آسان‌تر کرده است:

«من مدیر حسابدار صنعتی هستم. ولی مدیرعامل هیچگاه از من درخواست نمی‌کند که برای ملاقات و طرح مباحث کاری نزد مدیر بانک بروم. او با یک حسابدار مرد برای انجام این قبیل کارها می‌رود. صورت خوشی ندارد که او با من به جایی برود. این مسئله مرا از فعالیت بیشتر بازمی‌دارد؛ در حالی

که به حسابدار مرد ــ که مقام پایین‌تر از من دارد ــ اجازه ترفیع می‌دهد.»

مهین، معلم مهدکودک و شهین، کارمند بانک ــ توضیح می‌دهند که چگونه ایدئولوژی تفکیک جنسیتی فعالیت زنان را در حیطه کاری کنترل می‌کند. وقتی اجازه ورود و خروج به زنان داده می‌شود که در حیطه وظایف خانه‌داری آنان باشد. این نوع کنترل تأثیرات منفی بر روی پیشرفت کاری زنان دارد و این در حالی است که ورود و خروج مردان به مقام و فعالیت‌های آنان بستگی دارد. این دو، تجربه یکسانی در این خصوص دارند:

در زمان استراحت، زنان هیچگاه بیرون از محل کار نمی‌روند. در حالی که مردان برای ملاقات همکارانشان بیرون می‌روند. اگر زنی از محل کار بیرون برود به علت مشکلات خانه‌داری و بچه‌داری اوست. آنان باید فرمی را پر کنند، مرخصی بگیرند که مسلماً از حقوقشان کسر می‌شود. هرچند که برای مردان بسیار طبیعی است که بیرون بروند و همیشه بیرون رفتن آنان علت کاری دارد و احتیاجی به گرفتن مرخصی ندارند.»

ناهید معاون مدیرفنی یک شرکت الکترونیکی تأیید می‌کند که حتی اگر زنان بهتر و سخت‌تر از همکاران مردشان کار کنند؛ جداسازی جنسیتی فعالیت‌شان را در حیطه کاری محدود می‌کند:

«در این کارخانه من تنها مدیر زن هستم. مدیران مرد معمولاً دیر به سر کار می‌آیند و زود هم می‌روند. ولی من باید برای اثبات لیاقتم ده تا دوازده ساعت در روز کار کنم. من هیچگاه برای ملاقات همکارانم بیرون نمی‌روم. هرگز به کنفرانس‌ها و نشست‌ها دعوت نمی‌شوم در حالی که اطلاعاتم دربارهٔ تکنولوژی و مدیریت علمی از هر کدام از همکاران مرد بیشتر است.»

در دهه ۱۳۶۰، روزنامه‌نگاران تحت فشار موجود ایدئولوژی جداسازی جنسیتی، سخت‌ترین روزگار را برای دستیابی به هدفشان می‌گذراندند. رفتن

به اماکن مختلف، گوش کردن به حرف‌های مردم و شرکت در مباحث و نشست‌ها اساس کار یک روزنامه‌نگار است. در ایران روزنامه‌نگار زن نمی‌توانست این کار را انجام دهد زیرا این فعالیت‌ها برای زنان محترمانه به نظر نمی‌رسید. ولی وقتی مردان همین کارها را انجام می‌دادند جزیی از شغل، تخصص و کارایی‌شان محسوب می‌شد (البته همان‌طور که در فصل‌های بعدی به آن خواهیم پرداخت، در دهه ۱۳۷۰ این موقعیت عوض می‌شود و همکاری زنان در رابطه با رسانه‌های گروهی به طور قابل توجهی افزایش می‌یابد) شهناز روزنامه‌نگار توضیح می‌دهد:

«بسیاری از روزنامه‌نگاران زن مجبور به قبول این طرز فکر هستند. آنان سرشان را پایین می‌اندازند و هرچه را که از آنان خواسته شده برای اثبات لیاقتشان انجام می‌دهند. یک روزنامه‌نگار زن خوب کسی است که سرش را پایین بیندازد و ساکت و آرام باشد. آنانی که در مباحثات درگیر بحث‌ها می‌شوند، زنان خوبی به شمار نمی‌روند. روزنامه‌نگاران زن به شهرهای دیگر و خارج فرستاده نمی‌شوند. روزنامه‌نگاران زن مجرد در موقعیت بدتری هستند. وظایف اندکی به آنان داده می‌شود. از طرف دیگر زنان متأهل به دلیل وجود مشکلات نگهداری فرزندانشان، بعضی اوقات دیر به سر کارشان می‌آیند و یا باید زودتر کار خود را ترک کنند. آنان معمولاً از این که از رفتن به شهرهای دیگر و خارج محروم هستند استقبال می‌کنند زیرا آنان در زیر فشار بیشتری برای انجام کارهای خانه و نیز اهداف کاریشان قرار می‌گیرند. در نتیجه به آنان شغل‌های مهمی داده نمی‌شود و حتی اگر روزنامه‌نگار خوبی باشند و خوب هم بنویسند با آنان رفتار بدی می‌شود. روزنامه‌نگاران زن معمولاً این طور در نظر گرفته می‌شوند که قادر به انجام کارشان بدرستی نیستند.»

ژیلا روزنامه‌نگار دیگر، توضیح می‌دهد:

«تمام مدیران مسئول و دبیران گروه‌ها مرد هستند و فعالیت‌های روزنامه‌نگاران زن بسیار محدود است. آنان هیچگاه به تنهایی به شهرهای دیگر و خارج به تنهایی فرستاده نمی‌شوند. وزارت‌خانه‌ها و محل‌های کاری دیگر تأکید می‌کنند که روزنامه‌نگار زن نمی‌خواهند. من تنها روزنامه‌نگار زن هستم که در قسمت سیاسی کار می‌کنم. ولی همکاران مرد بر این باورند که چون من زن هستم احساسی و ضعیف عمل می‌کنم و نمی‌توانم دقیق کارم را انجام دهم. بنابراین من باید سخت‌تر کار کنم تا ثابت کنم روزنامه‌نگار خوبی هستم. آنان از این که من نویسنده خوبی هستم به من احترام می‌گذارند ولی همیشه همکار مرد را برای جمع‌آوری اطلاعات می‌فرستند و از من می‌خواهند که یا دوباره‌نویسی کنم و یا نوشته‌های او را تصحیح کنم. در آخر هم مطلب به نام او چاپ می‌شود.»

جداسازی جنسیتی تأثیرات مثبتی نیز داشت. چرا که در بعضی از موارد ایجاد کار برای زنان را افزایش داده و فرصت‌هایی را برای مقام‌های مدیریتی و سرپرستی زنان ایجاد کرد ولی به طور کلی جداسازی، بیشتر باعث کنترل اجتماعی بر روی زنان شد آنان را مجبور به انجام پست‌های زیردستی کرد.

نتیجه

تحلیل اطلاعات و تحقیقات نگارنده در مورد دهه ۱۳۶۰ این تبیین را ارائه می‌دهد که دولت برای به حقانیت شمردن سلطهٔ خود از مسئله جنگ استفاده کرد. ولی شرایط اقتصادی سال‌های جنگ روی انتظارات زنان، مناسبات خانوادگی و موقعیت‌شان در بازار کار تأثیر گذاشت و در نتیجه تأثیر مستقیمی هم بر روی ایدئولوژی اسلامی در رابطه با همکاری زنان در نیروی کار را داشت. تقاضای کار زنان کم‌کم در هر دو بخش‌های خصوصی و دولتی

اقتصادی کشور افزایش پیدا کرد. زنان در بسیاری از انواع شغل‌ها مشغول بودند و دستاوردشان برای بهبود وضع مالی خانواده بسیار مهم بود. در این زمان دولت بینش متفاوتی را به کار بست و علی‌رغم این که جای زنان را در خانه می‌دانست پروسه جداسازی را به عنوان نظام سازگاری برای تداوم اشتغال زنان، به کار بست. از طرف دیگر، همین ساخت کارها باعث شد تا نیروی کار زنان کنترل و از ترفیع شغلی آنان جلوگیری شود.

فصل ششم

تغییر موضع

پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۳۶۷، تغییر موضعی کلی را در سیاست‌های اقتصادی، جنسیتی و اشتغال درپی داشت. علی‌رغم تلاش اولیه دولت برای محدودکردن زنان در زمینه اشتغال، مقایسه اطلاعات آماری قبل از سال‌های ۱۳۵۷ با اطلاعات دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ نشان می‌دهد که مشارکت زنان در نیروی کار کاهش نیافته است. در این زمان، تحت فشارهای اجتماعی ــ اقتصادی و همچنین واکنش‌های زنان، دولت محدودیت‌هایی را که در زمینهٔ کنترل موقعیت و جایگاه اجتماعی زنان اعمال می‌کرد، کاهش داد. قوانین مربوط به خانواده و آموزش و پرورش و اشتغال اصلاح شدند. هرچند علی‌رغم این اصلاحات، مناسبات مردسالاری هنوز بر روی اشتغال زنان تأثیر داشت. با توجه به مدارکی که به وسیله مصاحبه‌ها به دست آمد عواملی که «تحت انقیاد مردان بودن» را در حیطه کار تضمین می‌کردند عبارتند از: مداخله دولت در ساختار بازار کار و به طور کلی سیاست‌هایی که از چشم‌پوشی از مسائل تبعیض جنسی سرچشمه می‌گیرند، ازجمله: نقش جنسیتی در زمینهٔ خانوادگی، تابع اجازه مردان بودن و کمبود مهدکودک‌ها.

نقش زنان در اقتصاد دهه ۱۳۷۰

مقایسه اطلاعات آماری از شرکت‌های خصوصی، دولتی و تحت کنترل دولت در سه برهه مختلف زمانی (قبل از ۱۳۵۷، اواسط دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰) نشان از دامنه توانایی و عدم توانایی دولت در حذف کردن نیروی کار زنان دارد. این اطلاعات نشان می‌دهد که نه تنها درصد کارگران و کارمندان زن در وزارت‌خانه‌های دولتی تنزل نکرد، بلکه از ۲۹ درصد به ۳۱ درصد رسید. همان‌طور که جدول ۶/۱ نشان می‌دهد، درصد کارمندان زن در وزارت‌خانه‌های آموزش و پرورش، بهداشت و دادگستری افزایش یافت ولی در وزارت‌خانه‌های بازرگانی و آموزش عالی این درصد دچار کاهش شد. در حالی که وزارت جهانگردی منحل شده بود، وزارت‌خانه‌های جدیدی تأسیس شد که درصد کارمندان زن شاغل را افزایش می‌داد؛ به طوری که تعداد زنان شاغل در وزارت جهادسازندگی از ۵۷۹ نفر در سال ۱۳۶۵ به ۱۲۳۴ نفر در سال ۱۳۶۸ و ۱۴۳۸ نفر در سال ۱۳۷۲ و به ۱۷۵۱ نفر در سال ۱۳۷۳ و به ۱۸۸۲ نفر در سال ۱۳۷۴ افزایش یافت (سالنامه آماری کشور، ۱۳۶۷، ص ۶۹؛ ۱۳۷۱، ص ۷۹؛ ۱۳۷۳، ص ۷۱؛ ۱۳۷۵، ص ۸۹).

جدول شماره ۶/۱ ــ درصد نیروی کار زنان در برخی از وزارت‌خانه‌ها در سال‌های ۱۳۵۳، ۱۳۶۵، ۱۳۷۵

وزارت‌خانه	۱۳۵۳	۱۳۶۵	۱۳۷۵
جمع	۲۹	۲۹	۳۱
آموزش و پرورش	۴۱	۴۳	۴۶
بودجه	۲۷	۸	۹
بهداشت	۲۶	۴۱	۴۲
دادگستری	۶	۱۰	۲۷
آموزش عالی	۳۹	۱۹	۲۰
جهانگردی	۲۷	—	—
صنایع	—	۵	۱۱
ارشاد اسلامی	—	۱۷	۱۸

منبع: استخراج و محاسبه شده از سالنامه آماری کشور ۱۳۵۶ ص ۶۶،

۱۳۶۶ ص ۸۶، ۱۳۷۵ ص ۸۹

در زمانی که این تحقیق انجام می‌شد، اطلاعات آماری برای شرکت‌های بزرگ صنعتی (دولتی و خصوصی) که بیش از ده کارگر را استخدام می‌کردند، فقط تا سال‌های ۱۳۷۳ در دسترس بود. مقایسه آمارهای سال ۱۳۷۳ با اواسط دهه ۱۳۶۰ و اطلاعات قبل از انقلاب، نشان می‌دهد که تعداد این شرکت‌ها از ۳,۹۷۳ عدد در سال ۱۳۵۱ (سالنامه آماری کشور، ۱۳۵۶، ص ۳۸۳) به ۵,۹۲۲ عدد در سال ۱۳۷۳ افزایش یافت (سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۳، ص ۱۶۴). در سال ۱۳۷۳ این صنایع ۶۱۹,۴۳۷ کارگر را استخدام کردند که ۳۴,۴۷۹ نفر آن زن و ۵۸۴,۹۵۸ نفر مرد بودند (سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۳، ص ۱۵۸)؛ در مقایسه با ۱۳۵۱ در این صنایع ۱۹,۴۵۹ زن و ۲۳۰,۱۹۰ مرد استخدام شدند (سالنامه آماری کشور، ۱۳۵۶، ص ۳۸۶). هرچند تعداد زنان کارگر در این صنایع در دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰ افزایش پیدا کرد ولی سهم زنان در نیروی کار به نسبت قبل از سال ۱۳۵۷، از ۸ درصد به ۶ درصد کاهش پیدا کرده بود.

مقایسه اطلاعات قبل از سال ۱۳۵۷ با اطلاعات سال ۱۳۶۵ در مورد شرکت‌های خصوصی کوچک، نشان از تنزل درصد کل زنان کارگر از ۹ درصد به ۷ دارد ولی این رقم در سال ۱۳۷۵ به ده درصد افزایش می‌یابد. بر طبق این آمار درصد زنان کارگر بدون مزد از ۱۷ درصد در سال ۱۳۵۱ به ۴۳ درصد در سال ۱۳۶۵ افزایش و به ۴۶ درصد در سال ۱۳۷۵ رسید. سهم زنان کارگر با مزد از ده درصد در سال ۱۳۵۱ به ۵ درصد در سال ۱۳۶۵ تنزل و در سال ۱۳۷۵ به ۸ درصد افزایش می‌یابد. زنان کارگر در مشاغل آزاد از ۷ درصد در سال ۱۳۵۱ به ۴ درصد در سال ۱۳۶۵ تنزل و دوباره به ۷ درصد در سال ۱۳۷۵ افزایش می‌یابد. زنان کارمند مشاغل آزاد از یک درصد در سال ۱۳۵۱ به ۴ درصد در سال ۱۳۶۵ افزایش و در سال ۱۳۷۵ به ۳ درصد می‌رسد که این رقم بالاتر از آمار قبل از انقلاب ۱۳۵۷ است.

البته تعدادی از مصاحبه‌شوندگان به آمار مربوط به زنان شاغل در شرکت‌های خصوصی شک داشتند، چراکه اولاً آنانی که این آمارها را جمع

می‌کردند بیشترشان مرد بودند و به طور مستقیم با زنان صحبت نمی‌کردند. ثانیاً ــ همان‌طور که در فصل پیشین بحث شده بود ــ تعدادی از زنان که به طور آزاد و یا کارگر بدون مزد و یا با مزد بودند، خود را در زمره کارمندان حساب نمی‌کردند و بیشتر آنان شغل‌شان را خانه‌دار معرفی می‌کردند. بنابراین تعداد واقعی زنان در این شرکت‌ها باید بیشتر از تعدادی که در آمارها نشان داده می‌شود، باشد. اگر فرض کنیم امکان وجود این مشکلات آماری تحت رژیم پهلوی نیز بوده است، می‌توان بنا را روی این گذاشت که تعداد زنان کارمند در وزارت‌خانه‌های (بخش دولتی) و شرکت‌های خصوصی هر دو افزایش یافته است. بنابراین این تحلیل تقسیم کار جنسی نشان می‌دهد که در این دوره نیروی کار زنان حذف نشد. بنابراین علی‌رغم ایدئولوژی جنسیتی، زنان نه تنها در حاشیه نبودند بلکه درگیر مشاغل متنوعی نیز شده‌اند چراکه کمک آنان برای معیشت خانواده کاملاً ضروری بود.

تغییر موضع دولت

بعد از اتمام جنگ ایران و عراق بازسازی جنگ شروع شد و مناسبات اقتصادی روند آزاد به خود گرفت. در دهه ۱۳۷۰ بازسازی اقتصادی حرکتی بود به سوی سازگاری بیشتر با اقتصاد جهانی. علی‌رغم توجه خاص بر روی قوانین مادی، اخلاقی و اصول اسلامی، سیستم اقتصادی در ایران کم‌کم با سرمایه‌داری جهانی سازگار شد. قوانین و مقررات به گونه‌ای اصلاح شد تا اجازه عمل به شیوهٔ کاپیتالیستی براساس مالکیت خصوصی در مورد تولیدات ــ البته با ویژگی اسلامی ــ داده شود. بهره رسماً حرام شده بود ولی در اقتصاد بازار بدون کنترل حساب می‌شد. از طرفی اجرت‌ها، جایزه‌ها و اقدامات مؤسسات تنزیل (خرید و فروش اوراق بهادار) جایگزین نرخ بهره شدند (رهنما و نومانی، ۱۹۹۰، ص ۱۶۱ ــ ۱۵۹). ولی نرخ بهره به عنوان عاملی که نرخ تورم را کنترل کند، وجود نداشت. بنابراین تورم بسیار بالا بود (رسماً در دهه ۱۳۷۰، ۴۵ ــ ۴۰ درصد اعلام شده بود) و قدرت خرید را به طور وحشتناکی کم می‌کرد. علاوه بر این اقتصاد آزاد به رشد اقتصادی ختم نشد.

سرمایه‌گذاری تولیدی پایین و گردش پول در خارج از بازار گردش پول جهانی باقی ماند. مشکل تبدیل ارز خارجی، اقتصاد نامتعادلی را ایجاد کرد و باعث دلسردی بازرگانان در سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت شد. بازرگانان ایرانی «ریال» را با نرخ‌های متفاوتی تبدیل می‌کردند. هرچند که دولت میزان نرخ متعادلی را برای بازرگانان و سرمایه‌داران فراهم کرده بود ولی این‌ها فقط برای به‌دست آوردن سود سریع و انتقال آن به بانک‌های خارجی، به تجارت و سرمایه‌گذاری‌های کوتاه مدت می‌پرداختند. روند تحلیل بنیه مالی مخصوصاً برای فقیران که ستون فقرات رژیم اسلامی محسوب می‌شدند، افزایش پیدا کرد (بهداد، ۱۹۹۵ آ، ۱۹۹۵ ب؛ پسران، ۱۹۹۵؛ پویا، ۱۹۹۱).

علی‌رغم مشکلات اقتصادی درآمد نفتی در ایجاد دارایی ملی کمک کرد. جنگ خلیج‌فارس در سال ۱۳۷۰ و نابودی اقتصاد عراق به‌وسیله آمریکا قیمت‌نفت را بالابرد و ایران از این افزایش سود برد. در سال‌های ۱۳۷۰ ــ ۱۳۶۹ عایدی نفت ایران به ۱۸ بیلیون دلار افزایش پیدا کرد و چندی بعد به ۱۶ بیلیون دلار کاهش یافت. تولیدات ناخالص داخلی شروع به افزایش کرد و صادرات از ۱۱ بیلیون دلار در سال ۱۳۶۷ به ۲۴ بیلیون دلار در سال ۱۳۷۰ افزایش یافت و در نتیجه میزان مصرف بالا رفت (بهداد، ۱۹۹۵ آ؛ پویا، ۱۹۹۱). بدین ترتیب سطح تقاضای کار و در نتیجه بازسازی جنگ بیشتر شد.

وام ۲۵۰ میلیون دلاری بانک جهانی در سال ۱۳۷۰ و وام ۸۵۰ میلیون دلاری آن در سال ۱۳۷۳ اقتصاد آزاد را بیشتر تشویق کرد و موجب اصلاحاتی در سیاست‌های اقتصادی شد. برای مثال می‌توان از لغو محدودیت‌های قانونی و تشویق واگذاری فعالیت اقتصادی به بخش خصوصی و همچنین حذف کنترل قیمت‌ها و قطع سوبسیدها نام برد. ولی این اصلاحات اقتصادی باعث بالارفتن بیشتر نرخ تورم و بیکاری شد (بهداد، ۱۹۹۵ آ). تحت این شرایط درآمد زنان ضروری‌تر به نظر می‌رسید تا از پایین آمدن وحشتناک سطح زندگی جلوگیری کند. در این زمان اسیران جنگی به کشور بازگشته بودند و کار داوطلبانه زنان در سازمان‌های اسلامی تنزل پیدا

کرد. در عین حال به دلیل کمبود رفاه اجتماعی برای بیکاران، سربازان جنگی و خانواده‌هایشان فرصت‌های بیشتری برای همکاری زنان در نیروی کار ایجاد شد. حق تقدم برای استفاده از این فرصت‌ها با زنانی بود که شواهرانشان را در جنگ از دست داده بودند. تعداد بسیاری از زنان که در سازمان‌های اسلامی به طور داوطلبانه کار می‌کردند، از این به بعد حقوق می‌گرفتند. با همهٔ این اوصاف تبلیغات برای همکاری زنان در کارهای نیمه‌وقت ادامه پیدا کرد. رئیس‌جمهور رفسنجانی در یکی از نطق‌هایش در بزرگداشت روز زن (تولد حضرت فاطمه) در سال ۱۳۷۰، پیشنهادی را در مورد کار نیمه‌وقت زنان مقرر کرد که به زنان اجازه داده می‌شد تا نیمی از وقت خود را در فعالیت‌های اقتصادی و نیمی دیگر را برای انجام وظایف خانه‌داری اختصاص دهند. در همان روز، آیت‌الله خامنه‌ای به زنان یادآوری کرد که خانواده یک نهاد طبیعی برای زنان است و اساس فعالیت‌های زنان را دربرمی‌گیرد. زنان با تمام دانش و تجاربشان می‌بایست اول نقشی را که در خانواده دارند، تمام و کمال انجام دهند (کیهان، ۵دی ۱۳۷۰).

اصلاحات قوانین خانواده

پایان جنگ با عراق در سال ۱۳۶۷، با بحران اقتصادی و اجتماعی و همچنین تقاضای بیشتر برای روند اقتصادی آزاد و اصلاحات اجتماعی، مصادف شد. رسانه‌های جمعی تحت کنترل دولت، تغییراتی در وضع حکومت را بیان می‌کردند. برای مثال آنها آماری را دربارهٔ افزایش جمعیت گزارش دادند و توضیح دادند که قسمتی از این مشکل در نتیجه تشویق به ازدواج به خصوص ازدواج به منظور مبارزه با فساد و قسمتی نیز به علت ممنوعیت جلوگیری از حاملگی به وجود آمده است.

جمعیت ایران از ۳۳,۷۰۸,۷۴۴ نفر در سال ۱۳۵۵ به ۴۹,۴۴۵,۰۱۰ نفر در سال ۱۳۶۵ و به ۶۰,۰۵۵,۴۸۸ در سال ۱۳۷۵ افزایش پیدا کرد (سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۵، ص ۳۳). در مرداد ۱۳۶۸، وزارت بهداشت برنامه‌هایی را در رابطه با سیاست کنترل جمعیت اعلام کرد. در اسفند ۱۳۶۹، آیت‌الله صانعی حتی به نوعی

اجازه سقط جنین را راهی برای کنترل جمعیت اعلام کردند (زن روز ، ۱۴ اسفند ۱۳۶۹). رسانه‌های گروهی دست به تبلیغات گسترده‌ای در رابطه با کنترل جمعیت زدند. پوسترهایی در خیابان‌ها، کارخانه‌ها، اداره‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها تعبیه شد تا توجه عمومی مردم را در رابطه با این مشکل برانگیزد. روزنامه‌ها درباره رابطه مابین فقر، بی‌سوادی، بیکاری و رشد جمعیت هشدارهایی می‌دادند. روزنامه کیهان در مقالات بسیاری از این دست این‌گونه گزارش داد:

> «مجموع زمین‌های زیر کشت فقط ۱۲ میلیون هکتار است که فقط تغذیه ۳۰ میلیون نفر را کفایت می‌کند. میزان رشد سالیانه جمعیت، در سنین ۶ تا ۱۰ سال ۴/۷ درصد است. این بدان معناست که ظرف ۱۵ سال اخیر به دو برابر رسیده است. اگر این روند ادامه پیدا کند، جمعیت دانش‌آموزان مدارس به ۲۷ میلیون نفر در بیست سال آینده خواهد رسید. این عده تا چند سال بعد به شغل نیاز پیدا می‌کنند که دولت قادر به فراهم کردن آن نخواهد بود. هر فرد شاغل موظف است که ۳/۵ نفر را تأمین کند. برای این که دولت بتواند سطح اشتغال را به همین نسبت حفظ کند، مجبور خواهد بود ۹۵۰,۰۰۰ شغل جدید در سال ایجاد کند. در حالی که در خلال سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ فقط ۱۹۰,۰۰۰ شغل جدید ایجاد شده است. در مورد بهداشت نیز وضع به همین صورت است؛ میزان رشد جمعیت به ۳ درصد افزایش یافته در حالی که میزان افزایش مراکز بهداشتی تنها ۱/۳ درصد بوده است» (کیهان ، ۳۰ مرداد ـــ ۴ شهریور ۱۳۶۹).

از سوی دیگر رسانه‌های گروهی قوانین خانواده را نیز در رابطه با رشد جمعیت مورد نقد قرار داد:

> داشتن فرزند زیاد به معنای فقر است. تجربه نشان داده است که در مناطق فقیر شهری که جمعیت زیاد است، میزان مرگ‌ومیر بسیار بالاست. تمام قوانین و توصیه‌هایی که مردم را

به نوعی به افزایش جمعیت ترغیب می‌کند، باید متوقف شود. وضعیت بهداشت و اشتغال باید بهبود یابد زیرا این خود راه مؤثری برای کاهش جمعیت است. وزارت‌خانه‌های بهداشت و آموزش و پرورش باید تبلیغاتی را برنامه‌ریزی کنند تا به وسیلهٔ آن مردم به اهمیت کنترل جمعیت واقف شوند. بودجه بیشتری می‌بایست برای امور مربوط به آموزش و پرورش، بهداشت و همچنین اشتغال زنان درنظر گرفته شود (کیهان، ۲۷ شهریور تا ۴ مهر ۱۳۷۰).

جدول شماره ۶/۲ــ افزایش استفاده از راه‌های گوناگون برای جلوگیری از حاملگی بین سال‌های ۱۳۶۸ ــ ۱۳۷۰

	قرص	کاندوم	آی ــ یو ــ دی
۱۳۶۸	۷۶۱۲۳۵۰	۱۵۷۰۷۱۳۶	۹۶۸۰۹
۱۳۷۰	۸۰۷۹۹۳۳	۳۷۹۳۸۳۴۳	۱۳۳۱۲۱
درصد افزایش	۶	۱۴۱	۳۷

منبع: محاسبه شده ا. مقاله روزنامه کیهان ۲۷ شهریور تا ۴ مهر ۱۳۷۰

رسانه‌های گروهی ــ به‌خصوص نشریات مربوط به زنان ــ جلوگیری از حاملگی را تشویق می‌کردند. راه‌های گوناگون برای جلوگیری از حاملگی (قرص، کاندوم، آ ــ یو ــ دی، استریلازاسیون) به طور رایگان در دسترس متقاضیان قرار می‌گرفت. روزنامه کیهان گزارش داد که عمل سقط جنین به طور پنهانی و گسترده انجام می‌گیرد و در مورد خطرات این نوع عمل که در خارج از بیمارستان و بدون حضور متخصصین انجام می‌شود هشدار داد. همان‌طور که در جدول ۶/۲ نشان داده شده است، این روزنامه، همچنین اطلاعاتی دربارهٔ افزایش در استفاده از راه‌های مختلف جلوگیری از حاملگی در بین سال‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۰ ارائه داد و اعلام کرد که ۳۳۰ بیمارستان در اقصی نقاط کشور راه‌های مختلف جلوگیری از حاملگی را به صورت رایگان

ارائه می‌دهند. آمار سالیانه رشد جمعیت نشان می‌دهد که سیاست کنترل جمعیت حکومت موفقیت‌آمیز بوده است. رشد جمعیت سالانه در اواسط دهه ۱۳۵۰ به ۳ درصد رسید. البته این رشد در اواسط دهه ۱۳۶۰ به میزان ۴ درصد بالا رفت ولی در اواسط دهه ۱۳۷۰ به ۱/۵ درصد کاهش پیدا کرد که حتی پایین‌تر از قبل از انقلاب بود (سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۵، ص ۳۳).

اصلاحاتی نیز درباره قوانین ازدواج، طلاق و حضانت فرزندان صورت گرفت. شورایعالی قضایی با اجرای بند تازه‌ای در قوانین ازدواج موافقت کرد و در این بند عنوان کرد که زنان در زمان ازدواج می‌توانند قیودی را تحت عنوان شروط ضمن عقد به سند ازدواج خود اضافه کنند. ضمن این شروط، زنان می‌توانستند حق طلاق، حق منع شوهر از ازدواج مجدد و حضانت فرزندان پسر ــ تاسن‌بلوغ ــ و حضانت فرزندان‌دختر تا زمانی که زن ازدواج مجدد نکرده است را درخواست کنند. مرد دیگر حق مراجعه به دفتر ثبت برای طلاق بدون اطلاع همسرش را نداشته و زن و مرد باید برای طلاق به دادگاه‌های مدنی مراجعه می‌کردند و دفاتر ثبت فقط با اجازهٔ دادگاه مدنی حق ثبت طلاق را داشتند.

علاوه بر این بیوه‌های جنگ و همچنین بیوه‌های دیگر بدون دخالت خویشاوندان شوهر خود حق حضانت فرزندان خود را کسب کردند و دولت موظف شد که حقوق شوهرانشان را به آنان پرداخت کند. این اصلاحات در نتیجه مبارزات زنان فقیرتر که معترض به قوانین سنتی در مورد قیمومیت و حق ولایت بودند، به‌دست آمد.

همچنین (همان‌طور که در فصل هشتم بحث خواهد شد) با همت تنی چند از وکلای زن مانند شیرین عبادی و مهرانگیز کار و حمایت روزنامه‌نگاران زن در بین سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۸ ــ علی‌رغم مواجهه با مخالفت سنت‌گرایان در مجلس ــ ۲۰ قانون مرتبط با اصلاح خانواده در حمایت از زنان تصویب شد. برای مثال در مورد قانون مهر که در سند ازدواج ثبت می‌شود، بعد از مرگ شوهر و یا طلاق، باید میزان مهر ــ با همکاری متخصصان بانک مرکزی ــ به میزان نرخ روز محاسبه شود. همچنین طبق

اصلاحیه قانون طلاق، اگر مردی بخواهد زنش را ناعادلانه طلاق دهد باید به او «اجرت‌المثل» تعلق بگیرد که معادل کمک‌های او در طی سال‌هایی است که با هم زندگی کرده بودند. این عمل مخصوصاً برای زنان فقیرتر ــ که به صورت ناعادلانه توسط شوهرانشان طلاق داده می‌شدند و یا پس از مرگ همسر نیز مجبور به گردن نهادن به قوانین ارث و وراثت می‌شدند ــ مهم به شمار می‌رفت.

در اصلاحات مشابهی به وکلای زن اجازه داده شد تا قوانین خانواده را در دادگاه‌های مدنی به کار بندند. در قانون جدید این چنین آمده است که در هر دادگاه مدنی یک زن که به قوانین آشنایی دارد، باید در دادگاه حاضر و به مسئله طلاق بپردازد (کیهان، پنجم و ۳۰ مهر ۱۳۷۰؛ زن روز، ۲۹ مرداد ۱۳۷۰).

در سال ۱۳۷۶ در یک کنفرانس بین‌المللی دربارهٔ مسائل خاورمیانه، مهرانگیز کار ــ وکیل از تهران در یک میزگرد درباره موقعیت زنان در ایران این‌گونه بحث کرد:

> «بعد از انقلاب، سران مذهبی اصرار بر این داشتند که در قوانین اسلامی یک زن این حق را ندارد که قاضی باشد و زنان قاضی همگی از کار برکنار شدند. در اواسط دهه ۱۳۷۰ ما به پیشرفتی در این زمینه با اجرای مصوباتی مواجه شدیم. اکنون قانونی وجود دارد که به زنان اجازه می‌دهد که به عنوان قاضی عمل کنند، ولی نه قاضی انشاکننده حکم قطعی بدهد. بر طبق این قانون زنان می‌توانند به عنوان محقق قضاوت کنند. آنان می‌توانند برای پرونده مدارک، شواهد و مباحث مربوطه را آماده کنند و به قاضی مرد تحویل دهند تا او تصمیم آخر را بر طبق این تحقیقات بگیرد. با این کار به زنان وکیل اجازه داده شد تا عمدتاً در مورد قوانین خانواده به عنوان قاضی عمل کنند. امروزه در عمل زنان به عنوان عضو شورای قضایی عمل می‌کنند. قابل توجه این است که اکنون روحانیون عنوان می‌کنند که بر طبق ضوابط اخلاقی اسلامی مانعی سد راه زنان

برای قضاوت کامل وجود ندارد. برای بسیاری از زنان این یک قدم مهم رو به جلو است. به همین علت ما احساس می‌کنیم که تغییراتی اساسی جایگزین شده است. برای دستیابی به این روند سخت مبارزه کرده‌ایم تا این اصلاحات را به‌وجود آوریم و سعی ما بر این است که آنها را از دست ندهیم. ما جاپایی دائمی پیدا کرده‌ایم و راه پیشرفت را نیز در روبه‌روی خود می‌بینیم.»

علاوه بر این حکومت اسلامی روابط خارج از چهارچوب ازدواج را به وسیله اصلاحاتی در زمینه صیغه مجاز کرد. رئیس‌جمهور رفسنجانی تأکید کرد که داشتن روابط نامشروع قابل قبول نیست و مجازات آن از صد ضربه شلاق تا سنگسار شدن تا حد مرگ (بستگی به گناه دارد) است. او عنوان کرد که نه تنها صیغه می‌تواند مشکل فساد اخلاقی را در جامعه اسلامی حل کند، بلکه می‌تواند امیال جنسی مرد و زن را نیز برطرف سازد. ایشان همچنین این بحث را عنوان کردند که انجام ازدواج موقت باید بیشتر مورد قبول قرار گیرد و زنان نیز مانند مردان می‌توانند در این مورد پیشقدم شوند و هیچ نیازی به انجام مراسم ازدواج به وسیله یک روحانی و ثبت آن در حضور شاهدان نیست. حتی زن و مرد اگر عربی خواند برایشان مشکل باشد، می‌توانند صیغه را به زبان فارسی جاری کنند. در طی این عقد کلامی که به طور خصوصی منعقد شده است، مرد و زن می‌توانند برای زمان نامحدود با یکدیگر باشند (زن روز، آذر ۱۳۶۹).

در ماه‌های آذر و دی ۱۳۶۹ نشست‌های داغی در رسانه‌های گروهی درباره فواید و مضرات این اصلاحات انجام شد. اکثریت طبقه متوسط سکولار این نوع ازدواج را منفی می‌شمردند ولی برخی گروه‌های دیگر اجتماعی، با تمایلات متفاوت مذهبی این اصلاحات رئیس‌جمهور رفسنجانی را بر رواج بی‌بندوباری به مدل غربی ترجیح می‌دادند. علی‌رغم اقدام اولیه دولت رأی تشویق به انجام ازدواج موقت و اصلاحات رئیس‌جمهور رفسنجانی، این نوع ازدواج حاشیه‌ای باقی ماند زیرا اکثریت مردم آن را

نمی‌پذیرفتند. چراکه زنان باکره نمی‌توانستند بدون درخطر انداختن ازدواج‌های محتمل آینده‌شان، صیغه شوند (حائری، ۱۹۸۹ و ۱۹۹۴).

ارزش‌های فرهنگی موجود در رابطه با ازدواج و بکارت آن قدر ریشه قوی داشت که علی‌رغم قبول احتیاجات جنسی و کم‌اهمیت شمردن مسئله بکارت بسیاری نمی‌توانستند روابط زن و مرد را خارج از چارچوب ازدواج دائم هضم کنند. البته مهمترین تأثیر این اصلاحات، راه‌حلی برای تعدادی از زنان بود تا بتوانند آزادانه رفت‌وآمد و شغل خود را انتخاب کنند. لیلا توضیح می‌دهد:

«بعد از متارکه با شوهر اولم، تصمیم به راه‌اندازی یک مؤسسه در رابطه با روابط عمومی و ارتباط جمعی برای نشر یک مجلهٔ هنر و ادبیات کردم. ولی این کار ممکن نبود زیرا من یک زن مطلقه بودم و با دو بچه و بدون همسر زندگی می‌کردم. در همین اوضاع و احوال یکی از همکاران مرد به من علاقه‌مند شد. ما می‌خواستیم که با هم معاشرت کنیم و با هم کار کنیم. نمی‌خواستم که بلافاصله با او ازدواج کنم بلکه می‌خواستم او را بهتر بشناسم. بنابراین به او پیشنهاد ازدواج موقت را برای یکسال دادم. همهٔ اطرافیان ما ناراضی بودند. آنان فکر می‌کردند که این باعث ننگ من است. ولی این تنها راهی بود تا بتوانم بدون مزاحمت همسایگان و همکارانم کار کنم.»

اصلاحات در سیستم آموزش و پرورش

همان‌طور که در فصل پنجم اشاره شد، در سال ۱۳۵۹ تمام مؤسسه‌های عالی و آموزشی بسته شد. در سال ۱۳۶۳، تحت شعار «تزکیه بالاتر از تعلم است» این سازمان‌ها بازگشایی شدند. در حالی که تغییرات وسیع انجام شده بود. این تغییرات که شامل معیار عمومی برای تمام متقاضیان تحصیل می‌شد عبارت بودند از: اعتقاد به هر دینی که بنابر قانون اساسی شناخته شده بود و رابطه نداشتن با احزاب سیاسی مخالف حکومت و یا گروه‌هایی که کفر

محسوب می‌شدند. متقاضیان مرد نیز با شرایط بسیار سخت نظام وظیفه مواجه بودند (مجاب، ۱۹۸۷، ص ۶). هدف ایجاد نسلی مذهبی بود (هیگینز و شعار غفاری، ۱۹۹۴، ص ۴۰ ــ ۳۶؛ متینی، ۱۹۸۹؛ ایران آلماناک، شماره ۶، سال ۱۹۸۶).

اما معیارها برای متقاضیان زن مبنای ایدئولوژی جنسیتی داشت. زنان اجازه ورود به چند رشته درسی را نداشتند. برای مثال ۶۴ درصد مؤسسات آموزشی، زنان را در رشته‌های ریاضی و علوم فنی ثبت‌نام نمی‌کردند. ۱۷ درصد از آنها اجازه ورود زنان را به برخی رشته‌های علوم کاربردی (مانند علوم دامپزشکی، جانورشناسی، کشاورزی، کنترل امراض و منابع طبیعی) نمی‌دادند و برعکس بعضی از علوم مانند مامایی، بهداشت خانواده، خیاطی و بعضی از رشته‌های مربوط به هنر و طراحی، مختص زنان بود. در سطوح دیگر بالاترین حد برای متقاضیان زن بین ۲۵ تا ۵۰ درصد اختصاص یافته بود (مجاب، ۱۹۸۷، ص ۷). بالاخره در سال ۱۳۶۴ مجلس لایحه‌ای را تصویب کرد و زنانی که متأهل نبودند را برای تحصیل در خارج از کشور منع کرد. این که زنان ممکن است تحت تأثیر فرهنگ و ارزش‌های غرب قرار گیرند، فلسفه تصویب این قانون بود.

جدول شماره ۶/۳ ــ درصد باسوادان برحسب جنسیت در نواحی شهری و روستایی سال‌های ۱۳۵۵ ــ ۱۳۷۵

سال	مناطق شهری			مناطق روستایی			کل مناطق		
	جمع	زن	مرد	جمع	زن	مرد	جمع	زن	مرد
۱۳۵۵	۶۵	۵۶	۷۴	۳۰	۱۷	۴۴	۴۷	۳۵	۵۹
۱۳۶۵	۷۳	۶۵	۸۰	۴۸	۳۶	۶۰	۶۲	۵۲	۷۱
۱۳۷۵	—	—	—	—	—	—	۷۹	۷۴	۸۵

منبع: استخراج و محاسبه شده از سالنامه آماری کشور ۱۳۶۹ ص ۱۱۳ و ۱۳۷۵ ص ۵۱۵

در نیمه دوم دهـه ۱۳۶۰ و در ۱۳۷۰ سیستم آموزشی تغییر کرد و اجازه ورود زنان در زمینه‌های درسی که قبلاً در آن سخت‌گیری می‌شد، داده شد. همان‌طور که در جدول ۶/۳ نشان داده شده است، هرچند هنوز میزان سواد زنان از مردان کمتر بود ولی این فاصله در حال کم شدن ـ به‌خصوص در مناطق شهری و در مقایسه با زمان قبل از انقلاب ـ بود. تحلیل در زمینه تحصیلات زنان در جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که هم در مناطق شهری و هم در مناطق روستایی در تمام سطوح تحصیلی به غیر از دوره راهنمایی (جدول ۶/۴) پیشرفت‌هایی دیده می‌شود. تمام این‌ها علی‌رغم وجود محدودیت‌های ایدئولوژی جنسیتی و مقصود اولیه یعنی منزوی کردن زنان در خانه صورت گرفت. البته درصد افزایش در امر تحصیل زنان ـ در مناطق شهری و روستایی ـ یکسان نبود.

زمانی که نگارنده با چند تن از زنان روستایی در شرق و شمال ایران مصاحبه داشت، دریافت که در مناطق فقیرنشین شرق کشور تعداد کمی از دختران به مدرسه می‌رفتند ولی در مقایسه، با مناطق مرفه‌تر شمال کشور اکثریت دختران در کنار پسران به مدرسه می‌رفتند. این نشان‌دهنده تغییر موضع دولت در دهه ۱۳۷۰ بود، زیرا تفکیک جنسیتی در زمینه آموزشی، دختران را از رفتن به مدرسه در مناطق روستایی منع می‌کرد با این وجود همان‌طور که از تحلیل‌های هیگینز و شعار غفاری در مورد تحصیل زنان در قسمت‌های فقیرنشین و مناطق غیرفارسی زبان کشور نشان داده شده است، سطح آموزش ـ مخصوصاً برای زنان ـ اصولاً پایین بود. ولی در این تحلیل نیز فاصله موجود در حال کم شدن بود (هیگینز و شعار غفاری، ۱۹۹۴).

جدول شماره ۶/۴ ــ درصد آموزش دختران در سال‌های ۱۳۵۵ ــ ۱۳۷۵

سطح سواد	مناطق شهری			مناطق روستایی			کل مناطق		
	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵
دبستان	۴۰	۴۵	۴۵	۲۷	۳۹	۴۸	۳۵	۴۳	۴۶
راهنمایی	۵۰	۴۳	۴۱	۲۶	۳۰	۳۵	۴۳	۳۸	۳۹
دبیرستان	۳۷	۴۳	۴۶	۱۹	۲۴	۳۰	۳۵	۴۰	۴۴
دانشگاه	۲۷	۲۹	۳۴	۱۵	۱۴	۱۹	۲۶	۲۸	۳۳
جمع	۳۸	۴۳	۴۵	۲۶	۳۶	۴۵	۳۵	۴۰	۴۵

منبع: استخراج و محاسبه شده از سالنامه آماری کشور ۱۳۶۰ ص ۱۱۳،
۱۳۶۸ ص ۱۰۸ و ۱۳۷۵ ص ۵۱۶

در تحلیل تفکیک جنسیتی، نگارنده مقایسه‌ای را در رابطه با تعداد زنان و مردان در رشته‌های مختلف درسی (پزشکی، علوم انسانی، علوم فنی، مهندسی، کشاورزی، هنر و آرشیتکتی) درسال‌های تحصیلی ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ انجام داد. این تحلیل نشان می‌دهد که در رشته پزشکی (جدول ۶/۵) تعداد زنان بیشتر از مردان بوده است. البته در رشته‌های دیگر که حق تقدم با مردان بود این مورد نتیجه‌ای معکوس داشت زیرا این رشته‌ها برای زنان مناسب دیده نمی‌شد؛ هرچند که این فاصله نیز در حال کم شدن بود. در این میان تأسیس دانشگاه الزهرا نقش مهمی را ایفا می‌کرد. کارشناسان آموزشی از ایدئولوژی تفکیک جنسیتی استفاده کرده و فرصت‌هایی را برای زنان دانشجو در رشته‌های مختلف ایجاد کردند. فاطمه یکی از رؤسای رشته‌های فنی دانشگاه توضیح می‌دهد:

«دانشگاه الزهرا تنها دانشگاه مختص دختران و زنان در ایران، تحصیل در بسیاری از رشته‌ها (شیمی، فیزیک، داروسازی، دندانسازی و بیولوژی) برای زنان فراهم کرده و همچنین در

رشته‌های دیگر نیز باعث افزایش تعداد دانشجویان زن شده است؛ چرا که در دانشگاه‌های دیگر ورود به بسیاری از این رشته‌ها برای زنان ممنوع است و یا ارجحیت را به مردان دانشجو می‌دهند. حتی در دفترچه‌های امتحان ورودی دانشگاه‌ها این موضوع به وضوح آمده است. این باعث می‌شود که درهای بسیاری در زمینه‌های تحصیلی و اشتغال برای زنان بسته شود.»

جدول شماره ۶/۵ــ درصد زنان دانشجو در رشته‌های مختلف در سال‌های تحصیلی ۱۳۷۲ ــ ۱۳۷۱ و ۱۳۷۶ ــ ۱۳۷۵

	فوق دیپلم	لیسانس	فوق لیسانس	دکترا
۱۳۷۲ ــ ۱۳۷۱				
پزشکی	۵۱	۷۱	۵۵	۴۰
انسان‌شناسی	۱۲	۳۲	۱۵	۱۳
علوم	۲۰	۳۸	۱۹	۲۲
فنی و مهندسی	۳	۷	۴	۴
کشاورزی	۱	۳	۳	۸
هنر و آرشیتکت	۴۷	۴۵	۲۰	۷
۱۳۷۶ ــ ۱۳۷۵				
پزشکی	۶۷	۶۶	۴۹	۴۵
انسان‌شناسی	۴۱	۴۰	۱۹	۱۷
علوم	۲۷	۴۵	۲۴	۱۸
فنی و مهندسی	۷	۱۴	۵	۵
کشاورزی	۲۱	۲۹	۳	۷
هنر و آرشیتکت	۷۴	۴۹	۲۲	۲۹

منبع: استخراج و محاسبه شده از سالنامه آماری کشور ۱۳۷۲ ص ۲ ــ ۴۷۱ و ۱۳۷۵ ص ۵۵۸

از طرف دیگر مقرراتی که زنان را در تحصیل در رشته‌های کشاورزی (کیهان، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۸) و حقوق (کیهان، ۵ مهر ۱۳۷۰) منع می‌کرد، اصلاح شد و بدین وسیله فرصت‌هایی بیشتر برای زنان در این زمینه‌ها ایجاد شد. بنابر اعلام وزارت آموزش عالی، ۵۲ درصد از دانشجویانی که در امتحان ورودی دانشگاه در مهر ۱۳۷۷ برای سال تحصیلی ۷۸ ــ ۱۳۷۷ قبول شدند، زن بودند.

این اصلاحات در نتیجه فشاری بود که از جذب زنان شاغل در بازار کار به دولت وارد می‌شد و این عمل علی‌رغم ایدئولوژی جنسیتی صورت گرفت. برای مثال، در سال ۱۳۶۹، زنان مذهبی به قوانین آموزشی سال ۱۳۶۴ که زنان مجرد را از تحصیل در خارج محروم کرده بود اعتراض کردند. آنان اعلام کردند که از حکومت اسلامی حمایت می‌کنند و انتظار دارند که رژیم اسلامی منافع طبقاتی و جنسیتی آنان را زیرپا نگذارد. گروهی از این زنان در نامه‌ای به روزنامه کیهان این‌طور عنوان کردند:

> «این قانون در مورد زنان طبقه مستضعف و معتقد ــ که به کمک مالی دولت متکی هستند ــ تبعیض روا می‌دارد. علی‌رغم وجود این قانون زنانی که ازنظر مالی تأمین هستند، می‌توانند برای تحصیل به خارج بروند و تحصیلات خود را ادامه دهند؛ البته این قانون نشانگر تبعیض جنسیتی نیز هست زیرا چگونه است که این قانون برای زنان مجرد وضع شده است و نه برای مردان مجرد؟ ما به اهمیت امر ازدواج واقف هستیم و به همین علت از مجلس تقاضا کردیم که اصلاحاتی را صورت دهد و بدین وسیله به زنان بالای ۲۸ سال که دارای سابقه رفتار حسنه هستند اجازه دهند که برای ادامه تحصیل به خارج بروند.» (کیهان، اول آذر ۱۳۶۹)

در دهه ۱۳۶۰، ورزش زنان به دلیل سیاست تفکیک جنسیتی فشارهای بسیاری را تحمل کرد. در دهه ۱۳۷۰، زمین‌های ورزشی مختص زنان در رشته‌های شنا، تنیس روی میز، اسب‌دوانی، اسکی، تیراندازی و شطرنج

ایجاد شد. حکومت همچنین به زنان اجازه داد که در مسابقات جهانی برخی از رشته‌های ورزشی آبی مانند کایاک شرکت کنند. این ورزش‌ها حجاب زنان را خدشه‌دار نمی‌کرد (گاردین، اول نوامبر ۱۹۹۵).

واکنش بین مسائل ایدئولوژیکی و شرایط مادی باعث تغییر در آگاهی جنسیتی زنان و طرز برخورد با مسائل آموزشی زنان شد. بسیاری از خانواده‌ها تحصیلات بالا را برای زنان (مانند مردان) موهبتی ارزشمند می‌شمردند. آیندهٔ درخشان بستگی به تحصیلات بالا داشت. ایدهٔ «ازدواج بعد از تحصیل، کار بعد از تحصیل و استقلال بعد از تحصیل» سرلوحهٔ زندگی بسیاری از زنان جوان شد. البته بسیاری از فارغ‌التحصیلان زن به نیروی کار ملحق نمی‌شدند زیرا حق تقدم اول با ازدواج و بچه‌دار شدن بود. به همین دلایل عقیده بسیاری از زنان این بود که «اگر ازدواج نکنم می‌توانم کار کنم» (فرهادپور، ۱۳۷۸). این مسئله در آمارها نیز در مورد سن ازدواج، آشکار می‌شود. هرچند سن رسمی ازدواج برای دختران ۹ سال بود ولی در عمل میانگین سن ازدواج در هر دو مناطق شهری و روستایی ۲۲ سال را نشان می‌دهد (سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۵، ص ۶۲). به گفته مهرانگیز کار «قانون شریعت با قانون مدنی در مغایرت بود.» برای مثال بنابه قانون شریعت دختران ۹ ساله می‌توانند ازدواج کنند و بنابه قانون حاکم در آموزش و پرورش تمام کودکانی که به سن ۷ سال رسیده‌اند باید به مدرسه بروند و اگر غیر از این عمل شود والدین آنان به اتهام درنظر نگرفتن قانون تحصیلات اجباری تنبیه می‌شوند. همچنین بر روال معمول دختر ۹ ساله هنوز کودک به شمار می‌رفت. این مسئله یکی از مغایرت‌های موجود را نشان می‌داد که تمام زنان بدون درنظر گرفتن طبقه و سطح اعتقادی‌شان متحد شدند تا حکومت را برای اجرای اصلاحات تحت فشار بگذارند» (مهرانگیز کار، ۱۳۷۶).

مناسبات پدرسالاری و اشتغال زنان

تغییرات اتخاذشده اولیه که تأکیدی بود در روابط پدرسالاری در قلمرو خصوصی و عمومی زندگی، زنان را در درون خانه منزوی ساخته بود و

همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد، دولت مجبور به تغییر موضع خود و اصلاح قوانین و مقررات شد. همان‌طور که در فصل‌های پیشین نیز بحث شد بنابه تحلیل «کاندیوتی» (۱۹۹۱، ص ۵ ـ ۳۱) مشخصه‌هایی مردسالاری کلاسیک در دهه ۱۳۶۰ متداول‌تر و ایدئولوژی «پدربومی» و «اقتدار مرد ارشد خانواده» قوی‌تر شد. حتی در مناطق مرفه شهری ـ مانند تهران ـ مشکلات اقتصادی، بسیاری از خانواده‌های جوان را مجبور ساخت تا کانون هسته‌ای خود را رها و با خانواده‌هایشان زندگی کند. آذر معلم مدرسه توضیح می‌دهد:

«ما با فامیل شوهرم زندگی می‌کردیم زیرا اولاً توانایی مالی داشتن مسکن مستقل را نداشتیم ثانیاً شوهرم بیشتر اوقات خارج از تهران کار می‌کرد و این مسئله از نظر خانواده درست به نظر نمی‌رسد که تنها زندگی کنم. آنان خانواده‌ای مذهبی هستند و دوست ندارند که من خارج از خانه کار کنم ولی چاره دیگری نیست زیرا به درآمد من احتیاج داریم. برای جبران این مسئله من باید بیشتر کارهای خانه را انجام دهم. برادرشوهرم و خانواده‌اش هم در همان خانه با ما زندگی می‌کنند. من و زن برادرشوهرم کارهای خانه را با هم انجام می‌دهیم. او بعضی اوقات در امور مربوط به پسرم به من کمک می‌کند، مثلاً اگر من نتوانم پسرم را از مدرسه به خانه بیاورم و یا به مدرسه ببرم او این کار را انجام می‌دهد. در نتیجه من مجبور می‌شوم بیشتر کارهای سه خانوار را انجام دهم.»

از طرف دیگر ارزش‌های فرهنگی موجود در امر ازدواج و قبول پرداخت مهر و نفقه تا این حد افزایش پیدا کرد که قبول این عمل سرمنشأ حیثیت شناخته شد و سرباز زدن از آن لکه‌دار کردن حیثیت خانوادگی شمرده می‌شد. مینو توضیح می‌دهد:

«من در لندن دانشجو بودم و با نامزدم زندگی می‌کردم. وقتی که به تهران برگشتیم خانواده به ما فشار آوردند که باید ازدواج

کنیم. در مراسم ازدواج خانواده‌هایمان بر سر میزان مهریه مدت‌ها با هم بحث کردند و بالاخره به توافق رسیدند. من باید زیر بار این عمل می‌رفتم، زیرا از نظر آنان من تا به حال حیثیت خانواده را به وسیله از دست دادن بکارتم لکه‌دار کرده بودم و باید جبران می‌کردم. مادرم می‌خواست بدین وسیله آبروی از دست رفته را بازگرداند و بالاخره وقتی موفق شد که فامیل شوهرم را در رابطه با میزان مهریه به اندازهٔ مهریه خواهرشوهرم که چند ماه پیش ازدواج کرده بود، متقاعد کند، از این موفقیت بسیار خوشحال شد.»

در مناطق روستایی، مخصوصاً در خانواده‌های فقیرتر زنان مجبور بودند تا با مردان مسن‌تر از خودشان برای نجات از فقر موجود ازدواج کنند. زهرا زن جوان قالی‌باف و کشاورز توضیح می‌دهد:

«خانواده من که در ده بغلی زندگی می‌کنند بسیار فقیر هستند. آنان زمینی از خود ندارند و به عنوان کارگر مزرعه کار می‌کنند. سه سال پیش آنان مرا به عقد مرد ۷۰ ساله‌ای درآوردند زیرا آنان دیگر قادر نبودند که خرجی مرا نیز بدهند. شوهرم صاحب ملک است. من برای او پسری به دنیا آوردم. او شش فرزند بزرگ هم از ازدواج قبلی‌اش دارد. دختر او مریم از من بزرگتر است ولی او هنوز مایل به داشتن فرزند بیشتر است.»

ازدواج‌های فامیلی نیز بیشتر متداول شد. به این ترتیب که جداسازی جنسی در اماکن عمومی به موقعیتی انجامید که گردهمایی‌ها و مهمانی‌های غیرفامیلی دیگر وجود نداشت. جایگاه‌های جدا در اماکن عمومی مانند سینماها، تئاترها و تالارها تعبیه شده بود. فقط آنانی که با هم ازدواج کرده بودند اجازه داشتند که در رستوران‌ها، خیابان‌ها، پارک‌ها، کوه و اماکن عمومی دیگر با هم بنشینند. رفت‌وآمد مردم به طور شدید به وسیله نیروهای امنیتی ارزیابی می‌شد. درجهٔ تنبیه برای ناسازگاران از زندان تا هشتاد ضربه شلاق و یا هشدارهای جدی فرق می‌کرد. در نتیجه، گردهمایی‌های فامیلی

تنها سرگرمی مردم شد. این موقعیت باعث شد تا مرد و زن برای شناخت یکدیگر نتوانند با هم ملاقات کنند.

از طرف دیگر، در خانواده‌ها اگر زنی ازدواج نکرده بود و فرزندی نداشت، از آنان انتظار می‌رفت که از فامیل‌های مسن خود نگهداری کنند. شهین ۴۰ ساله کارمند اداره توضیح می‌دهد:

«بعد از طلاق به‌خصوص برای این که من فرزندی نداشتم، تمام فامیلم از من انتظار داشتند که از پدر و مادر بیمارم نگهداری کنم. به جای این که تحصیلاتم را ادامه و دنبال شغل مناسبی باشم. در نتیجه سال‌ها من از پدر و مادر بیمارم نگهداری کردم. از زمانی که مادرم فوت کرد من از پدرم مواظبت می‌کنم. در دو سال اخیر توانستم در شرکت برادرم به صورت نیمه‌وقت مشغول به کار شوم. صبح‌ها ساعت ۷ از خواب بیدار می‌شوم، صبحانه برای پدرم درست می‌کنم، داروهایش را می‌دهم، خانه را تمیز می‌کنم، ظرف‌ها را می‌شویم، خرید را انجام می‌دهم و غذا را آماده می‌کنم. بعد از ناهار داروهای پدرم را می‌دهم و او را برای خواب بعدازظهر آماده می‌کنم و سپس به سرکار می‌روم. سرکار مسئولیت‌های زیادی دارم. کارهای اداری، منشی‌گری و جواب دادن به تلفن به عهده من است. همچنین کارهای مربوط به اپراتوری کامپیوتر، طراحی، حسابداری و کتابداری را نیز انجام می‌دهم. همه از من انتظار دارند که بیشتر کار کنم زیرا فرزندی ندارم. گویا آنان فراموش کردند که نگهداری از یک پیرمرد بیمار مانند نگهداری از یک بچه است. بعضی اوقات مجبور هستم تا روزهای جمعه و تعطیل هم کار کنم. من بیشتر از برادرم که مدیرعامل شرکت است کار می‌کنم. احساس می‌کنم که اگر زن نبودم و مسئولیت نگهداری از خانواده‌ام را هم نداشتم، حتماً مدیرعامل می‌شدم.»

زن متأهل حیثیت و اعتبار اجتماعی داشت ولی زن مجرد هیچ کدام را نداشت. بکارت زن مهم‌ترین فاکتور برای حیثیت شوهر و خانواده به شمار می‌رفت. ملیحه توضیح می‌دهد که چگونه این ارزش‌ها زنان را مجبور می‌کند تا فرزندانشان را فدای حیثیت خانوادگی کنند:

«زمانی که شانزده ساله بودم ازدواج کردم و صاحب پسری شدم. بعد از چند سال شوهرم مرا طلاق داد تا با زنی دیگر ازدواج کند. زندگی مانند جهنم بود زیرا من یک زن مطلقه با یک فرزند بودم که تنها زندگی می‌کردم. تا زمانی که با شوهر کنونی‌ام آشنا شدم. او هم مطلقه بود و از همسر اولش پسری داشت. به نظر می‌رسید که باید رابطه متعادلی باشد ولی نبود و نیست! وقتی ما تصمیم به ازدواج گرفتیم، شوهرم گفت که اگر آنان بفهمند که باکره نبودم و ازدواج کردم و طلاق گرفته‌ام و پسری نیز دارم، حیثیت خانوادگی‌اش ممکن است به خطر بیفتد. من چاره‌ای نداشتم جز این که این حقیقت را کتمان کنم و پسرم را به مادرم بسپارم. از آن موقع تاکنون نزد فامیل شوهرم وانمود کرده‌ام که او برادر کوچکتر من است. ولی شوهرم این مشکل را ندارد او مرتباً پسرش را که نزد مادرش زندگی می‌کند، ملاقات می‌کند و مجبور نیست که در مورد او دروغ بگوید.»

دولت برخی از قوانین را اصلاح کرد، ولی سلطه مردسالاری همچنان ادامه داشت زیرا از طرفی حیثیت خانوادگی و حیثیت اجتماعی ارتباط مستقیم با هم داشتند و از طرف دیگر خانواده و جامعه، زنان را مسئول حفظ این حیثیت می‌دانستند. در نتیجه اگر همکاری زنان در بازار کار سلطه مردسالاری را در حیطه خانواده خدشه‌دار می‌کرد، حکومت می‌بایست روند مردسالاری را تضمین می‌کرد. شعارهای روی دیوارها و خارج از محل کار بدین‌گونه حکایت می‌کرد: «خواهر حجاب تو کوبنده‌تر از خون من است» (با امضای شهدای جنگ ایران و عراق)، «زنان بی‌حجاب خود را در معرض

نگاه مردان دیگر قرار می‌دهند»، «بی‌حجابی زن از بی‌غیرتی شوهر اوست» (معیار، شماره چهار، ۱۳۷۴). همچنین همان‌طور که قبلاً بحث شد، زنان در مقابل فشارهای اقتصادی واکنش نشان دادند و به دنبال تغییر موضع دولت فرصت‌های بهتری برای زنان ایجاد شد تا به بازار کار راه یابند. هر چند مقام مؤثر آنان در زمینه درآمد خانواده همچنان ناشناخته باقی ماند.

نقش‌های جنسیتی در قلمرو خانه

همان‌طور که در فصل ششم توضیح داده شد، با به کار گرفته شدن مفهوم مهر و نفقه جایگاه زن در خانه و اجرای وظایف خانه‌داری، توجیه می‌شد. در اثر فشار اقتصادی زنان به بازار کار روی آوردند ولی فشار ایدئولوژی زن و خانواده آنان را در موقعیت نامساعد شغلی قرار می‌داد. مریم، معلم و مادر چهار فرزند توضیح می‌دهد:

«بسیار سخت بود. همزمان، هم معلم دبستان بودم و هم به تنهایی مسئول کارهای خانه و بچه‌داری؛ زیرا شوهرم هیچگاه در امور خانه و بچه‌ها کمک نمی‌کرد. صبح‌ها من باید با عجله بچه‌ها را به خانه مادرم می‌بردم و بعد به سرکار می‌رفتم. بعد از اتمام کار باید خرید می‌کردم و بچه‌ها را از خانه مادرم برمی‌داشتم و به خانه می‌رفتم. غذا می‌پختم و خانه را تمیز و شست‌وشو می‌کردم و به بچه‌هایم نیز در درس‌هایشان کمک می‌کردم. همیشه خسته بودم. چون معلم ورزش دبستان بودم همه انتظار داشتند که همیشه شاد و سرحال باشم ولی این‌طور نبود. بعضی از مدیران زن مدرسه دلسوز بودند و مراعات مرا می‌کردند ولی بیشتر مدیران مرد این‌طور نبودند. در نتیجه بیشتر اوقات به من تنزل رتبه می‌دادند و این بدان معنا بود که می‌بایست به مناطق محروم و با امکانات کمتر منتقل شوم. در حالی که به همکاران مرد ارتقای درجه داده می‌شد و به مناطق متوسط با امکانات بیشتر منتقل می‌شدند.»

به علاوه تحت تأثیر ایدئولوژی نهاد ازدواج ازجمله مفهوم مهر و نفقه، مسئولیت کارهای خانه فقط به عهده زنان بود. تأکید بر قراردادن جایگاه زن در خانه، بدان معنا بود که تنها کار خانه که به عهده مردان قرار می‌گرفت، خرید کردن بود که البته بعضی آن را کار بیرون از خانه می‌شمردند و نیز حمل اشیای سنگین که خود کاری مردانه به شمار می‌رفت. مهین ۳۳ ساله معلم مهدکودک می‌گوید:

«من تمام کارهای خانه را انجام می‌دهم و تنها کاری که شوهرم مایل به انجام آن است، خرید کردن و حمل کپسول‌های گاز از یک طبقه به طبقه دیگر است.»

این خود به دلیل فرآیند پروسه یادگیری و جامعه‌پذیری است که ریشه‌های جنسیتی دارد. اکثریت مردان تا قبل از ازدواج با خانواده‌شان زندگی می‌کردند که اصولاً کارهای خانه به عهده زن یا مادر خانه بود. فتانه ۳۷ ساله و معلم مهدکودک می‌گوید:

«من و همسر و فرزندانم با خانواده‌ام که صاحبخانه‌مان هستند، زندگی می‌کنیم. خواهرم نیز با ما زندگی می‌کند. مادرم تمام کارهای خانه را انجام می‌دهد. من و خواهرم نیز وقتی که از سرکار برمی‌گردیم به او کمک می‌کنیم. شوهر و پدرم در خانه هیچ کاری انجام نمی‌دهند و اگر هم بخواهند کاری انجام دهند مسلماً غلط انجام می‌شود. کار خانه، کار مردان نیست. آنان کار خانه بلد نیستند و زنان باید به‌این احترام بگذارند. من به دخترم انجام کارهای خانه را یاد می‌دهم ولی به پسرم نه.»

نگرش به کارهای خانه برحسب برآورده شدن امکانات برای زنان و تعهدات مذهبی آنان، فرق می‌کرد. هرچه زنان فقیرتر و مذهبی‌تر بودند، سخت‌تر کار می‌کردند و ساعات کاری‌شان بیشتر بود. در مناطق روستایی کار زنان در محدوده خانه متمرکز است و تمایز بسیار کمی مابین کار تولیدی ــ محصولاتی که برای فروش به بازار می‌رفت ــ و کار خانه ــ محصولاتی که در خانه مورد استفاده قرار می‌گرفت ــ قائل می‌شدند. زنان هم درگیر کار

تولیدی هستند و هم کار خانه ولی مردان فقط درگیر کار تولیدی هستند. وقتی که نگارنده از «عمه خانم» کارگر کشاورزی و فرش‌باف ــ ۵۷ ساله ــ سئوالی را در رابطه با کار مردان در خانه مطرح کرده بود، او صدایش را پایین آورده و درگوشی گفت:

> «این درست نیست، کار خانه مخصوص زنان است. این ننگ است اگر مردان کار خانه انجام دهند. فقط اگر موقعی اشکالی در کارهای برقی و یا لوله‌های آب خانه پیش آمد، این کار را مرد می‌تواند انجام دهد.»

از گروهی از زنان در کارخانه روغن نباتی سئوالاتی در این زمینه پرسیده شد و همگی متفق‌القول بودند که دختران و یا عروس‌هایشان کارهای خانه را انجام می‌دهند ولی نه پسر و داماد و شوهرانشان. آنان همگی بر این اعتقاد بودند که کار خانه برای مردان ننگ‌آور است. حتی اگر آنان بیکار و در خانه باشند و زنان و دخترانشان بیرون از خانه در کارخانه‌ها مشغول کار باشند. مسئله ماندن مرد در خانه و رفتن زن به سر کار، به اندازه‌ای ننگین بود که حتی زنان داوطلبانه از مدیریت کارخانه درخواست می‌کردند که آنان را از کار برکنار و شوهرانشان را استخدام کنند. از طرف دیگر زنانی که امکان دستیابی به امکانات بیشتری را داشتند و کمتر اوقاتشان را صرف کارهای خانه می‌کردند نیز بر طبق این ایدئولوژی مسئولیت کارهای خانه با آنان بود. ناهید معاون فنی یک شرکت الکتریکی ۳۳ ساله توضیح می‌دهد:

> «من کارگری در خانه دارم که کارهای خانه را انجام می‌دهد. ولی اگر به دلیلی در دسترس نباشد، تمام کارهای خانه را خودم انجام می‌دهم. علتش این است که شوهرم بلد نیست این کارها را انجام دهد.»

جدول شماره ۶/۶ ـ میانگین کار زنان در مناطق شهری و روستایی ۱۳۷۰

نوع کار	روستایی		شهری	
	متأهل	مجرد	متأهل	مجرد
بدون مزد	۱۲	۱۲	—	—
با مزد	—	—	۸	۱۲
خانه‌داری	۴	۴	۴	—
خرید	—	—	۳	—
کمک به کارهای درسی فرزندان	—	—	۲	—
جمع	۱۶	۱۶	۱۷	۱۲

منبع: محاسبه شده از اطلاعات ۷۶ مصاحبه در کشور ۱۳۷۰

کارهای خانه برای استاندارد زندگی همه خانواده‌ها بسیار مهم به شمار می‌رود. مردان و فرزندان، به زنان که کارهای خانه را برای آنان انجام می‌دهند، وابسته هستند و از آن استفاده می‌کنند. این تقسیم کار بدون درنظر گرفتن دستیابی به امکانات، ساعات کاری آنان را افزایش می‌دهد. بیشتر زنان ۴ ساعت کار خانه می‌کنند، به اضافه این‌که ۱۲ ساعت هم در بیرون از خانه کار می‌کنند. فقط اقلیت زنان شهری که مجرد مانده‌اند و فرزندی هم ندارند، روی کارشان تمرکز دارند و توانسته‌اند از کار خانه فرار کنند.

اجازه مردان

علی‌رغم اصلاحات، بنابر آیین سنتی زنان می‌بایست از شوهر و یا رئیس (مرد) خانواده اجازه بگیرند تا بتوانند دنبال شغل باشند و بیرون از خانه کار کنند. این اجازه بسیار ضروری است. تمام زنانی که نگارنده با آنان مصاحبه کرده، باید چنین اجازه‌ای را در رابطه با کار کردن بیرون از خانه، دارا باشند. اکثریت زنان مصاحبه‌شونده به این موضوع اشاره کردند که از دقیقه‌ای که

شوهرانشان آنان را از ادامه کار بازدارند، از شغلشان دست می‌کشند. این اطاعت نه تنها به علت وجود قوانین، بلکه به علت ایدئولوژی حاکم هم بود. در اکثر موارد، شوهران اجازه کار به همسرانشان را می‌دهند ولی عمدتاً به این علت است که درآمد آنان برای بقای خانواده بسیار ضروری است.

البته رسوم طبقات اجتماعی و مذهبی نقش مهمی را در ارتباط با این مواضع ایفا می‌کنند. برای مثال، در طبقه کارگر با تمایلات بالای مذهبی به دلیل فقر، خانواده به درآمد زنان احتیاج دارد. تحت این شرایط و علی‌رغم ایدئولوژی موجود، مردان و زنان این خانواده‌ها قبول می‌کنند که زن بیرون از خانه کار کند. در نتیجه، اجازه مرد فقط تشریفاتی است. وقتی که نگارنده با چند کارگر کشاورز و بافنده فرش مصاحبه‌ای در رابطه با اجازه شوهر با کار کردنشان داشت، آنان ابتدا مرا طوری نگاه کردند که گویا درباره مسئله عجیبی سئوال کرده‌ام و بعد با خنده جواب دادند که آنان مجبورند اجازه دهند زیرا چاره دیگری ندارند.

در مقابل زنان طبقه متوسط با میزان عقاید مذهبی بالاتر در این مورد از تحت تمکین بودن مردان بیشتر رنج می‌بردند. آنان می‌بایست با گستردگی بیشتری به فرهنگ‌های مربوط به ایدئولوژی جنسیتی عمل می‌کردند. اگر زنی مجبور بود بیرون از خانه کار کند، تحت فشارهای بسیاری قرار می‌گرفت. مریم ــ پرستار توضیح می‌دهد:

> «من بدون اجازه شوهرم کار نمی‌کنم. خانم خانه و آقای بیرون بودن، مقوله متفاوتی است. مثل این است که انسان بخواهد دو دنیای متضاد را اداره کند و آن دو را هماهنگ نگاه دارد. ولی چاره‌ای نداریم حقوق من برای بقای زندگی بسیار ضروری است.»

مریم ــ معلم احساس مشابهی دارد:

> «ما یک خانواده مذهبی هستیم. در خانواده‌های مذهبی زنان نباید بیرون از خانه کار کنند، ولی ما چاره‌ای نداریم. من باید بیرون از خانه کار کنم تا خرج خانه درآید. من فرصت خوبی

داشتم تا در بانک کار کنم، ولی برادرم به من اجازه نداد. او گفت که باعث ننگ اوست اگر من کار کنم مخصوصاً در همان محلی که او کار می‌کند. من معلم شدم. وقتی ازدواج کردم باز هم داستان تکرار شد، شوهرم نمی‌خواست که من بیرون از خانه کار کنم ولی به علت مشکلات مالی او موافقت کرد و من به کارم به عنوان معلم ورزش ادامه دادم. هرچند او به من اجازه نمی‌داد که روزهای جمعه برای مسابقه بروم. همچنین با رفتن من به مدارس پسرانه مخالف بود. در نتیجه، من از دریافت اضافه‌کاری و پاداش و هر فرصتی برای ارتقای رتبه محروم شدم. بیشتر زنان‌معلم با این مشکلات مواجه هستند. درحالی که معلمان مرد هیچکدام از این مشکلات را در سر راه پیشرفت کارشان ندارند.»

از طرف دیگر زنانی که خودشان را جزو طبقه متوسط غیرسنتی می‌دانستند تحت فشار کمتری از طرف شوهر و خانواده بودند و با توجه به این که آنان دسترسی بهتری به امکانات داشتند، مسئله اجازه شوهر ضمنی بود و نه واضح و روشن. آنان باید از قانون پیروی و سلطه مردان را در حیطه ازدواج و خانواده قبول می‌کردند. ولی در تصمیم‌گیری درباره کارشان آزادی عمل بیشتری داشتند. ملیحه رئیس قسمت بانک توضیح می‌دهد:

«زنان طبقات متوسط سنتی که در خارج از خانه کار می‌کنند، کارشان باارزش شمرده می‌شود، ولی حق تقدم هنوز با انجام کارهای خانه است. زنانی که کار می‌کنند مورد احترام قرار می‌گیرند. آنان کنترل بیشتری بر روی تصمیم‌گیری‌ها و املاک و دارایی‌هایشان دارند.»

کمبود مهدکودک‌ها

در سال ۱۳۶۹ فقط ۹۳۰ مهدکودک تحت نظارت وزارت بهداشت در سراسر کشور وجود داشت که ۳۰۰ عدد از آنها به‌طور خصوصی در تهران

قرار داشت. کمتر از نیم میلیون کودک ــ از میان ۱۵ میلیون کودک ــ در این مهدکودک‌ها نگهداری می‌شدند (کیهان، ۱۷ ــ ۱۸ دی ۱۳۷۰).

سه نوع مختلف مهدکودک در ایران وجود دارد. مهدکودک‌های محل کار، مهدکودک‌های خصوصی و مهدکودک‌های دولتی. البته تعدادی از شرکت‌های صنعتی بزرگ نیز مهدکودک‌هایی در داخل محل کار دارند که کودکان زیر ۷ سال را به طور رایگان قبول می‌کنند. در دوره مورد بحث هر زن کارگر می‌توانست سه فرزند خود را به مهدکودک کارخانه بسپارد. از سه فرزند به بالا، برای هر کدام مبلغ ۸۰۰۰ ریال دریافت می‌شد که به مهدکودک‌های دولتی خارج از کارخانه فرستاده می‌شدند. همچنین برخی از اداره‌ها مانند بانک‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها و برخی از وزارت‌خانه‌ها مهدکودک داشتند. آنها مجانی نبودند ولی از طرف دولت کمک مالی می‌شدند. اکثریت اداره‌های دولتی که مورد بازدید نگارنده قرار گرفته بود، این چنین مهدکودک‌هایی داشتند، ولی بسیاری از زنان حتی قادر نبودند تا این شهریه کم را هم بدهند. فتانه مادر دو فرزند و کارمند بانک توضیح می‌دهد:

> «مهدکودک‌هایی که در محل کار وجود دارند برای هر کودک بین چهار هزار تا دوازده هزار ریال در ماه شهریه می‌گیرند. این برای من بسیار گران تمام می‌شود. بیشتر اوقات مادر و یا مادرشوهرم از فرزندانم نگهداری می‌کنند و اگر غیر از این بود برایم مقدور نبود که سرکار بروم. البته مهدکودک‌های دولتی هم وجود دارند ولی شهریه آنها بیشتر از مهدکودک‌های محل کار هستند و بسیار شلوغ هستند. در هر کلاس چهل و پنج کودک وجود دارد که این خود خلاف قانون است.»

بنابه مقررات وزارت بهداشت در هر گروه سنی در مهدکودک‌ها نباید بیشتر از سی کودک نگهداری شود (کیهان، ۱۹ دی ۱۳۷۰). از طرف دیگر کارکنان این مهدکودک‌ها واجد شرایط نبودند و خطرهای زیادی چه از نظر بهداشت و چه آموزش در این مهدکودک‌ها دیده شده است. در بند ۷۸ قانون کار که در آبان ۱۳۶۹ تصویب شد، تأکید بر این دارد که تمام اداره‌هایی

که زنان را در استخدام دارند می‌بایست مهدکودک تحت نظارت وزارت بهداشت نیز داشته باشند و کارفرمایان باید به زنان اجازه بدهند که کودکانشان را هر سه ساعت یکبار شیر دهند. در ضمن، این ساعات نمی‌بایست از حقوقشان کسر شود. علی‌رغم این قانون، کمبود مهدکودک‌های دولتی، مانع کار زنان می‌شد. در سال ۱۳۷۰ روزنامه کیهان در مقالات بسیاری گزارش داد که تعدادی از زنان از این وضع شکایت دارند. در این زمان شهریه مهدکودک‌ها از ۳۰ تا ۵۰ درصد افزایش پیدا کرد. این بدان معنا بود که تعدادی از زنان دیگر نمی‌توانستند کار کنند. در نتیجه، استاندارد زندگی خانواده پایین آمد. اگر دولت تمایل به بازگشت زنان به اشتغال بیرون از خانه و استفاده از تخصص آنان را دارد می‌بایست مهدکودک‌هایی را ایجاد می‌کرد. زنان خواستار این بودند که دولت یا باید مهدکودک‌های بهتر و ارزان‌تر ایجاد کند و یا دستمزدشان را بالا ببرد که قادر به پرداخت شهریه‌های مهدکودک‌های خصوصی باشند (کیهان، ۲۱ ـ ۱۶ دی ۱۳۷۰).

جدول شماره ۶/۷ ـ امکانات زنان در مورد نگهداری فرزندان ۱۳۷۰

نوع مکان	پاسخنامه	مصاحبه
خانواده زن	۲۳۷	۴۳
مهدکودک محل کار	۲۰	۱۰
مهدکودک دولتی	۲۷	۱۲
مهدکودک خصوصی	۸	۵

منبع: محاسبه شده براساس ۳۴۸ پرسشنامه و ۷۶ مصاحبه در سال ۱۳۷۰

شهریه مهدکودک‌های خصوصی متغیر بود. شهریه ارزان‌ترین آنها ۳۰,۰۰۰ ریال بود که معادل یک ماه حقوق یک کارمند در سال ۱۳۶۹ بود. در سال ۱۳۷۱، یک سال بعد از مصوبه قانون کار مربوط به تعبیه مهدکودک‌ها در

محل‌های کار، بسیاری از مهدکودک‌های دولتی به علت رکود اقتصادی تعطیل شدند (کیهان، ۷ مرداد ۱۳۷۰). تعطیل شدن مهدکودک‌ها به دلایل فوق نسبت داده شد: مالیات بالا، حق بیمه بالا، دستمزد پایین کارمندان، میزان اجاره بالا، کمبود موادغذایی مناسب، کمبود روش‌های فنی برای کودکان استثنایی و کمبود امکانات برای مهدکودک‌ها (کیهان، ۱۸ دی ۱۳۷۰). جواب تعدادی از کارفرمایان به اعتراضات زنان مربوط به کمبود مهدکودک‌ها این بود که: «ماکارهای مهمتر از این داریم.»

برخی از کارفرمایان دستمزد زنان را افزایش داده ولی زنان هنوز شاکی بودند که این افزایش دستمزد کفاف هزینه‌های مهدکودک را نمی‌دهد. برای مثال پرداخت ۳۰۰۰ ریال در ماه برای هر فرزند فقط یک دهم هزینه مهدکودک را تأمین می‌کرد (کیهان، ۱۸ دی ۱۳۷۱). اکثریت زنانی که نگارنده با آنان مصاحبه داشته و همچنین بررسی بیشتر پرسشنامه‌ها نشان می‌دهد که زنان اکثراً از کمک مادر و یا مادرشوهرانشان در نگهداری فرزندانشان استفاده می‌کردند. برای بسیاری از زنان هزینه‌های مهدکودک بسیار گران بود. مریم ــ معلم دارای چهار فرزند توضیح می‌دهد:

> «بدون کمک مادرم امکان کار کردن برایم وجود نداشت. هم قادر به پرداخت هزینه‌های مهدکودک نبودم و هم راضی به فرستادن فرزندان به مهدکودک‌های دولتی شلوغ با امکانات کم نمی‌شدم.»

کمبود مهدکودک‌ها باعث کم شدن نیروی کار زنان شد. حقوق مرخصی زایمان برای اولین و دومین فرزند سه ماه و برای فرزندان بعدی یک ماه اختصاص داده شده بود. ولی اکثر زنان از یک تا دو سال مرخصی بدون حقوق استفاده می‌کردند تا فرزندانشان به سنی برسند که به وسیله فامیل نگهداری شوند. این امر زنان را در وضعیت نامطلوبی در بازار کار قرار می‌داد و تأثیری منفی بر روی رتبه، حقوق، سال‌های خدمت، بیمه و بازنشستگی آنان داشت. منصوره ۳۵ ساله اپراتور VDU توضیح می‌دهد:

> «من دارای دو فرزند هستم. من دو سال از خدمتم را به علت

گرفتن مرخصی زایمان بدون حقوق از دست دادم. اکثر زنانی که با من کار می‌کنند در همین وضعیت هستند. ما سال‌های خدمت را برای نگهداری فرزندانمان از دست می‌دهیم. من به همان اندازه که همکاران مرد کار می‌کنند، کار کردم ولی به علت استفاده از مرخصی زایمان، از لحاظ رتبه و دستمزد از آنان عقب‌تر هستم.»

فتانه ۴۸ ساله ــ کارمند بانک تجربه مشابهی دارد:

«من چهار فرزند دارم، از ۷ سال مرخصی بدون حقوق استفاده کردم. در نتیجه ۷ سال از خدمتم را از دست دادم که این مسئله بر روی بیمه، بازنشستگی و سایر مزایای من تأثیر گذاشت.»

چشم‌پوشی از مشکلات زنان در سیاست‌های شغلی

قوانین و مقررات از یک سو اساس جنسیتی داشت که باعث تبعیض جنسی علیه زنان می‌شد و از سوی دیگر سیاست‌های شغلی این تبعیضات را نادیده می‌انگاشت. بدین ترتیب سیاست‌های شغلی که محدودیت‌هایی را از نظر زمانی برای زنان ایجاد می‌کرد ولی مسئولیت‌های خانوادگی آنان درنظر گرفته نمی‌شد. در نتیجه ساعات کار زنان بسیار طولانی‌تر از ساعات کار مردان بود. برای مثال لیلی ــ ۲۹ ساله منشی توضیح می‌دهد که چگونه جداسازی در اتوبوس‌ها (اختصاص دادن یک سوم صندلی‌ها برای زنان) ساعات کار آنان را زیاد کرد:

«رفتن سرکار با دو فرزند بسیار مشکل بود. من باید یک فرزندم را به مدرسه و دیگری را به مهدکودک می‌بردم. از زمان تفکیک‌سازی در اتوبوس‌ها، فقط یک سوم صندلی‌ها به زنان اختصاص داده شد که این عمل بر این اساس بود که زنان کمتر از مردان به سرکار می‌روند. حتی اگر اساس بر این هم باشد، ولی این موضوع را درنظر نگرفتند که جای اختصاص داده شده برای زنان با دو یا سه فرزند یا بیشتر کافی نیست. من و

کودکانم باید دو ساعت زودتر خانه را ترک کنیم و زمانی که به سرکار می‌رسم خسته و کوفته هستم.»

سیستم جیره‌بندی و به طبع آن بازار آزاد که در زمان جنگ ایران و عراق به‌وجود آمد، تا دهه ۱۳۷۰ ادامه پیدا کرد. این نشان‌دهنده کمبود مواد وارداتی و یا محصولاتی بود که تولید آن وابسته به موارد وارداتی بود. اقلیتی که قدرت خریدشان بالا بود قادر به تهیه مواد به نرخ بازار آزاد بودند، ولی اکثریت جمعیت کشور به سیستم جیره‌بندی و سوبسیدهایی که به وسیله دولت بر روی کالاها داده می‌شد، وابسته بودند و بدون آن سطح زندگیشان به طور وحشتناکی پایین می‌آمد. هر چند که طاهره ــ ۲۸ ساله ــ منشی توضیح می‌دهد که چگونه سیستم جیره‌بندی ساعات کار زنان را افزایش می‌داد:

«خرید کردن با سیستم جیره‌بندی خود کار بزرگی بود. برای این که بخواهی جنسی را به وسیله کوپن که ارزان‌تر از بازار آزاد است، تهیه کنی باید یکی را از شمال شهر و دیگری را از جنوب شهر تهیه کنی. اگر دیر هم برسی، کوپن باطل می‌شود. به این ترتیب گاهی اوقات کار خارج از خانه و رسیدگی به کارهای خانه و امور درسی فرزندان با هم غیرممکن می‌شود.»

در مهرماه ۱۳۶۹ ساعات کاری کارمندان دولت از ۷ صبح تا ۳ بعدازظهر به ۹ صبح تا ۵ بعدازظهر تغییر پیدا کرد. در بسیاری از مقالات در روزنامه‌ها و مجلات، زنان مشکلات به وجود آمده با این تغییر ساعات را توضیح می‌دهند:

ــ من دارای دو فرزند ۵ ساله و ۷ ساله هستم. با تغییر ساعت کاری دیگر نمی‌توانم فرزندانم را از ساعت ۷ صبح تا ۷ بعدازظهر ببینم. دیگر قادر نیستم در درس‌هایشان کمک حال باشم.

ــ مهدکودک‌ها کودکان را فقط تا ساعت ۳ بعدازظهر نگه می‌دارند. ما چاره‌ای نداریم جز این که آنان را تا ساعت ۵ به محل کارمان بیاوریم که این خود اشکالاتی در محل کارمان ایجاد می‌کند.

ـ قبل از تغییر ساعت کار، من کارم را همان ساعتی تمام می‌کردم که مهدکودک فرزندانم تعطیل می‌شد. این به من اجازه می‌داد تا فرزندانم را در راه برگشت به خانه از مهدکودک بردارم. ولی اکنون باید مرخصی بگیرم تا فرزندانم را از مهدکودک به محل کارم بیاورم که از حقوقم نیز کسر می‌شود (کیهان، ۳ مهرماه ۱۳۶۹؛ زن روز، ۲۱ مهرماه ۱۳۶۹).

شهین یکی از مصاحبه‌شوندگان نگرانی مشابهی را بیان می‌کند:

«قبل از تغییر ساعت کار، من وقت بیشتری برای انجام کارهای خانه داشتم. بعد از شام به فرزندانم در امور درسی‌شان کمک می‌کنم و آنان را برای خواب آماده می‌کنم. بعد از آن باید ناهار فردای فرزندانم را آماده کنم زیرا آنان نیمه‌وقت به مدرسه می‌روند. همچنین اطوکشی و خرده‌کاری‌های دیگر را نیز باید انجام دهم. اغلب اوقات تا ساعت یک یا دو بعد از نیمه شب مشغول کار هستم و خواب کافی ندارم و همیشه خسته هستم.»

ساختار بازار کار

یکی از تأثیرات مهم ایدئولوژی جنسیتی این بود که زنان را به عنوان نان‌آور خانه نمی‌شناخت. در نتیجه محاسبه پاداش آنان مانند محاسبه پاداش یک فرد مجرد بود. افراد مجرد نصف کمک هزینه‌ها و کمک مالی را در مقایسه با افراد متأهل دریافت می‌کردند. برای مثال، ۳۰۰۰ ریال در ماه بابت سوبسیدهای غذا و کالا برای افراد مجرد و ۷۰۰۰ ریال برای افراد متأهل اختصاص داده شده بود. بعضی اوقات به جای پاداش نقدی، کوپن برای اجناس غذایی به کارکنان داده می‌شد. آنان این کوپن‌ها را در صورت عدم‌نیاز می‌توانستند در بازار سیاه بفروشند و به وسیله آن به درآمد خانواده اضافه می‌شد.

ولی زنان دارای فرزند حق تأهل دریافت نمی‌کردند. کمک هزینه متعلقه به

افراد متأهل نیز به آنان تعلق نمی‌گرفت. همه این‌ها باعث می‌شد که حقوقشان در مقایسه با همکاران مرد به طور وضوح پایین باشد و به همان علل، محاسبه کسورات مالیاتی و بازنشستگی آنان به میزان کسورات افراد مجرد بود. برای مثال بعد از فوت کارمند زن حقوق او قطع می‌شد در صورتی که حقوق مردان به خانواده‌شان منتقل می‌شد. زنان و مردان حق استفاده از بیمه‌های بهداشت و درمان را داشتند، ولی زنان فقط خود بیمه بودند و نه خانواده‌شان. فتانه توضیح می‌دهد:

«بانک‌ها پاداش سالیانه مخصوص به خود را داشتند و مقدار آن اختیاری بود. بسیاری از زنان این پاداش را دریافت نمی‌کنند زیرا آنان به عنوان رئیس خانه محسوب نمی‌شوند. تحت شرایط بخصوصی برخی از زنان می‌توانند از این پاداش استفاده کنند ولی میزان آن کمتر از مردان است.»

در سال ۱۳۶۹، مجله زن روز با انتشار مقاله‌ای، موافقت دولت را در رابطه با پاداش عیدی کارگران شرح داد. در همین مقاله همچنین رفتارهای تبعیض جنسیتی را در حیطه نیروی کار و بازار کار عنوان کرده بود: «کارمندان متأهل با فرزند ۱۰۰ هزار ریال و افراد مجرد ۷۰ هزار ریال بابت عیدی دریافت می‌کنند. پرداختی زنان متأهل همانند افراد مجرد است.» (زن روز، ۱۳ اسفند ۱۳۶۹)

بنابر تحقیقات نگارنده محسوب نکردن زنان به عنوان نان‌آور خانواده و تعلق نگرفتن پاداش‌ها و سوبسیدها به آنان، درآمدشان را به نصف و گاهی یک سوم کاهش می‌دهد. علاوه بر این، معمولاً زنان تمام درآمدشان را صرف هزینه‌های مربوط به خانه می‌کردند. درآمد مردان بیشتر از زنان بود ولی در مخارج خانه کمتر خرج می‌کردند و در نتیجه پس‌اندازشان بیشتر بود. فتانه توضیح می‌دهد:

«حقوق من ۷۰ هزار ریال در ماه است. من اجاره خانه را که ۳ هزار ریال است، می‌پردازم و بعد از مشاوره با شوهرم، مابقی را صرف مخارج خانه می‌کنم. شوهرم ۱۰۰ هزار ریال در ماه دریافت می‌کند. نیمی از خرج خانه را من و نیمی دیگر را

شوهرم می‌پردازد. بنابراین او حتماً می‌تواند پس‌اندازی هم داشته باشد.»

البته در برخی موارد زنانی که دسترسی بیشتری به امکانات داشتند و کمت تحت تأثیر ایدئولوژی جنسیتی قرار می‌گرفتند، قادر بودند کمتر خرج و بیشتر پس‌انداز کنند. فرشته توضیح می‌دهد:

«به عنوان مهندس برق و سرپرست بخش، حقوق من ۲۰۰ هزار ریال در ماه است. اما سمت شوهرم که تحصیلاتش هم‌سطح من است، مدیرعاملی است و ۳۰۰ هزار ریال در ماه حقوق دارد، زیرا او نان‌آور خانه است. برای همین من کمی از حقوقم را خرج هزینه‌های مربوط به خانه می‌کنم. مخارج من بیشتر صرف احتیاجات شخصی خودم است و بقیه را نیز پس‌انداز می‌کنم. البته با شوهرم در رابطه با مخارجم، مشورت می‌کنم زیرا وجود سنن ایجاب می‌کند که به او احترام بگذارم و رضایت او را جلب کنم.»

مجله ماهانه زنان موارد دیگری از وضعیت نامطلوب زنان را در این مورد گزارش می‌دهد. طبق آمارهای موجود در بخش دولتی ۱۸ درصد زنان تحصیلات بالا دارند (در مقایسه با فقط ۸ درصد از مردان). با این وجود فقط ۳ درصد آنان مقام‌های بالای شغلی را اشغال کرده‌اند. در همین راستا در یک مقاله نظریه تعدادی از زنان را که دارای مقام بالا بودند، گزارش می‌شود. دکتر فیروزه خلعتبری، معاون و مدیر در امور اقتصادی بانک مرکزی ایران توضیح می‌دهد:

«این جای تعجب ندارد. درکشورهای درحال توسعه مردسالاری، طبیعی‌است که ملاک برای رسیدن به پست‌های بالا، به سطح تحصیل فرد بستگی نداشته باشد.»

دکتر ژاله شادی‌طلب ــ جامعه‌شناس دانشگاه تهران، نگرش مشابهی را بیان می‌کند:

«تشویق زنان به بازنشستگی زودهنگام، تصویر زن در

رسانه‌های گروهی به عنوان مادر و همسر، اجازه ندادن به زنان برای راهیابی به پست‌های مدیریتی و درنظر نگرفتن آنان به عنوان نان‌آور خانواده فقط چند دلیل در میان بسیاری از دلایل دیگر است که چرا تعداد کمی از زنان پست‌های بالا را اشغال کردند.»

در همین مقاله همچنین گزارش شده است که بسیاری از زنان متأهل باید مالیات بیشتری بدهند زیرا آنان به عنوان نان‌آور حساب نمی‌شدند. ناهید جوانمرد ــ وکیل دعاوی و استاد در رشته‌های قوانین کار و قوانین مدنی، در دانشگاه آزاد اشاره می‌کند که:

«از نظر قانون، ممکن است مردان و زنان مساوی باشند ولی رفتار کارفرمایان با زنان و مردان متفاوت است.» (زنان، اسفند ۱۳۷۰)

در اواخر دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰، دولت به توسعه اقتصادی مبادرت کرد. بازار کار تا حدی انعطاف‌پذیر شد تا جوابگوی فشارهای وارده از جنگ و مشکلات اقتصادی باشد. مصلحت‌اندیشی، جایگزین روند ایدئولوژی سنتی شد. این تغییرات سیاسی باعث افزایش نیروی کار زنان شد. هرچند، کنترل مناسبات اجتماعی جنسیتی به وسیله مردان و حکومت به همان روال باقی ماند.

فصل هفتم

واکنش زنان به مردسالاری

اصلاحات قانونی در نتیجه فعالیت‌های زنان محقق و فعال در داخل و خارج از کشور شکل گرفت. روند این مبارزات سبب شد که دیگر امکان اجرای نوع سنتی قوانین اسلامی که کاملاً به ضرر زنان بود، وجود نداشته باشد. (مهرانگیز کار، ۱۹۹۷)

در سال‌های ۱۳۵۹ ـ ۱۳۵۸، بسیاری از زنان مذهبی و سکولار، انقلاب را قدمی به طرف رهایی از توسعه ناموزون اقتصادی و سیاسی زمان پهلوی می‌دانستند. این جنبش عمدتاً یک جنبش شهری بود، مخصوصاً در شهرهای صنعتی بزرگ مانند تهران. اکثریت زنان در این جنبش، کارمندان و کارگران حقوق‌بگیر بودند. بسیاری از اینان درگیر تشکیل شوراها بودند. بعد از ایجاد جمهوری اسلامی، سازمان‌های زنان سکولار منحل و انجمن‌های اسلامی جایگزین شوراها شدند. در دهه ۱۳۶۰ فقط سازمان‌های زنان اسلامی، در رابطه با جنگ ایران و عراق فعالیت می‌کردند. در اواخر دهه ۱۳۶۰، بسیاری از زنان مذهبی، سیاسی شدند. تجارب آنها در بازار کار ـ چه کار با مزد و یا بدون مزد ـ و همچنین مشارکتشان در جنبش‌های سیاسی، باعث بالا رفتن آگاهی آنان درباره محدودیت‌های مناسبات جنسیتی شد. در دهه ۱۳۷۰، بسیاری از زنان مذهبی که در اوایل روند اسلامی شدن مخالف جنبش‌های زنان سکولار بودند، تغییر

موضع داده و زنان سکولار را به رسانه‌های گروهی و حیطه سیاست دعوت کردند تا در زمینه مسائل زنان با یکدیگر بحث کنند. بسیاری از زنان سکولار، که فعالیت‌هایشان محدود شده بود، معتقد به جدایی مذهب از دولت بودند. تحت این شرایط برای تعدادی از زنان سکولار، متحد شدن با زنان مذهبی تنها راهی بود که می‌توانستند مناسبات مردسالاری را مورد چالش قرار دهند.

در فصل‌های قبل، نگارنده به این بحث پرداخت که فعالیت و واکنش زنان به فرآیندهای اقتصادی، باعث تغییر موضع ایدئولوژیکی و عملی دولت در مورد شرکت زنان در بازار کار شد. در اینجا تمرکز نگارنده بر روی انواع مبارزات و واکنش‌های زنان است چرا که ترکیب فعالیت‌های سیاسی زنان و استراتژی بقای فردی آنان به آگاهی جنسیتی ختم شد که تا به حال در ایران بی‌سابقه بوده است. با توجه به مسئله تداخل فاکتورهای طبقاتی و مذهبی، هدف این است که نشان دهد چگونه واکنش‌های زنان ــ چه فردی و چه از طریق سازمان‌های زنان ــ قدرت ایدئولوژی مردسالاری را مورد چالش قرار داد.

مشارکت توده‌ای زنان در انقلاب ۱۳۵۷

چرا زنان با طبقات اجتماعی و با سطوح متفاوت باورهای مذهبی، در مقیاسی وسیع در تحقق انقلاب مشارکت کردند؟ در آن زمان، میلیون‌ها زن که بیشتر آنان چادر مشکی بر سر داشتند، در تظاهرات خیابانی شرکت کردند. اکثریت آنان را زنان مذهبی تشکیل می‌دادند. این گروه ــ همان‌طور که در فصل چهارم بحث شده بود ــ در زمان پهلوی عقب‌افتاده شمرده می‌شدند و جایگاهی در آن رژیم نداشتند. رژیم پهلوی بسیاری از زنان جوان این خانواده‌ها را مجبور کرده بود تا از ارزش‌های غربی تقلید کنند که شامل پوشیدن آخرین مدل لباس‌های اروپایی در سر کار و هنگام رفتن به دانشگاه می‌شد. در حالی که خانواده‌های آنان اصرار بر پوشیدن چادر می‌کردند.

همان‌طور که گفته شد، این عدم تعادل، بحرانی را برای زنان ایجاد کرد. حمایت آنان از انقلاب، به نوعی اقدامی سیاسی علیه احساس بیگانگی و نارضایتی‌شان نسبت به رژیم شاه بود و در واقع بدین صورت خشم خود را

ابراز می‌کردند. مهم‌تر این که، وقتی نگارنده با تنی چند از این زنان مصاحبه کرد، دریافت که در پشت تصویری که به وسیله رسانه‌ها و دولت از آنان داده می‌شد، (آنانی که در حال خدمت کردن به مردان و خدا بودند) یک واقعیت دیگری نیز وجود داشت. این زنان مقتدرانه ابتکار عمل را به دست گرفتند و آگاهی زنان و مردان را درباره نابرابری‌ها و ناعدالتی‌ها بالا بردند.

یکی از مصاحبه‌شونده‌ها، اعظم طالقانی، عضومجلس، در سال‌های ۱۳۵۸ ـــ ۱۳۵۷ و رئیس سازمان زنان انقلاب اسلامی است. او درباره فعالیت‌های زنان در زمان انقلاب این‌طور توضیح می‌دهد:

«زنان بچه‌هایشان را بر دوش می‌گرفتند و در جلسات و کنفرانس‌ها و تظاهرات شرکت می‌کردند. بسیاری در تظاهرات خیابانی علیه رژیم شاه کشته شدند. ما صبح و شب در بیمارستان‌ها کار می‌کردیم و از زخمی‌ها مواظبت می‌کردیم. زنان خانه و شوهرانشان را رها می‌کردند تا در بیمارستان‌ها و مساجد کار کنند. آنان فقط چند ساعتی را به خانه می‌رفتند تا چیزی برای فرزندانشان فراهم کنند. آنانی که بچه‌های کوچکتر داشتند داوطلبانه امکاناتی جمعی را فراهم می‌کردند که بچه‌های همسایه را نگهداری کنند تا همه زمان بتوانند به کار سیاسی‌شان برسند. زنان به کلانتری‌ها حمله می‌کردند و اسلحه‌های آنان را می‌گرفتند و در میان انقلابیون تقسیم می‌کردند.»

فروغ یکی دیگر از شرکت‌کننده‌ها در جنبش‌های انقلابی در مورد نقش همسایگان زن خود توضیح می‌دهد که چگونه آنان ابتکار عمل را در بیمارستان‌ها به دست گرفتند. آنان مردان را مجبور کردند که کار بیرون از خانه آنان را قبول کنند و حتی از نظر مالی هم کمک کنند:

«عموهای من تاجر بازار هستند. یک روز به آنان تلفن زدم و گفتم که من و بسیاری از زنان همسایه از فقیر و غنی تصمیم گرفتیم که به بیمارستان‌ها برویم و به زخمی‌ها کمک کنیم. من به آنان گفتم که باید در این زمینه به ما کمک کنند و برای ما

مقادیر زیادی پارچه‌های کتانی بفرستند. آنان قبول کردند و ما زنان پشت چرخ خیاطی نشستیم و ظرف دو سه روز مقدار زیادی باند درست کردیم. ما آنها را شستیم و اطو کردیم و به بیمارستان‌ها بردیم.»

باید خاطرنشان کرد که در این جنبش‌های توده‌ای، زنان سکولار هم شرکت می‌کردند. حتی زنان عضو سازمان زنان ایران (سازمان زنان مورد حمایت رژیم پهلوی)، این جنبش‌ها را مورد حمایت قرار می‌دادند (ساناساریان، ۱۹۸۲، ص ۱۱۷). در این میان بسیاری از زنان غیرچادری به تظاهرات خیابانی اضافه می‌شدند. گردانندگان تظاهرات به آنان روسری می‌دادند که به این شکل اتحادشان را برای سرکوبی شاه نشان دهند. یکی از زنان فعال در تظاهرات یک کمد پر از روسری را که در تظاهرات خیابانی جمع کرده بود به نگارنده نشان داد. چیزی که برای همه این زنان، اعم از سکولار و مذهبی، مهم بود این حقیقت بود که آنان احساس می‌کردند که دیگر زمان آن رسیده که برای تغییرات مبارزه کنند. پروانه دراین‌باره یک جمع‌بندی را ارائه می‌دهد:

«بسیاری از دوستان من در زندان تحت شکنجه بودند. بسیاری اعدام شدند. من ضدشاه بودم، ولی برای نسل من یک راهنمای سیاسی مشخصی وجود نداشت. من مذهب را راهی برای بقا یافتم. من اصولاً یک فرد مذهبی نبودم، نماز می‌خواندم ولی مینی‌ژوپ هم می‌پوشیدم، روزه می‌گرفتم ولی روزه‌ام را با ساندویچ و کوکاکولا در سینما باز می‌کردم. من مذهب را مکمل و حافظ زندگی‌ام یافتم، ولی استلزام مذهب را درباره ماندن زن در خانه دوست نداشتم. من می‌خواستم تحصیل کنم و هنرمند شوم.» (پویا، ۱۹۹۲، ص ۱۴۹)

بیشتر زنان علی‌رغم تفاوت طبقاتی و باورهای مذهبی، انقلاب را جشن گرفتند و آن را قدمی به سوی پیشرفت در موقعیتشان در خانواده، اشتغال و جامعه گسترده‌تر می‌دانستند.

مبارزات زنان در شوراها

انقلاب ۱۳۵۷، فرصت‌هایی را برای فعالیت‌های شوراهای کارگری فراهم ساخت. یکی از کارهای مهم اوایل انقلاب برپایی شوراها بود. مشارکت زنان در شوراها، آگاهی جنسیتی را بالا برد، زیرا مبارزاتشان برای دستیابی به دستمزد و موقعیت بهتر، بُعد جنسیتی داشت. شوراها در طول ۱۸ ماه بقای خود، نقش سیاسی مهمی را در اساس به‌دست آوردن حقوق شوراهای کارگری ایفا کردند. تأثیرات انقلاب در مناطق روستایی به اندازه مناطق شهری نبود. اما درگیری مابین ملاکین و کارگران کشاورزی بسیار گسترده شد و در نتیجه شوراهایی تأسیس شد که تقسیم اراضی برای کارگران کشاورزی و تولیدات آنان را سازمان‌دهی کرد. البته در صنایع نفت و صنایع قدیمی کارگران یا خود و یا خانواده‌شان عامل دیگری مبارزات کارگری دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ بودند، در نتیجه شوراها براساس این تجربیات بنا شدند. اما در مقابل، در صنایعی که در دهه ۱۳۴۰ ایجاد شده بودند، اکثریت نیروی کار از میان مهاجران مناطق روستایی تشکیل می‌شد. به‌همین دلیل شوراها براساس تجارب تاریخی به‌وجود نیامدند بلکه تجربه کمیته‌های اعتصابی قبل از انقلاب اساس این شوراها را تشکیل می‌دادند (بیات، ۱۹۸۷، ص ۱۱۳ ـ ۱۰۹).

چند روز بعد از انقلاب، کارگران به سر کارشان بازگشتند، ولی هیچ تغییری در رابطه با دستمزد و موقعیتشان به انجام نرسیده بود. به همین دلیل آنان به سرعت عکس‌العمل نشان دادند. در بسیاری از کارخانه‌ها، مدیریت و یا کارفرمایان از کشور خارج شده بودند و نبود آنان این فرصت را برای کارگران ایجاد کردند تا امکان تأسیس شوراها را فراهم کنند. در کارخانجاتی که با همان مدیریت و سرپرست قبلی اداره می‌شدند و حتی برخی از نمایندگان ساواک در آنجا باقی مانده بودند، دلیل مضاعفی برای ایجاد شوراها به‌وجود آمد. کارگران، کمیته‌هایی را در درون شوراها تشکیل دادند تا خواسته‌های متفاوتشان را برآورده سازند. دستمزد و موقعیت بهتر، بیمه و بهداشت بهتر، مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها، رابطه داشتن با شوراهای دیگر،

تبلیغ و انتشار اخبار مربوط به کارگران، سازماندهی جمع‌آوری بودجه و تأسیس کمیته‌های زنان، از عمده خواسته‌های آنان بود. در یازدهم اردیبهشت ۱۳۵۷، شورای مؤسس اتحادیه‌های سراسری کارگران ایران، درخواست ۲۴ ماده‌ای خود را که شامل حقوق اساسی کارگران برای دستمزد و موقعیت بهتر و به رسمیت شناختن شوراهای کارگری بود، ارائه کردند. چند ماه بعد انجمن‌های اسلامی جایگزین شوراها شدند (بیات، ۱۹۸۷، ص ۱۱۲ـ۱۰۲؛ پویا، ۱۹۸۷، ص ۹ـ۱۴۳).

در طی این مدت، نگارنده از نزدیک شاهد ایجاد شوراهای فعال در چهار کارخانه سرم‌سازی، اسکوئیب (دو بخش از صنایع داروسازی)، بیسکویت مینو (در صنایع غذایی) و قرقره زیبا (در صنایع پارچه‌بافی) بود. چرا که به نظر می‌رسید شوراها نقش مثبتی بر روی کار کارگران زن داشتند. شوراها نقش مهمی را در تأسیس مهدکودک‌ها داشتند و بدین وسیله زنان کارگر می‌توانستند خارج از خانه کار کنند بدون این که نگران فرزاندانشان باشند. زهرا، عضو شورای سرم‌سازی توضیح می‌دهد:

«مهمترین مشکل زنان کارگر در این کارخانه مانند بسیاری از جاهای دیگر، مشکل نگهداری فرزند است. اکثریت زنان وقتی حامله می‌شوند کارشان را رها می‌کنند و تعدادی از آنان وقتی بچه‌هایشان بزرگتر می‌شوند به سر کارشان برمی‌گردند. آنان معمولاً فرزندانشان را نزد اقوام و فامیل و گاهی اوقات حتی نزد همسایگان می‌سپارند. اکثریت زنان کارگر، یا زنان جوان هستند که ازدواج نکرده‌اند و فرزندی ندارند و یا میانسال هستند که فرزندانشان بزرگ شده‌اند. بنابراین یکی از درخواست‌های ما، ایجاد مهدکودک بود که ما از طریق شورا به مدیریت فشار آوردیم و موفق هم شدیم. مدیریت با ساختن مهدکودک موافقت کرد ولی تهیه زمین را به عهده شورا محول کرد. ما این را نوعی سنگ‌اندازی می‌شماریم ولی به طور فعال به دنبال یک زمین مناسب هستیم.»

همچنین تأسیس کلاس‌های سوادآموزی بسیار مهم بود زیرا زنان بی‌سواد، جزو رده کارگر غیرماهر به شمار می‌رفتند و در نتیجه دستمزد کمتری دریافت می‌کردند. فاطمه از کارخانه اسکوئیب توضیح می‌دهد:

«قانون پرداخت دستمزد مساوی در این کارخانه اعمال می‌شود. یعنی دستمزد مساوی با مردان برای کار مساوی درنظر گرفته شده است. ولی در اکثریت مواقع تحصیلات پایین زنان آنان را از گرفتن دستمزد مساوی محروم می‌کند. برای مثال، زنان و مردان با دستگاه‌های مشابه کار می‌کنند، ولی فقط آنانی که سواد دارند اضافه حقوق می‌گیرند. تعداد زنان بی‌سواد بیشتر است. در نتیجه دریافت دستمزد مساوی برای کار مساوی عملاً وجود ندارد. به همین علت ما خواستار ایجاد کلاس‌های سوادآموزی هستیم.»

مسئله بهداشت نیز مخصوصاً برای زنان بسیار مهم به شمار می‌رفت، زیرا استفاده از مواد شیمیایی در صنایع داروسازی یا شرایط سخت کاری در صنایع غذایی و پارچه‌بافی برای بهداشت زنان، خطرناک‌تر بود تا برای مردان. زهرا از سرم‌سازی توضیح می‌دهد:

«شرایط هنوز بسیار سخت است. هوا شدیداً با موادشیمیایی آلوده است. هیچ دستگاه تهویه درستی وجود ندارد. اکثریت کارگران از ضعف دید چشمی، مشکلات ریوی و امراض پوستی رنج می‌برند. ما به یک شورا احتیاج داریم تا آنان را وادار به تهیه دستگاه تهویه و ماسک و عینک برای ما کنیم. ما احتیاج به حمام و دستشویی برای زدودن موادشیمیایی از صورت و دست‌ها و بدن‌مان داریم. فقط یک حمام و یک دستشویی در کل کارخانه وجود دارد که کافی نیستند. هیچ وقت صابونی پیدا نمی‌شود. ما از حمام استفاده نمی‌کنیم زیرا اجازه نداریم در ساعات کاری از آن استفاده کنیم، اگر هم استفاده کنیم باید اضافه کار انجام دهیم تا زمانی را که در حمام

گذراندیم، جبران شود. اکثریت کارگران در این کارخانه زن هستند و تأثیرات موادشیمیایی بر روی زنان بدتر از مردان است زیرا اگر زنان حامله باشند و یا در دوران شیردهی باشند بیشتر صدمه می‌بینند و تأثیرات این موادشیمیایی را به فرزندشان هم انتقال می‌دهند.»

در این زمان فعالیت‌های زنان در شورای کارگری آگاهی جنسیتی را بالا برد. برای اولین بار این زنان در شورای کارگری در نقش «زن» فعالیت می‌کردند. این مسئله از چند نظر مهم به شمار می‌رفت. کارگران زن و مرد هر دو برای حقوق خود از طریق شوراها مبارزه می‌کردند ولی کارگران مرد مخالف نمایندگی زنان بودند. آنان بر این باور بودند که زنان باید این کارها را به مردان محول کنند. از طرف دیگر زنان بر این باور بودند که باید شوراها نماینده‌ای به عنوان زن کارگر داشته باشند زیرا آنان درخواست‌های خاص خود را داشتند. زهرا از کارخانه سرم‌سازی توضیح می‌دهد:

«در این کارخانه ۶۰ درصد کارگران زن هستند. بعد از انقلاب، کارگران مرد نمی‌توانستند ما را نادیده بگیرند، زیرا تعداد ما از آنان بیشتر بود. آنان نمی‌توانستند ما را از ورود به شوراها منع کنند. ما توانستیم حضور چهار نماینده زن از ۶۰ درصد کارگران کارخانه و ۱۱ نماینده مرد از ۴۰ درصد کارگران را ترتیب دهیم.»

مهری از کارخانه قرقره‌سازی توضیح می‌دهد:

«بعد از انقلاب ما می‌خواستیم که شورای خودمان را ایجاد کنیم. در نتیجه ما کمیته‌ای را انتخاب کردیم، تا اواخر جلسه هیچ صحبتی از مشارکت زنان در شوراها و نمایندگان آنان نشد که ناگهان یکی از زنان از انتهای سالن فریاد زد که "زنان باید در شوراها باشند و ما باید نمایندگان خودمان را داشته باشیم." بسیاری از مردان مخالفت کردند، آنان بحث می‌کردند که این کار مربوط به زنان نیست و برایشان بد است که در این امور

دخالت کنند. این مخالفت آنان برای این بود که فکر می‌کردند زنان جا پای مردان گذاشتند. زنان نیز در بحثی عنوان می‌کردند که چه طور بد نیست که همپای شما کار کنیم ولی اگر بخواهیم از حقوقمان دفاع کنیم و برای خودمان صحبت کنیم، بد است؟ اما بالاخره بعد از مباحثات زیاد، پنج مرد و دو زن به عنوان نمایندگان شورا انتخاب شدند.»

در سال ۱۳۶۷، وقتی بعد از ده سال، من با برخی از زنان دوباره مصاحبه کردم، آنان هنوز برای ایجاد اوضاع بهتر کاری، تلاش می‌کردند. بدری از کارخانه قرقره‌سازی زیبا توضیح می‌دهد:

اوضاع هنوز هم بسیار سخت است. اکثریت زنان در شیفت صبح کار می‌کنند. (از ۶ صبح تا ۲ بعدازظهر) ما فقط ۱۵ دقیقه وقت صبحانه داریم. آنان به ما یک سیب‌زمینی، یک کاسه لوبیا و تکه‌ای نان می‌دهند. ما باید صبحانه‌مان را کنار دستگاه بخوریم که در مدت خوردن صبحانه روشن می‌ماند. هوا بسیار آلوده است. تکه‌های نخ در هوا دیده می‌شوند. بعضی اوقات احساس می‌کنیم که همراه صبحانه یک کیلو نخ هم فرو می‌دهیم. خیلی وقت است که ما خواستار اختصاص دادن ساعت بیشتر برای خوردن صبحانه و ایجاد نهارخوری هستیم. همچنین ما از وجود سروصدا و جراحت انگشتان و چشمانمان رنج می‌بریم. دستگاه‌ها بسیار پرسروصدا هستند و ما باید تمام مدت چشم‌هایمان را باز نگه‌داریم و مواظب تک‌تک نخ‌ها باشیم که به همدیگر گره نخورند و همزمان می‌بایست قلاب‌ها را هم تمیز کنیم. این کار باعث قرمز و ضعیف شدن چشم‌هایمان می‌شود و انگشتانمان را مجروح می‌کند. در نتیجه، در این شرایط سخت کاری، ما خواستار حداقل یک ساعت وقت نهاری شدیم زیرا ما می‌بایست ساعت ۴ صبح از خواب بیدار می‌شدیم تا ساعت ۶ صبح سرکار باشیم و تا به

خانه می‌رسیدیم ساعت ۴ بعدازظهر بود. کل چیزی که ما می‌خوردیم یک سیب‌زمینی، یک کاسه لوبیا و تکه‌ای نان بود. ما موفق به تحقق خواسته‌هایمان نشدیم ولی هنوز سعی می‌کنیم و دست‌بردار هم نیستیم.»

در کنار انجمن‌های اسلامی، سندیکاهای کارگری نیز به‌وجود آمدند که تحت عنوان اتحادیه‌های صنفی فعالیت می‌کردند. این سندیکاها مستقل از دولت و کارفرمایان نبودند اما وظایف آنان مواظبت از منافع صنفی عضوهایشان در صنایع و سرویس‌های مختلف بود. در دهه ۱۳۷۰، برای اولین بار در ایران، یک زن به ریاست اتحادیه صنفی آرایشگران زنانه انتخاب شد. این کار به چندین علت انجام گرفت. همان‌طور که در فصل ششم توضیح داده شد، در چندین مورد، جداسازی جنسیتی فضایی را برای زنان ایجاد کرد تا به پست‌های شغلی مهم دست یابند. از طرف دیگر تعداد آرایشگر زن بیشتر از آرایشگر مرد است. در نتیجه این زنان اجازه ندادند که نماینده‌شان مرد باشد. اتحادیه‌های صنفی آرایشگران زنانه یکی از سندیکاهای بزرگ است که ۹۹۱ عضو فقط در تهران دارد. وظیفه افسرالملوک یاسان این است که از منافع و حقوق اعضایش در این زمینه محافظت کند و به موضوع بهداشت در رابطه با این فعالیت خدماتی عمومی بپردازد.

برای زنان کارگر، انقلاب وسیله‌ای بود تا از آن طریق مبارزه کنند و اوضاع شغلی‌شان را سروسامان بخشند. این زنان با مبارزات جمعی که برای رسیدن به خواسته‌های خاص خود داشتند، تجربه‌های بسیاری را کسب کردند و دریافتند که حق و حقوقشان تنها با مشارکت و انتخاب نماینده‌ای از جنس خودشان به دست می‌آید. علاوه بر این، آنان دریافتند که تسلیم شدن به همکاران مرد، هیچ پیشرفتی را در موفقیت کاریشان ایجاد نمی‌کند.

واکنش سیاسی زنان به روند اسلامی شدن

در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ در یک رفراندوم تصمیم‌گیری شد که ایران به صورت جمهوری اسلامی اداره شود. واکنش زنان در قبال جمهوری

اسلامی بنابر موقعیت‌های اجتماعی ـ اقتصادی و درجه مذهبی بودنشان، تفاوت داشت.

واکنش زنان مذهبی: این مسئله که چرا زنان مذهبی حکومت اسلامی را آزادیخواه دانسته و این که چگونه و چرا جمهوری اسلامی اجازه فعالیت‌های سیاسی در چارچوب قوانین اسلامی را به آنان می‌دهد بحث مهمی است که در اینجا مورد تحلیل قرار می‌دهیم. این بحث به دلایلی که شرح داده خواهد شد بسیار مهم است. بعد از پیروزی انقلاب و ایجاد جمهوری اسلامی، بسیاری از زنان، چه از طبقات محروم و چه مرفه به سیستم اسلامی جلب شدند. تحت رژیم پهلوی آنان چیزی جز تحقیر را به علت تعهدشان به ارزش‌های اسلامی، تجربه نکردند. آنان احساس می‌کردند که در حاشیه هستند زیرا از نظر مادی و معنوی خود را خوار، ضایع و فراموش شده می‌دیدند. رژیم پهلوی، بنابر ایدئولوژی حاکم، آنان را برای رسیدن به اشتغال و همچنین از دستیابی به تحصیلات سکولاری، منع کرده بود. در نتیجه، آنان نه تنها از سیستم اقتصادی ـ اجتماعی مدرن موجود که تا حدودی مناسبات جنسیتی مردسالاری را تضعیف کرده بود، استفاده‌ای نمی‌بردند بلکه برعکس جنبه‌هایی از آن به ضرر آنان نیز بود.

از یک طرف اگر آنان ارزش‌ها و معیارهای مذهبی‌شان را زیرپا نمی‌گذاشتند، حکومت شاه آنان را عقب‌گرا می‌پنداشت و از طرف دیگر به همین علت، سرپرست مردشان آنان را از مشارکت در تغییرات ایجاد شده منع می‌کرد. بنابراین آنان از کسانی که از این تغییرات نفع برده و خود را با مدل زندگی غربی وفق دادند، بیزار و منزجر بودند. در نتیجه، آنان رژیم اسلامی را مطلوب می‌دیدند. جمهوری اسلامی نیز، آنان را مدافع و پاسدار جامعه اسلامی و حامی ارزش‌ها و عقاید آن اعلام کرد. آنان سمبل یک زن مسلمان شدند. حکومت اسلامی و ایدئولوژی آن به این زنان فرصت دستیابی به امکانات ایدئولوژیکی و مادی داد و برای آنان فضایی ایجاد شد تا حس عزت نفس و اعتماد به نفس خود را بازیابند و در ابزار قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شرکت کنند و برای زنان مذهبی نیز فرصتی بود تا از خانه‌هایشان

خارج شوند و پست‌های قدرتی را به دست گیرند و در سیستم اسلامی فعال کنند.

در دهه ۱۳۶۰، بسیاری از زنان داوطلبانه مشغول کار شدند و برخی دیگر به علت این که ایدئولوژی اسلامی را در سطح ملی و بین‌المللی تبلیغ می‌کنند، در این فعالیت‌ها شرکت کردند. بسیاری دیگر نیز، به دلیل مسائل مالی در این سازمان‌ها مشغول کار شدند، آنان با وجود آنکه حقوقی دریافت نمی‌کردند، ولی از کمک‌های مادی دولت بهره می‌بردند. برای مثال، آنان از امکان استفاده از خانه‌های مصادره شده کسانی که به خارج فرار کرده بودند، را یافتند و از سهمیه‌های خاص، سود بردند.[1] زنان، جدا از تفاوت‌های طبقاتی و سطح باورهای مذهبی‌شان به حکومت اسلامی متعهد بودند و فعالیت‌هایشان در این دوره فلسفه سنتی ماندن زن در خانه را زیر سئوال نمی‌برد. البته فعالیت‌های سیاسی اینان در زمان انقلاب و شرکت آنان در بازار کار با مزد و بدون مزد در دهه ۱۳۶۰، باعث شد که آگاهی جنسیتی در میان آنان بالا رود و یک حس مخالفت را در زمینه محدودیت نقش آنان در خانه برانگیزد. اعظم طالقانی، عضو مجلس در سال ۱۳۵۹ ـ ۱۳۵۸ درباره این که چگونه تجربه کار داوطلبانه، آنان را سیاسی کرده بود، توضیح می‌دهد:

«در زمان جنگ ما به سازمان بسیج خواهران پیوستیم. در مساجد کار می‌کردیم و غذا، پتو و دارو برای مردانی که در جبهه‌ها می‌جنگیدند، تهیه می‌کردیم. در مناطق جنگی مانند قصرشیرین باختران و سرپل ذهاب، زنان سلاح‌ها را مابین مردم و سربازها توزیع می‌کردند. در این نواحی زنان بیمارستان‌های سیار را تأسیس کردند و از زخمی‌ها نگهداری می‌کردند. همان‌طور که جنگ ادامه داشت، زنان می‌بایست به خانه‌هایشان برمی‌گشتند، ولی در آنجا هم به کارهای داوطلبانه‌شان ادامه می‌دادند و می‌بایست وقتشان را

۱ ـ بهداد (۱۹۹۵) معتقد است که در این دهه، درآمد نسبی بسیاری از طبقات متوسط و فقیر در شهرها و روستاها، افزایش یافت.

طوری تنظیم می‌کردند که هم به کارهایشان برسند و هم این که سرپرست مرد خانه را راضی نگه‌دارند.»

در این زمان، سازمانی که اعظم طالقانی مؤسس آن بود (سازمان زنان انقلاب اسلامی)، به طور داوطلبانه به زنان خیاطی، بافتنی و کارهای الکترونیکی را یاد می‌داد. این کار باعث شد تا آنان در صنایع الکترونیکی و پارچه‌بافی مشغول کار شوند. این سازمان همچنین کلاس‌های ریاضی و فارسی را برای دانش‌آموزان فقیرتر که به کمک درسی احتیاج داشتند، دایر کرد. فروغ درباره فعالیت‌های داوطلبانه‌اش در زمان جنگ با عراق توضیح می‌دهد:

«در زمان جنگ ما دوباره فعال شدیم. در تظاهرات، نشست‌ها و کنفرانس‌ها شرکت می‌کردیم. شوهرم نمی‌توانست مخالفت کند، برای این که همه این‌ها در راه خدا بود. ما یا فرزندانمان را با خود می‌بردیم و یا به همسایگانی می‌سپردیم که موافق فعالیت ما بودند و با نگهداری فرزندان ما از ما حمایت می‌کردند. ما به بهشت زهرا می‌رفتیم و از کسانی که شوهر و یا پدرشان را از دست داده بودند، دلجویی می‌کردیم. ما به پناهندگان مناطق جنگ‌زده کمک می‌کردیم و در مساجد غذا می‌پختیم و کنسرو می‌کردیم و همچنین لباس و پتو درست می‌کردیم.»

علی‌رغم این که تعداد این زنان در دهه ۱۳۷۰ کاهش یافت ولی هنوز هم تعداد قابل توجهی به طور داوطلبانه در سازمان‌های اسلامی کار می‌کردند. در این زمان اکثریت آنان، یا فرزندی نداشتند و یا فرزندانشان بزرگ شده بودند. وقتی نگارنده با یکی از اعضای نهضت سوادآموزی ملاقاتی داشته و راجع به کار داوطلبانه‌اش از او پرسیده بود، او در جواب این چنین گفت:

«من صبح‌ها در اصفهان درس می‌دهم و بعدازظهر با هواپیما به مشهد می‌روم و درس قرآن و دینی می‌دهم. من این کار را در راه خدا انجام می‌دهم. امیدوارم که خدا این خدمت مرا بپذیرد چون احساس می‌کنم برای او به اندازه کافی کار نمی‌کنم.

هرچند اگر شوهرم موافق نباشد، خدا هم از من راضی نیست. در نتیجه هر لحظه شوهرم بخواهد که فعالیتم را ادامه ندهم، اطاعت می‌کنم.»

واکنش زنان سکولار: در طی و بعد از انقلاب، سازمان‌های مختلف زنان تشکل یافت. هر کدام از اینان نوشته‌هایی را منتشر می‌کردند و برای حقوق زنان مبارزه می‌کردند. «سازمان اتحاد ملی زنان» روزنامه‌ای را تحت نام «برابری» و بعداً نیز مجله‌ای را تحت عنوان «زنان در مبارزه» منتشر کرد. انجمن «رهایی زن» سازمان اتحاد کمونیستی زنان بود که روزنامه «رهایی زن» را منتشر می‌ساخت. «جمعیت بیداری زن» به وسیله اعضای سازمان سیاسی طرفدار چین تشکل یافت و روزنامه «بیداری زن» را منتشر می‌کرد. «جمعیت زنان مبارز» یکی دیگر از سازمان‌های اتحاد کمونیستی بود که نشریه «زنان مبارز» را منتشر می‌کرد. «اتحاد انقلابی زنان مبارز» سازمان زنان حزب کمونیست کارگری و دهقانی بود که روزنامه «سپید سرخ» را منتشر می‌کرد (طبری و یگانه، ۱۹۸۲، ص ۲۹ ــ ۲۰۱). شباهتی مابین این سازمان‌های زنان و آنهایی که در دهه‌های ۱۳۴۰ ــ ۱۳۲۰ فعال بودند، وجود داشت، زیرا آنها سازمان‌های انواع گروه‌های مارکسیستی بودند. در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸، بعد از سال‌ها سرکوبی در حکومت مردسالاری شاه، جشن باشکوهی به مناسبت روز جهانی کارگر ترتیب داده شد. در شب قبل همان روز اعلام شد که زنان می‌بایست حجاب اسلامی داشته باشند. در واکنش به این تصمیم گروهی از زنان سکولار که خود را آماده جشن روز کارگر کرده بودند، این تجمع را تبدیل به تظاهراتی برای ابراز مخالفت کردند. جلساتی نیز در مدارس دخترانه، کالج‌ها و دانشگاه تهران برای ابراز مخالفت ترتیب داده شد. تظاهرکننده‌های خیابانی در تهران به طرف وزارت دادگستری و دفتر نخست‌وزیری شروع به راهپیمایی کردند. بنابه گزارشات منتشر شده تظاهرات و جلسات به مدت یک ماه ادامه داشت.

از طرف دیگر، تظاهرات دیگری با حضور تعداد بسیاری از زنان که چادر به سر داشته به تبعیت از الگوی زن ایده‌آل مسلمان با الهام از حضرت زینب ــ

که در کنار برادرشان به جنگ علیه دشمنان اسلام پرداخته بودند ــ به راه افتاد. این زنان با اعتماد به نفس راهپیمایی کردند و بدین وسیله ارزش‌های اسلامی را احیا و مهم جلوه دادند. آنان تظاهرات زنان سکولار را محکوم به ضداسلامی بودن کردند و قوانین و مقررات سنتی را مورد حمایت قرار دادند. حرکت این زنان فقط به علت باورهای مذهبی‌شان نبود، بلکه به علت حضورشان در فعالیت‌های سیاسی دوران قبل و بعد از انقلاب‌شان ــ که مورد حمایت دولت بود ــ نیز بازمی‌گشت. از نظر زنان سکولار، دولت از مشارکت زنان مذهبی استفاده می‌کرد تا از این راه جنبش‌های زنان سکولار را که با انزوای زنان در خانه مخالفت می‌کردند، بی‌اثر کند و از نظر زنان مذهبی، حکومت اسلامی بر قدرتشان افزوده بود و آنان را از انزوا در خانه نجات داده بود. شرکت آنان در تظاهرات و راهپیمایی برای اسلام بود و در نتیجه با اعتراض مردان‌شان روبه‌رو نبودند.

در کنار سازمان‌های سکولار، بسیاری از زنان گروه‌هایی را در اداره‌ها و محل‌های کارشان تشکیل دادند که با شوراهای دیگر کار می‌کردند. نگرش سیاسی این گروه‌ها و سازمان‌های زنان هرچه بود، همه آنان متفق‌القول بودند که برای احقاق حقوق زنان یک تشکل مستقل زنان ــ بدون درنظر گرفتن تفاوت‌های سیاسی ــ نیاز است. در این دوره شورای همبستگی زنان تشکیل یافت.

از میان طیف سکولار سازمان‌های دیگری نیز تأسیس شدند که از جمهوری اسلامی حمایت می‌کردند، مانند: تشکیلات دموکراتیک زنان ایران، سازمان زنان حزب توده، زنان طرفدار نهضت آزادی ایران، سازمان زنان جبهه ملی. همچنین جمعیت زنان انقلاب اسلامی که البته یک سازمان سکولار نبود. تعدادی از زنان در درون این سازمان‌ها از فعالیت‌های شورای همبستگی و جنبش مستقل زنان حمایت می‌کردند. آنان جمهوری اسلامی را مورد حمایت قرار می‌دادند ولی احساس می‌کردند که حقوق زنان مورد تعرض قرار گرفته و می‌بایست برای آن مبارزه کرد.

زنانی که در جنبش‌های مستقل زنان فعال بودند، اکثراً سکولار بودند، اینان با آنکه به عنوان معلم، پرستار، دانشجو، وکیل، نویسنده و کارمند اداره

مشغول کار بودند، ولی فعالیت‌های زنان کارگر صنایع در کارخانه‌ها را مورد حمایت قرار می‌دادند. این فعالیت‌ها شامل تأسیس مهدکودک در محل‌های کار و همکاری زنان در رأی‌گیری برای نمایندگان شوراها بود. آنان در عین حال سعی داشتند نظر زنان اتحادی شوراها را در مسائل و فعالیت‌های شورای همبستگی زنان جلب کنند.

این شورا یک سری فعالیت‌های مشترک را شروع کرد که به عملیات روز ۱۲ آبان ماه ۱۳۵۸ ختم شد. تظاهرات ضدامپریالیستی که به اشغال سفارت آمریکا انجامید نیز برای همان روز، سازماندهی شد. رهبریت بسیاری از سازمان‌های سکولار اعلام کردند که باید فعالیت شورای همبستگی زنان لغو شود. سازمان فداییان خلق، بزرگترین سازمان چپی، از حمایت خود در قبال فعالیت زنان منصرف شد و به تظاهرات ضدامپریالیستی پیوست. علی‌رغم این روگردانی، بسیاری از اعضای زن سازمان فداییان خلق و دیگر سازمان‌های سیاسی سکولار از فعالیت‌های شورای همبستگی زنان حمایت کردند و کنفرانسی در دانشگاه پلی‌تکنیک تهران ترتیب داده شد. برای جلوگیری از این کنفرانس، افرادی، منبع برق ساختمان را قطع کردند ولی با این وجود کنفرانس در زیر نور شمع برپا شد. در این کنفرانس محدودیت‌هایی که به وسیله سنت‌گرایان علیه زنان درنظر گرفته شده بود، محکوم شد و تصمیم‌گیری‌هایی در مورد فعالیت‌های بیشتر شورای همبستگی زنان اتخاذ شد.

در این فاصله قانون اساسی به تصویب رسید (پایدار، ۱۹۹۵، ص ۶۲ ــ ۲۵۶). در اسفند ۱۳۵۸ اعضای شورای همبستگی زنان خود را برای برگزاری جشن روز جهانی زن، آماده می‌کردند. زنان عضو سازمان فدائیان خلق از حمایت خود برای شرکت در این روز منصرف شدند تا بدین وسیله خود را از شورای همبستگی زنان که به عنوان یک جنبش مستقل زنان شناخته شده بود، جدا سازند. این سازمان تظاهرات جداگانه‌ای را در روز جهانی زن برگزار کرد. این شروع پایانی بود برای شورای همبستگی زنان.

در مرداد ۱۳۵۹، بعد از ماه‌ها بحث و مجادله، پوشیدن حجاب اسلامی الزامی شد. برای گروهی از نسل مسن‌تر، مخصوصاً آنانی که در جنبش زنان در دهه‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۳۰ شرکت کرده بودند، خاطره کشف حجاب دوره رضاشاه تداعی شد. در هر دو مورد بخشی از اجتماع با ین ویژگی مخالف بودند. در دهه ۱۳۱۰ حتی زنان سکولار که حامی توسعه اقتصادی و سیاسی مدرن بودند، راضی نبودند تا چادرهایشان را بردارند و کلاه‌های سبک اروپایی بر سر بگذارند. در سال ۱۳۵۷ ــ ۱۳۵۹، نیز حتی گروهی از زنان مذهبی که با حکومت اسلامی همراهی می‌کردند با سیاست اجباری حجاب اسلامی، مخالف بودند. سازمان‌ها و گروه‌های زنان دوباره مقابل دفتر ریاست‌جمهوری دست به تظاهرات زدند که مورد تعرض قرار گرفتند.

در کارخانه داروسازی اسکوئیب، فقط ۲۰ درصد زنان چادر به سر می‌کردند. زمانی که پوشش اسلامی اجباری شد، تمام کارگران حتی زنان چادری بیرون از کارخانه دست به تظاهرات زدند و خواستار پوشیدن حجاب اسلامی به طور داوطلبانه شدند.

برای بسیاری از زنان سکولار، دوران رژیم پهلوی، با تمام محدویت‌هایش، فرصت‌هایی را جهت مبارزه برای دستیابی به استقلال فردی و برخی تصمیم‌گیری‌ها به‌خصوص در موارد جنسیتی، باروری و اشتغال، ایجاد کرده بود. این موضوع حتی در میان بسیاری از زنان مذهبی نیز مشاهده شده بود. برای آنان این سئوال پیش آمده بود که اگر ریسک کنند و قوانین سنتی را زیرپا بگذارند در مقابل چه چیزی را به دست می‌آورند. آذر یکی از مصاحبه‌کنندگان این موضوع را تأیید می‌کند:

«خانواده من اصرار داشتند که ازدواج کنم زیرا ازدواج نکردن من در سن ۲۰ سالگی برای آنان مایه ننگ بود. ولی من مقاومت کردم و نمی‌خواستم ازدواج کنم. آنان برادرم را که در لندن دوست دختر ایرانی داشت مجبور به ازدواج نمی‌کردند. من هم می‌خواستم مستقل باشم، کار کنم و با پول خودم دنیا را ببینم.»

بسیاری از زنان سکولار زندگی در تبعید را انتخاب کردند. آلما توضیح می‌دهد:

«من احساس می‌کردم که در آن جامعه مادون انسان هستم. من معتقدم همه چیز در ایران براساس تبعیض جنسی و سرکوبی بنا شده است. تحت سیستم موجود و تبعیض جنسی، زنان مستقیماً به وسیله قوانین تفکیک و منزوی شده بودند. هیچ راه فراری نبود. سیاست‌ها براساس کنترل کامل روی جسم و روان زن اعمال می‌شدند. زنان به حقوق و نقش و طبقه‌ای که برای آنان تعیین شده بود محدود شده بودند.» (پویا، ۱۹۹۲، ص ۱۵۹)

با آنکه بسیاری از این زنان تبعیدی، از تغییرات اجتماعی ــ اقتصادی دوران پهلوی سود برده بودند، بسیاری از آنان در جنبش‌های سال ۱۳۵۸ ــ ۱۳۵۷ نیز مشارکت داشتند و نقش مهمی را در براندازی رژیم پهلوی ایفا کردند. در نتیجه آنان احساس می‌کردند که بسیاری از زنان سنت‌گرا برای بازسازی سیستم مردسالاری تلاش می‌کنند. بسیاری از این زنان با فعالیت‌های آکادمی‌شان و در خارج از کشور برای احقاق حقوق زنان تلاش می‌کنند زیرا آن را راهی برای مبارزه با سیستم مردسالاری می‌دانند.

با توجه به مطالب گفته شده می‌توان گفت که جمهوری اسلامی فرصت‌های ایدئولوژیکی و مادی را برای زنان مذهبی فراهم کرد تا میزان قدرت تصمیم‌گیری در مورد خودشان را با مقایسه موقعیتشان در زمان پهلوی افزایش دهند. ولی در اثر پافشاری سنت‌گرایان بر جایگاه زن در خانه، واکنش‌های بسیاری از این زنان هنوز نادیده گرفته می‌شد و مناسبات مردسالاری همچنان به قوت خود باقی بود. با این همه مشارکت این زنان در بازار کار و فعالیت‌های سیاسی آگاهی جنسیتی آنان را بالا برد و باعث شد که آنان محدودیت‌های ایدئولوژی را زیر سئوال ببرند. این خود باعث ایجاد تضادهایی در درون خانواده و جامعه شد و در نتیجه در دهه ۱۳۷۰، بسیاری از این زنان، رفتارهای تبعیض‌آمیز را زیر سئوال بردند. هرچند در دهه ۱۳۶۰،

زنان مذهبی و سکولار از هم بسیار جدا بودند ولی در دهه ۱۳۷۰ نوعی اتحاد با وجود تفاوت‌های اجتماعی که داشتند، بین آنان ایجاد شد. این اتحاد در اثر تجربه‌ها و مشکلات به دست آمده بود. در اینجا فعالیت‌های زنان در حیطه رسانه‌های گروهی و سیاست مورد بحث قرار می‌گیرد.

رسانه‌های گروهی

در اسفند ۱۳۷۶، نمایشگاه کتاب ناشران زن، نشان داد که چگونه تعداد بسیاری از زنان در رسانه‌های گروهی فعال هستند. چهل و هفت ناشر زن[۱]، پنج سازمان زنان[۲]، دانشگاه الزهرا و هفت روزنامه و مجلات زنان[۳]، انتشاراتشان را به معرض نمایش گذاشتند.

شهلا لاهیجی، که در دهه ۱۳۷۰ اولین مرکز انتشارات زنان (انتشارات روشنگران) را در ایران تأسیس کرده بود، در بیانیه‌هایی در رابطه با موقعیتش در این نمایشگاه گفت: «به این امید که در صدها سال آینده تعداد زیادتری ناشر زن دور هم گرد آیند و ما را به عنوان اولین زنان ناشر در ایران به یاد آورند». تا سال ۱۳۷۵، تعداد ناشران زن به ۲۳۶ نفر افزایش یافت (ناجی‌زاده، ۱۳۷۷).

صنایع فیلم نیز در ایران در دهه ۱۳۷۰، فرصت‌هایی را برای کارگردانان و هنرپیشگان زن فراهم آورد تا در فیلم‌هایشان درباره مناسبات جنسیتی بحث و

۱ـ آناس، آتروپات کتاب، ابتکار، امیربهادر، بادیه، نشر تاریخ، بوته، ویرستار، شیرازه، گیل، عسل، پامچال، قصه گو، ماشیانه، پیراسته، راهیان اندیشه، روشنگران و مطالعات زنان، علوم دانشگاهی، نشانه، نوآوران، یاسامان، کرنگ، توسعه، نیکا، کیوان، مفاهیم، کارنامه، فرشتگان، ویدا، منوچهری، گل آفتاب، سمیر، حمیدا، بهتاب، دشتستان، قوانین، کانون، هزار آفتاب، شهید موهب، کارگاه کودک، نشر هنر ایران، راهیان سبز، نجین، صنم، الهورا، رأفت و باتو.

۲ـ دفتر مشارکت زنان ریاست‌جمهوری، انجمن همبستگی زنان، شبکه ارتباطی سازمان‌های غیردولتی زنان، مجتمع نجم و جمعیت زنان محیط زیست.

۳ـ پیام هاجر، زن، زنان، کوکب، مهتاب، حقوق زنان و زن روز.

گفت‌وگو کنند. قبل از سال ۱۳۵۷ تعداد کارگردانان زن در ایران ۲ نفر بود.[۱] ولی در اواخر دهه ۱۳۷۰ تعدادشان به ده نفر رسید.[۲] آنان در فیلم‌هایشان این تصویر ذهنی از زن را که زنان در فعالیت‌های اجتماعی در حاشیه قرار دارند و انجام کارهای خانه وظیفه اصلی آنان است، دور ساختند و زنان را به عنوان انسان‌هایی شریف و فعال و از لحاظ اجتماعی سازنده تمثیل کردند (نفیسی، ۱۹۹۴). تدریجاً این فیلم‌ها به صراحت مناسبات مردسالاری را مورد انتقاد قرار دادند و به عنوان یکی از رسانه‌های مهم گروهی، پیام سازنده‌ای را در سطح جامعه انتقال دادند که زنان می‌توانند در مسائل اجتماعی مشارکت قوی داشته باشند و همچنین توان این را دارند که در موقعیت خود تغییراتی بدهند.[۳] از طرف دیگر خارج از ایران، کارگردانان زن همچنین نشان می‌دهند که چگونه زنان در ایران برای احقاق حق خود مبارزه می‌کنند و مردان و اجتماع مردسالاری را مجبور می‌کنند تا صدایشان را بشنوند و مهمتر از آن، برنده هم شوند.[۴]

تا سال ۱۳۶۹ حداقل ۱۰ روزنامه و مجلات زنان وجود داشت[5] که درباره مسائل زنان بحث و گفت‌وگو می‌کردند. مسائلی مانند مقوله‌هایی درباره فمینیست، نظام مردسالاری، موقعیت زنان درون خانواده، اشتغال، قوانین و آموزش و پرورش. آنان همچنین انواع گوناگون فمینیست‌های مسلمان در ایران را معرفی کردند. برای مثال مجله پیام زن به تفسیر قرآن و احادیث در مورد مسائل زنان پرداختند و آنها را به نفع زنان تلقی کردند. مجله زن روز و پیام هاجر پیشتر رفتند و قوانین و مقررات را که به ضرر زنان بود مورد انتقاد

۱ ـ مروا نبیلی و شهلا ریاحی.

۲ ـ تهمینه اردکانی، زهرا مهستی بادیه، فریال بهزاد، رخشان بنی‌اعتماد، مرضیه برومند، پوران درخشنده، یاسمین ملک‌نصر، سمیرا مخملباف، تهمینه میلانی و کبری سعیدی.

۳ ـ بانوی اردیبهشت ۱۳۷۶، کارگردان رخشان بنی‌اعتماد، سیب ۱۳۷۷، کارگردان سمیرا مخملباف.

۴ ـ بیقرار ۱۹۹۸، کارگردان شیرین نشاط، طلاق، کارگردان زیبا میرحسینی و کیم لانگی نوتو ۱۹۹۸.

۵ ـ فرزانه، حقوق زن، کوکب، مهتاب، ندا، پیام هاجر، پیام زن، روزنامه زن، زنان، زن روز.

قرار دادند و خواستار اصلاحات بودند. در این میان مجله زنان مناسبات جنسیتی را از طریق تحلیل مسائل زنان در اسلام مورد نقد قرار می‌داد. مجله فرزانه نیز صفحاتی را به تحقیقات در مسائل فمینیستی در ایران و جاهای دیگر اختصاص می‌داد و با زنان سازمان‌های فمینیستی در سراسر جهان تماس داشت (توحیدی، ۱۹۹۶، ص ۸۶ ـ ۲۷۹).

در سال ۱۳۷۷، ۵ مجله و روزنامه زنان (مهتاب، ندا، کوکب، حقوق زنان، روزنامه زن) به این لیست اضافه شدند. مجله حقوق زنان مسئله خشونت خانگی علیه زنان را مورد توجه قرار می‌داد. انتشار روزنامه «زن» به وسیله فائزه هاشمی در شهریور ۱۳۷۷ قدم مهمی در ارتباط مسائل زنان با جنبش‌های در حال رشد دموکراسی بود. این روزنامه بر مبارزات سیاسی برای ایجاد یک جامعه مدنی در ایران تأکید داشت. در فروردین ۱۳۷۸ این روزنامه به اتهام خرده‌گیری به قوانین قصاص، تعطیل شد. در این نشریه کاریکاتوری چاپ شده بود که نشان می‌داد «مردی با اسلحه می‌خواست زن و مردی را بکشد و مرد التماس می‌کرد که مرا نکش این زن را بکش. او دیه‌اش کمتر است». کوشش‌های این زنان باعث شد که مسائل زنان در سطح جامعه و سیاست کلی مطرح شود. این روندی بود که از اوایل دهه ۱۳۷۰ شروع شد. درست زمانی که مجلات، روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون، این مسائل را با مشارکت زنان مطرح کردند. حضور قدرتمند زنان مذهبی ایرانی با چادر سیاه به عنوان نماینده در کنفرانس بین‌المللی زنان در پکن در سال ۱۳۷۴، مسائل جنسیتی در ایران را مطرح کرد. بسیاری از زنان سکولار که در تبعید بودند نیز در این کنفرانس شرکت کردند. تأثیر متقابل آنان سئوالات بسیاری را در رابطه با نقش اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زنان در ایران مطرح ساخت. همچنین بسیاری از مسائل مهم دیگر در رابطه با نقش زنان در آموزش و پرورش، اشتغال و کنترل جمعیت مطرح شد و بحث‌های داغی در رسانه‌های گروهی ایران درباره تبعیض به زنان صورت گرفت. برای مثال پیام امروز مجله ماهانه اقتصادی و اجتماعی این چنین نوشت: «نیمی از جمعیت ایران را زنان تشکیل می‌دهند ولی فقط درصد بسیار کمی از آنان به صورت کارمند و کارگر

مشغول به کار هستند و یا کار آزاد دارند. فعالیت‌های آنان بیشتر بر روی کارهای خانه متمرکز است. پیشرفت ملی بدون مشارکت اقتصادی زنان ممکن نیست.» (پیام امروز، شماره ۸، ۱۳۷۴). در مخالفت با این نگرش، روزنامه هفتگی صبح این‌گونه نوشت: «حتی اگر ما قبول کنیم که حضور زنان در فعالیت‌های اقتصادی لازم است ما می‌بایست مطمئن باشیم که حق تقدم، با انجام کارهای خانه آنان است.» (صبح، شماره ۲۶، ۱۳۷۴). در همان زمان سردبیر زن مجله ماهیانه معیار این سئوال را که: «اگر شما زن بودید اکنون در این پست خود را می‌دیدید؟» با تعدادی از مردان با پست‌های بالای شغلی مطرح کرد و نتیجه گرفت که انجام کارهای خانه، زنان را از دستیابی به پست و مقام‌های بالا منع می‌کند (معیار، شماره ۱۵، ۱۳۷۴).

مجلات زنان و روزنامه‌نگاران زن نقش مهمی را در تشکیل تریبون‌های آزاد برای نشان دادن نگرش‌ها و واکنش‌های زنان مذهبی و سکولار در مورد مسائل زنان ایفا می‌کردند. این نشریات هرچند به وسیله زنان مذهبی اداره می‌شد، ولی تصمیم بر این گرفتند تا با دعوت از زنان سکولار در بحث و تبادل نظر درباره مسائل زنان، خوانندگان بیشتری را به مسائل زنان ترغیب کنند. برای مثال، شهلا شرکت، سردبیر مجله زنان، پیشنهاد داد که: «ما باید به اعتقادات یکدیگر احترام بگذاریم، هرچند ما از یک فلسفه و باور و افکار پیروی نمی‌کنیم، ولی می‌توانیم و باید باهم کارکنیم.» (کیهان، ۱۹۹۷، ص ۹۱). در دهه ۱۳۶۰، محبوبه عباسقلی‌زاده (امی) چندین مقاله در مجله زن روز نوشت و فمینیست و مخصوصاً ایده فمینیست مسلمان را رد کرد. هرچند در دهه ۱۳۷۰ او تغییر موضع داد و به عنوان سردبیر در مجله فرزانه بحث‌هایی را در رابطه با مسائل زنان و این‌که فمینیست می‌بایست به طور سیستماتیک مورد بررسی قرار گیرد، پی گرفت (توحیدی، ۱۹۹۶، ص ۸۰ ـ ۲۷۹). هدف این فمینیست‌های مسلمان این بود که روی حکومت اسلامی فشار وارد کنند و به وسیله آن نشان دهند که این تبعیض جنسی موجود مابین زن و مرد در قرآن نیامده است و فقط به وسیله آنانی که قرآن را تفسیر می‌کنند، ایجاد شده است. به این وسیله آنان موفق شدند

که دولت را وادار به اصلاحاتی در قوانین خانواده، قوانین آموزش و اشتغال زنان کنند.

در زمان انتخابات مجلس پنجم در سال ۱۳۷۵ و انتخابات رئیس‌جمهور در سال ۱۳۷۶، مجله زنان نگرش‌های متفاوت زنان را در رابطه با خواسته‌های آنان، برای اصلاحات در قوانین خانواده، تحصیلات زنان و قوانین اشتغال منتشر کرد و در تابستان ۱۳۷۶، مجله زنان در بسیاری از مقالات خود در قالب یک نظرخواهی این سئوال مورد بحث قرار گرفت: «مشکل اساسی که رودرروی زنان در ایران قرار دارد، چیست؟» همچنین این مجله سئوالات زیر را به کنفرانس بین‌المللی ۱۹۹۷ درباره مسائل خاورمیانه در دانشگاه آکسفورد انگلستان فرستاد:

۱ـ اساسی‌ترین مشکل زنان در ایران چیست؟ اگر یک لیست درباره مسائل حاد زنان وجود داشت، کدام مسئله در رأس آن دیده می‌شد؟

۲ـ حال اگر مشکلات مشخص شده بود، آنها تا کجا با اوضاع و احوال سیاسی رابطه پیدا می‌کنند و تا کجا با موقعیت زنان رابطه دارند؟

۳ـ آیا زنان در ایران مسائلی مشترک دارند که آنان را با هم متحد کرده باشد؟ اگر چنین است، چه اندازه از این مشکلات با اوضاع و احوال ایران ربط دارد و چه اندازه از آن به اوضاع و احوال جهان ربط پیدا می‌کند؟

۴ـ ریشه این مشکلات در کجاست؟

شرکت‌کنندگان، ازجمله مهرانگیز کار به دلیل محدودیت‌های زمانی، روی مسئله مهم مشارکت زنان در عرصه سیاست و مبارزات آنان برای دستیابی به یک قدرت سیاسی در مجلس تمرکز کردند. مهرانگیز کار تأکید کرد که در دهه ۱۳۷۰ اکثریت زنان، جدا از تفاوت‌های طبقاتی و باورهای مذهبی، تبعیضات نهادی موجود را رد کرده و خواستار اصلاح قوانین شده‌اند. مهمتر این که، او در بحثی عنوان کرد که اصلاحات قانونی‌ای که جایگزین شده است در نتیجه

فعالیت‌های زنان در داخل و خارج از کشور انجام شده و همین بر برگشت‌ناپذیر بودن این اصلاحات تأیید دارد. این بحث‌ها باعث به‌وجود آمدن این سئوال شد که آیا خواسته‌های زنان در ایران یک موضوع فمینیستی است یا خیر؟ کار توضیح داد که آنها ممکن است خواسته‌های فمینیستی در حیطه اوضاع و احوال جهانی باشد ولی در حیطه جامعه ایرانی، این برچسب‌ها به کار برده نمی‌شود. بلکه این مسائل به عنوان مسائل تساوی بین زن و مرد در چارچوب حقوق بشر مورد بحث و گفت‌وگو قرار می‌گیرند.

در شهریور ۱۳۷۷، در زمان انتخابات مجلس خبرگان، فائزه هاشمی روزنامه «زن» را منتشر کرد. این روزنامه با تیراژ ۲۰ هزار، مبارزاتی را آغاز کرد تا زنان را به عنوان نماینده در این انتخابات معرفی کند و زنان را تشویق به کاندیداتوری در این انتخابات کرد. نویسندگان بحث می‌کردند که حتی اگر زنان انتخاب هم نشوند ولی شرکت آنان در این مبارزات، اعتماد به نفس آنان را در آینده افزایش می‌دهد و توجه مسئولان را به این مسئله جذب می‌کند که زنان می‌توانند نقش مهمی در فعالیت‌های سیاسی داشته باشند (نهم شهریور ۱۳۷۷). آنان همچنین بحث می‌کردند که این مجلس فقط نمی‌بایست مختص به روحانیون باشد می‌بایست شامل زنان فاضل در زمینه‌های مذهب، سیاست و فرهنگ و مسائل مدیریتی نیز باشد (۱۸ شهریور ۱۳۷۷). در نتیجه این مبارزات، در میان ۳۸۶ مرد، ۱۰ زن خود را به کاندیداتوری در مجلس خبرگان معرفی کردند. ولی صلاحیت همگی آنان رد شد زیرا بر طبق قانون، زنان حق شرکت در این مجلس را نداشتند (۲۹ شهریور ۱۳۷۷).

اهمیت رسانه‌های گروهی در رابطه با بیان فعالیت‌های زنان، خود مدرکی است در افزایش تعداد روزنامه‌نگاران زن در ایران، علی‌رغم محدودیت‌های شدید که به وسیله سیاست جداسازی بر آنان تحمیل می‌شد، در دهه ۱۳۷۰ تعداد زنان خبرنگار نسبت به دهه ۱۳۵۰ بسیار بالاتر بود (فرهادپور، ۱۳۷۷). در سال ۱۳۵۰، ۲۰۰۰ خبرنگار وجود داشت که فقط ۵۰ نفر آنان زن بودند (۲/۵ درصد). در سال ۱۳۷۶ تعداد خبرنگاران به ۴۰۰۰ نفر رسید که ۴۰۰ نفرشان (۱۰ درصد) زن بودند. میانگین سنی خبرنگاران زن ایرانی در مقایسه

با همکاران مردشان ۵ سال جوانتر است، ولی آنان به نسبت تحصیلات بالاتری دارند (۵۰ درصدشان تحصیلات عالی دارند) در حالی که میانگین کل تحصیلات عالی برای این حرفه ۳۵ درصد بود (شهیدی، ۱۹۹۷). می‌توان گفت فمینیست‌های مسلمان که در موضع قدرت هستند چنین امکاناتی را به وجود آوردند. شهلا حبیبی، سخنگوی مسائل زنان در زمان رئیس‌جمهور رفسنجانی توضیح می‌دهد:

> «ما به خبرنگاران و کارگردانان و تهیه کنندگان متخصص زیادی در مسائل زنان احتیاج داریم. همان‌طور که مسائل اقتصادی باید به وسیله خبرنگاران آگاه در مسائل اقتصادی پوشش داده شود. خبرنگارانی هم که مسائل زنان را پوشش می‌دهند می‌بایست از زبان و فرهنگ زنان و همچنین از نقطه‌نظرهای مذهب و سنن آگاهی داشته باشند. خبرنگاران می‌بایست درباره مسائل زنان تحصیلات لازم را دارا باشند و همچنین باید گروه‌های متخصص زنان، در شکل سازمان‌های رسانه گروهی متفاوت تأسیس شوند.» (شهیدی، ۱۹۹۷)

در نتیجه مشارکت فعال زنان در رسانه‌های گروهی در سال ۱۳۷۷، برای اولین بار در تاریخ مدرن ایران انجمن صنفی روزنامه‌نگاران زن تأسیس شد. این خود، در درون جنبش‌های دموکراسی در حال رشد و پیدایش یک جامعه مدنی، قدمی رو به جلو بود.

سیاست

از سال ۱۳۵۷ تا انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۷۶، هیچ نوع حرکت سکولاریستی وجود نداشت و احزاب و سازمان‌های سیاسی اسلامی که عقاید متفاوتی درباره اقتصاد، سیاست، مسائل اجتماعی و روابط خارجی داشتند، در حیطه سیاست با یکدیگر رقابت می‌کردند. بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۷۶ با وجود محدودیت‌هایی که در شرکت در انتخابات، آزادی بیان، مطبوعات و گردهمایی وجود داشت، بسیاری از مردم احساس

می‌کردند که به وسیله رسانه‌های گروهی که اخبار مربوط به مباحث در مجلس و قوه قضائیه و دولت را به گوش آنان می‌رساند، در سیاست کشور مشارکت پیدا می‌کنند. این نوع پلورالیزم اسلامی و با وجود نقش مجلس، تفاوت بسیار با سیستم دیکتاتوری رژیم پهلوی داشت. در رژیم پهلوی هیچ‌کس اجازه مخالفت نداشت، حتی کسانی که در رأس حکومت بودند. بعد از پیروزی انقلاب که منجر به سرنگونی رژیم پهلوی شد، نوعی پلورالیسم محدود به وجود آمد که از دستاوردهای انقلاب بود، چراکه اکثریت مردم خواستار تغییرات دموکراتیک بودند.

در دهه ۱۳۷۰ و به‌خصوص در دوران انتخابات ریاست‌جمهوری و پیروزی رئیس‌جمهور خاتمی، مطبوعات اصلاح‌طلب که برخی از آنها سکولار بودند، فعال شدند. در سال ۱۳۷۷ به خواست اکثریت مردم جنبش‌های دموکراتیک فعال‌تر شدند و به دنبال آن جنگ قدرتی سیاسی مابین اصلاح‌طلبان و سنت‌گرایان که اکنون در نهادهای سیاسی در اقلیت بودند، شروع شد. در این میان، چند نویسنده، شاعر و فعالین سیاسی به قتل رسیدند که در میان آنان می‌توان به پروانه اسکندری (فروهر) یکی از فعالین سرشناس سیاسی، نام برد. برخی از روزنامه‌ها، مجلات تعطیل و نویسندگان، خبرنگاران، اصحاب برخی از این مطبوعات دستگیر شدند. با این وجود جنبش‌های دموکراتیک قوی‌تر می‌شدند. در نتیجه آنانی که دستگیر شده بودند، آزاد شده و نشریات توقیف شده دوباره به فعالیت پرداختند. برای مثال روزنامه جامعه تحت نام روزنامه توس شروع به کار کرد و دوباره بعد از تعطیلی روزنامه توس تحت عنوان نشاط به کار خود ادامه داد. در سال ۱۳۷۸، کانون نویسندگان ایران، شروع به فعالیت‌های سیاسی در واکنش به جنبش‌های دموکراتیک در حال رشد، کرد و با فرستادن نامه‌های سرگشاده به نهادهای دولتی خواستار اصلاحات شد. نقش زنان در این فرآیند قابل ملاحظه بود. آنان در عرصه‌های سیاسی و مسائل جنسیتی به عنوان نمایندگان مجلس و رأی‌دهنده، فعال شدند. در انتخابات مجلس در اسفند ۱۳۷۴ و در انتخابات ریاست‌جمهوری در خرداد ۱۳۷۶، مشارکت زنان نشان

داد که مسائل جنسیتی به صورت یک مسئله مهم سیاسی در ایران شکل پیدا می‌کند. برای مثال در انتخابات مجلس در سال ۱۳۷۴، ۱۹۰ زن با ۳۰۱۰ مرد برای گرفتن ۲۷۰ کرسی در مجلس به رقابت برخاسته بودند. همان‌طور که در رسانه‌های گروهی به صورت گسترده گزارش داده می‌شد، مخصوصاً در مجله‌های زنان، اکثریت زنان به کاندیداهای زن رأی می‌دادند زیرا آنان فکر می‌کردند فقط زنان می‌توانند اصلاحاتی در مسائل مربوط به زنان انجام دهند. حتی در مناطقی مانند اصفهان و ملایر زنان با مردان ــ و در برخی موارد با روحانیون ــ رقابت داشتند. این زنان یا در انتخابات پیروز شدند و یا به هر صورت تعداد قابل توجهی رأی به دست آوردند (کیهان، ۸ فروردین ۱۳۷۵؛ ایران فوکوس، فوریه ــ آوریل ۱۹۹۶).

در سال ۱۳۷۵، نگارنده با تعدادی از زنان و مردان دراین‌باره مصاحبه داشت. حداقل ۳ اظهارنظر متفاوت وجود داشت. برای مثال، یک مرد میانسال از ملایر که به کاندیدای زن رأی داده بود گفت که: «به آن ضعیفه رأی دادم زیرا برنامه‌های او بهتر از دیگران بود.» جواب یک زن جوان این بود که: «فقط زنان می‌توانند برای زنان کاری انجام دهند.» جواب زن مسن‌تر دیگر این بود که: «زنان کمتر فسادپذیرند و وقتی به قدرت می‌رسند بهتر کار می‌کنند.» مسائل زنان و بحث در مورد کاندیداهای زن، در گردهمایی‌های فامیلی مورد بحث قرار می‌گرفت. فائزه هاشمی که کاندیدای تهران بود و در مقابل حجت‌الاسلام ناطق نوری ایستاده بود نزد زن‌های جوان، چه مذهبی و چه سکولار طرفدار زیادی داشت زیرا عنوان کرده بود که اگر انتخاب شود زمین‌های ورزشی مختص زنان شامل اسب‌سواری و دوچرخه‌سواری ایجاد می‌کند. بدین ترتیب نه تنها زنان مذهبی بلکه زنان سکولار هم به او رأی دادند. در این انتخابات او نفر دوم در تهران شد. در این دوره ۱۴ زن به مجلس راه یافتند.[1]

۱ ـ نسیره اخوان بی‌طرف، شهربانو امانی‌انگنه، زهرا پیشگاهی‌فرد، سهیلا جلودارزاده، مرضیه حدیدچی دباغی، الهه راستگو، فاطمه رمضان‌زاده، قدسیه سعیدی علوی، مرضیه صدیقی، نفیسه فیاض‌بخش، منیره نوبخت، مرضیه وحیددستجردی و فائزه هاشمی.

در انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۷۶، مسائل زنان بار دیگر در مرکز مباحث سیاسی قرار گرفت. علی‌رغم وجود این حقیقت که برطبق قوانین شرعی و بند ۱۱۵ قانون اساسی (ایران فوکوس، مه ـ ژوئن ۱۹۹۷؛ پیام امروز، شماره ۱۹، ۱۳۷۶؛ زنان، شماره ۳۴، ۱۳۷۶)، زنان نمی‌توانستند رئیس‌جمهور شوند، ۹ زن کاندیدا شدند. این واکنش خود نوعی اعتراض به محدودیت‌های موجود در قبال شرکت فعال زنان در قلمرو عمومی (جامعه) بود. این موضوع به وسیله یکی از کاندیداها (اعظم طالقانی) رئیس سازمان انقلاب اسلامی زنان و سردبیر روزنامه پیام هاجر، توضیح داده شد. او اعلام کرد که هدف او اولاً این است که مسئله رجال را در مملکت روشن سازد که در قانون اساسی به صورت مبهمی تعریف شده بود، ثانیاً او این چنین عنوان کرد: «این وظیفه مذهبی من است که برای انتخابات ریاست‌جمهوری نامزد شوم زیرا اگر این کار را انجام ندهم حق نیمی از جمعیت این مملکت ضایع شده و من خود را در محضر خداوند برای وجود این تبعیض موظف می‌دانم.» ثالثاً او توضیح می‌دهد: «من با تنی چند از روحانیون درباره این مسئله که آیا زنان می‌توانند در جمهوری اسلامی، رئیس‌جمهور شوند بحث و گفت‌وگو کردم و به این وسیله می‌خواستم راه را برای زنان در آینده هموار کنم حتی اگر این موضوع در حال حاضر برای من باعث بروز مشکلات شود.» (پیام امروز، شماره ۱۹، ۱۳۷۶؛ زنان، شماره ۳۴، ۱۳۷۶).

علی‌رغم این تلاش‌ها، تمام کاندیداهای زن به وسیله شورای نگهبان ردصلاحیت شدند. ولی مسائل زنان هنوز هم مرکز گفت‌وگوها بود. مجله زنان سئوالاتی را با سیدمحمد خاتمی و علی‌اکبر ناطق‌نوری، کاندیداهای ریاست‌جمهوری، درباره نگرش آنان به مسائل زنان مطرح ساخت. جواب‌های خاتمی دلسوزانه و دلگرم‌کننده بود ولی ناطق‌نوری از جواب دادن خودداری کرد. این مجله همچنین سئوالاتی را با تعدادی از زنان که سمت‌هایی در آموزش و هنر و سیاست داشتند مطرح ساخت و از آنان درباره خواسته‌هایشان از کاندیداها پرسید (زنان، شماره ۳۴، ۱۳۷۶).

در نتیجه این فعالیت‌ها، اکثریت زنان مخصوصاً زنان جوان به خاتمی رأی

دادند. آگاهی جنسیتی پیامد انتخابات بود. زنان به خاتمی رأی دادند زیرا آنان باور می‌کردند که تحت ریاست‌جمهوری او، آنان می‌توانند برای مسائل زنان راحت‌تر مبارزه کنند. این انتظار می‌رفت که دو زن در کابینه رئیس‌جمهور خاتمی حضور داشته باشند. حدس زده می‌شد فاطمه رمضان‌زاده ــ نماینده مجلس و نماینده ایران در کنفرانس پیشرفت و جمعیت قاهره در سال ۱۳۷۳ ــ به عنوان وزیر بهداشت و فائزه هاشمی به عنوان وزیر ورزش انتخاب شوند که این وزارت‌خانه اخیر قرار بود برای جوانان تأسیس شود. اما در نهایت، معصومه ابتکار در کابینه به عنوان معاون رئیس‌جمهور در مسائل محیط‌زیستی و زهرا شجاعی به عنوان مشاور رئیس‌جمهور و رئیس مرکز مشارکت زنان برگزیده شدند (ایران فوکوس، ژوئن ۱۹۹۸).

در شهریور ۱۳۷۷، روزنامه زن تحت یک نظرسنجی گسترده گزارش داد که ۸۵ درصد از زنان در ایران مسائل سیاسی را از طریق رسانه‌های گروهی مخصوصاً رادیو و تلویزیون دنبال می‌کنند. از آنانی که نظرسنجی شده بود، ۶۵ درصدشان خواستار این بودند که رئیس‌جمهور خاتمی می‌بایست ۳ زن را در کابینه‌اش وارد کند تا به مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زنان بپردازند (روزنامه زن، ۱۱ شهریور ۱۳۷۷).

انتخابات شورای محلی که در اواخر سال ۱۳۷۷ برگزار شد، با حضور وسیع زنان هم در امر رأی دادن و هم در کاندیداتوری روبه‌رو شد. زنان فعال در کارهای سیاسی و رسانه‌های گروهی، زنان دیگر را ترغیب به مشارکت می‌کردند و رسماً از دست‌اندرکاران محلی تقاضا می‌کردند پتانسیلی را برای کاندیداهای زن ایجاد کنند تا آنان بتوانند زنان را ترغیب در مشارکت در این انتخابات کنند و همچنین امکانات لازم را برای مبارزات انتخاباتی آنان فراهم کنند (زنان، شماره ۵۰، ۱۳۷۷). بسیاری از کاندیداهای زن بر روی مسائل حقوق دموکراسی و ایجاد یک جامعه مدنی تمرکز داشتند. بار دیگر مشارکت سیاسی زنان به پیروزی اصلاح‌طلبان انجامید. مهمتر این‌که، بسیاری از زنان به عضویت در شورای محلی انتخاب شدند: زنان در ۲۵ استان انتخاب شدند، در ۱۰۹ شهر بالاترین رأی را داشتند، در ۲۳ شهر حداقل یک عضو

شوراهای محلی، زن بود، در ۴۸ شهر دو زن به عضویت درآمدند، در ۸ شهر ۳ زن به عضویت درآمدند، در شهر کوچک ساوه ۴ زن انتخاب شدند و در کنوج در شرق استان کرمان تمام اعضای شورا را زنان تشکیل می‌دادند (روزنامه زن، ۲۴ اسفند ۱۳۷۷). این بدان معنا بود که تعداد زیادی از زنان در تصمیم‌گیری‌ها هم در شهری و هم در محلات در مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مشارکت می‌کردند.

وجود ۸۴ سازمان زنان، شامل سازمان‌های غیردولتی، مؤسسات خیریه و سازمان‌های فرهنگی (مسیحی، یهودی، زرتشتی در کنار مسلمانان) در سراسر کشور صورت دیگری از فعالیت‌های زنان را در میادین مختلف نشان می‌دهد. در دهه ۱۳۶۰، فقط زنان مذهبی فعالیت‌های سیاسی داشتند. ولی در دهه ۱۳۷۰، مخصوصاً در انتخابات سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ در مناطق شهری، مشارکت زنان در سیاست به صورت توده مردم انجام شد. این پیامد اخیر به این علت بود که زنان صرفنظر از تفاوت‌هایی که از نظر طبقات و عقاید داشتند، همگی مشکلات یکسانی را تجربه می‌کردند یعنی وجود قوانین موجود که سلطه مرد را در خانواده، حیطه اشتغال تضمین می‌کرد و نیز محدودیت‌هایی که جامعه گسترده‌تر بر آنان تحمیل می‌کرد، همهٔ اینها علی‌رغم این حقیقت بود که درآمد زنان برای خانواده و جامعه بسیار ضروری بود. در این میان مخصوصاً زنان مذهبی که حامیان حکومت بودند، احساس می‌کردند که منافع جنسیتی آنان درنظر گرفته نمی‌شد. این امر آگاهی زنان را درباره محدودیت‌های موجود در ایدئولوژی جنسیتی بالا می‌برد. با این که مادون بودن زنان در ذهن مردان و زنان ریشه عمیق داشت، ولی تجارب بسیاری از زنان و مردان به آنان ثابت کرد که خانواده، حکومت و جامعه از شرکت زنان در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی نفع می‌بردند. از این گذشته این مشکلات و تجربه‌های یکسان، فاصله موجود بین زنان مذهبی و زنان سکولار را کم می‌کرد. هر دسته می‌دانستند که علی‌رغم همکاری سیاسی و اقتصادیشان، نهادینه شدن مردسالاری، سلطه‌گری مردان و مادونی زنان را تقویت می‌کرد. هر دو دسته خواستار تغییر در شرایطشان بودند و آنان، مردان

و دولت را مجبور می‌ساختند تا به شرکت فعال زنان در قلمرو عمومی (جامعه) و خواسته‌های آنان، جامه عمل بپوشانند و صحه گذارند.

در دهه ۱۳۷۰، فمینیست‌های مسلمان وارد عرصه‌های سیاسی شدند. زنان سیاسی فعال، مانند شهلا حبیبی (دختر آیت‌الله حبیبی)، فاطمه و فائزه هاشمی (دختران رئیس‌جمهور سابق رفسنجانی) و اعظم طالقانی (دختر آیت‌الله طالقانی فقید) از درون دستگاه حکومتی سعی کردند قوانین و مقررات را به نفع همکاری زنان در مسائل اقتصادی و سیاسی تغییر دهند. البته بسیاری از فمینیست‌های سکولار در ایران احساس می‌کردند که اصلاحات واقعی می‌بایست با جدایی دین از سیاست صورت گیرد، ولی اصلاحات انجام شده با خواسته‌های آنان در مسائل خانواده، اشتغال و شرکت زنان در قلمرو عمومی مغایرت نداشت. مهمتر این که، با اتحاد مابین فمینیست‌های مذهبی و سکولار که ایدئولوژی مردسالاری را به چالش گرفته‌اند، اصلاحاتی در موقعیت زنان ایجاد شده است.

واکنش‌های فردی زنان

علاوه بر مبارزات سازماندهی شده، که در صفحات قبل بحث شده بود، اکثریت زنان به صورت فردی نیز با مناسبات جنسیتی مردسالاری مبارزه می‌کنند. این نوع مبارزه، اهمیت کمتری از مبارزات سازماندهی شده زنان ندارد. مناسبات جنسیتی و مادون بودن زنان نسبت به مردان اشکال گوناگونی دارد و نسبت به موقعیت‌های متفاوت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی زنان مدام در حال تغییر است. هر تغییر واقعی در شکل مادون بودن زنان متأثر از تغییراتی است که از روابط اجتماعی انسان‌ها نشأت می‌گیرد، نه ضرورتاً از ایجاد تغییراتی در قانون. در نتیجه، واکنش‌های فردی زنان به مناسبات مردسالاری می‌تواند تأثیر زیادی در موقعیت زنان داشته باشد. ولی این واکنش‌ها به تناسب موقعیت‌های طبقاتی و باورهای مذهبی زنان فرق می‌کند.

کاندیوتی (۱۹۹۱، ص ۳۸ ـ ۳۵) بحث می‌کند که زنان ــ به‌طور فردی ــ برداشت‌هایی گوناگونی از ایدئولوژی مردسالاری دارند و از آن به عنوان

نوعی مبارزه استفاده می‌کنند. به این معنا که زنان، قربانی‌های بی‌تفاوت این ایدئولوژی نیستند. این تحلیل بسیار مهم است زیرا توضیح می‌دهد که چرا، بسیاری از زنان در ایران موقعیت مادونی خود را قبول می‌کنند و در بازسازی نقش مادونی خود مشارکت می‌کنند. این عمل با تمکین کردن از مشی‌های مردسالاری و قانون و مقرراتش صورت می‌پذیرد. برای بسیاری از زنان، کنار آمدن با مشی‌های مردسالاری برای ایجاد قدرت تصمیم‌گیری است. اگر این فرضیه را قبول کنیم، می‌بینیم که ایدئولوژی مردسالاری، مبنای ماتریالی دارد که زنان گاهی از آن برای پیشرفت موقعیت‌شان استفاده می‌کنند. بنابراین، قبول ایدئولوژی حاکم در نتیجه آگاهی کاذب آنان نیست، بلکه نوعی کنار آمدن با سیستم مردسالاری است (مالی‌نیو، ۱۹۸۵، ص ۵۴ ـ ۲۲۷).

همان‌طور که قبلاً بحث شده بود، جداسازی جنسیتی، محدودیت‌هایی را برای برخی از زنان ایجاد کرد. ولی از آنجایی که دستیابی زنان به امکانات و موقعیت ایدئولوژیکی تغییر می‌کند، زنان استراتژی‌های مختلفی را انتخاب می‌کنند که بعضی اوقات منجر به مبارزه علیه ایدئولوژی جنسیتی می‌شود و برعکس گاهی اوقات به پیروی از آن می‌انجامد. در واقع زنان این استراتژی‌ها را انتخاب می‌کنند تا به هدف مشخصی برسند یعنی یا بقای فردی‌شان را حفظ کنند و یا آینده خود را بیمه و موقعیت سیاسی و اقتصادی خودشان را بهبود ببخشند («کران و سبستاد»، ۱۸۹۸، ص ۹۴۱). در بررسی استراتژی‌های زنان برای مقابله با فقر و فعالیت‌هایشان برای امرار معاش، سه هدف متفاوت مشخص می‌شود: ۱ ـ برای فقیران مسئله بقا مهم است، ۲ ـ برای آنانی که اساس بقایشان تضمین شده، هدف تأمین خود به وسیله امکانات موجود است که اجازه انعطاف‌پذیری و ریسک کردن را به آنان می‌دهد، ۳ ـ برای آنانی که خود را تأمین کرده‌اند، هدف به دست آوردن تغییراتی، در زمینه رشدشان است. نگارنده، این تحلیل‌ها را در کنار تحلیل کاندیوتی (کنار آمدن با سیستم مردسالاری) به کار می‌برد تا تحلیلی از مبارزات فردی زنان، علیه تضادی که از ایدئولوژی جنسیتی و حقایق ماتریالی زندگی‌شان بروز کرده، ارائه دهد. همان‌طور که در صفحات بعدی بحث

خواهد شد، به اعتقاد من، برخی از زنان از قوانین مردسالاری پیروی و برخی دیگر از آن سرپیچی می‌کنند. ولی بیشترشان یک استراتژی مخلوط از این دو را انتخاب می‌کنند یعنی حفظ بقای فردی، تأمین بیشتر و بالاخره بهبود شرایط.

سرپیچی از قوانین

براساس آمارهای رسمی، جمعیت زنان ایران در سال ۱۳۷۵، ۲۹,۵۴۰,۳۲۹ نفر و جمعیت مردان ۳۰,۵۱۵,۱۵۹ نفر بود. از این تعداد زنان، ۱۸,۰۱۲,۷۶۶ نفر (۶۱ درصدشان) در نواحی شهری زندگی می‌کردند (آمار سالیانه کشور، ۱۳۷۵، ص ۳۷). در نواحی شهری زنان دسترسی بیشتری به امکانات در مقایسه با نواحی روستایی دارند چراکه سطح سواد و تحصیلات عالی بالاتر است. زنان سکولار این حق انتخاب را داشتند که یا ازدواج نکنند و یا ازدواج را تا بعد از تکمیل تحصیلاتشان به تعویق اندازند. بسیاری از این زنان با سرپیچی از قوانین نسبت به مناسبات جنسیتی مردسالاری، مقاومت نشان می‌دادند حتی به قیمت آن که حمایت خانواده خود را از دست دهند. بسیاری از زنان مجرد و مطلقه برای گرفتن اختیارات شغلی و برای حفظ استقلال مالی خود، ممکن بود تاوان سنگینی را با از دست دادن آبرو و قیمومیت فرزندانشان بپردازد ولی برای آنان این تنها راه مبارزه با مردسالاری بود. تلفیق دسترسی آنان به امکانات مادی از یک سو و این که تحت فشار کمتری از سوی ایدئولوژی جنسیتی قرار داشتند، آنان را قادر می‌ساخت تا با این تضاد مبارزه کنند و آینده بهتری را برای خود بسازند و در عین حال موقعیت خود را در راه‌هایی که خود انتخاب می‌کردند، بهبود بخشند.

در این زمان زنان مجرد، آزادی عمل بیشتری را برای تصمیم‌گیری در موارد جنسیتی، باروری و درآمد خود داشتند. بسیاری از آنان به علت احتیاجات اقتصادی مشغول کار نبودند، ولی این انتخاب را می‌کردند تا به استقلال مالی و موقعیت اجتماعی بالاتری برسند. هرچند، ضابطه‌های موجود به آنان اجازه نمی‌داد که به تنهایی زندگی کنند. آنان معمولاً با خانواده

زندگی می‌کردند و با کمک‌های مالی به خانواده، استقلال خود را بیمه می‌کردند. انگیزه این زنان ــ با وجود ایدئولوژی جنسیتی ــ این بود تا موقعیت، جایگاه و قدرت اجتماعی خود را در مقایسه با مردان بهبود بخشند. سیمین ۳۳ ساله، که خود را جزو طبقه متوسط با تمایلات مذهبی کم معرفی می‌کند، توضیح می‌دهد:

«من هیچ تصمیمی برای ازدواج ندارم. جداسازی به من این اجازه را نمی‌دهد تا شخص مورد نظرم را بیابم. من نمی‌توانم با کسی که در موقعیت شغلی و تحصیلی از من پایین‌تر است ازدواج کنم. مردان، زنانی را که بالاتر از خودشان هستند دوست ندارند زیرا این امر باعث می‌شود که به سختی بتوانند او را کنترل کنند. من با خانواده‌ام زندگی می‌کنم تا جلوی حرف‌های مردم را بگیرم. صبح‌ها در بخش دولتی و عصرها در بخش خصوصی کار می‌کنم. ساعت ۷ صبح خانه را ترک می‌کنم و ۹ شب به خانه برمی‌گردم. در بخش دولتی من امنیت شغلی دارم و در بخش خصوصی پول خوبی درمی‌آورم.»

پیروی از قوانین

بسیاری از زنان مذهبی، مخصوصاً آنانی که دسترسی محدودی به امکانات مادی و مشاغل درآمدزا داشتند، با مردسالاری کنار می‌آمدند و حتی گاهی به نظر می‌رسد که از قوانین و مقررات آن پیروی می‌کردند و به آن تن می‌دادند. این امر مخصوصاً در مناطق روستایی قابل ملاحظه بود. در سال ۱۳۷۵، جمعیت زنان در مناطق روستایی ۱۱,۴۲۱,۳۲۱ نفر بود (آمار سالیانه کشور، ۱۳۷۵، ص ۳۷). آنان از فقیرترین اقشار جامعه بودند و بیشترین تبعیض جنسیتی بر آنان وارد می‌شد. اصلاح قوانین در امور خانواده، اشتغال و آموزش و پرورش در سرنوشت این زنان تأثیر زیادی نداشت. علی‌رغم اصلاحات در امر آموزش و پرورش و بالارفتن سطح سواد، ۵۵ درصد زنان روستایی هنوز بی‌سواد بودند. آنان در سنین پایین و معمولاً در سنین نوجوانی ازدواج می‌کردند.

این زنان قابلیت‌های زیادی داشتند. آنان از سنین ۵ یا ۶ سالگی در زمین‌های زراعتی کار می‌کردند و یا در خانه فرش می‌بافتند. کار آنان در اقتصاد خانه و بازارهای بین‌المللی و ملی اهمیت زیادی داشت ولی نیروی کار اکثریت آنان در آمارها به حساب نمی‌آمد. اکثریت زنان کارگر در بخش کشاورزی نیز دسترسی‌شان به امکانات مادی محدود بود و تحت فشار ایدئولوژی جنسیتی قرار داشتند. اینان برای رسیدن به مقصودشان از قوانینی که قلمرو زنان و مردان را جدا کرده بود، پیروی می‌کردند. این خود نوعی کنار آمدن با مردسالاری بود زیرا همان‌طور که کاندیوتی بحث می‌کند: «در شرایطی که بازآفرینی ناموس خانوادگی وابسته به رفتار زنان است، زنان از سرپیچی از قوانین مردسالاری امتناع می‌کنند.» (کاندیوتی، ۱۹۹۱، ص ۳۳) تحت سیستم مردسالاری کلاسیک، مقاومت منفعل آنان جایگزین نوعی کنار آمدن با سیستم مردسالاری می‌شود.

نیروی کار این زنان همیشه موردنیاز بود، ولی در دایره‌ای منزوی و جدا از بازار کار رسمی و کار مزدی. در نتیجه آنان تحت تأثیر تضادهای موجود در شهرها که زنان را به طرف کار مزدی می‌کشید، نبودند. این در حالی بود که آنان با اهمیت مشارکت‌شان در بازار کار بی‌مزد آگاهی داشتند، ولی تحت فشار ایدئولوژی جنسیتی موجود، بر این باور بودند که مردان در همه موارد تصمیم‌گیرنده هستند. این زنان تنها زمانی در تصمیم‌گیری‌ها شرکت می‌کردند که به سنین بالا رسیده بودند و دخترانشان شوهر می‌کردند. تهیه جهیزیه برای دختران وظیفه زنان، مخصوصاً زنان مسن‌تر به شمار می‌رفت. عمه خانم ــ ۵۷ ساله ــ فرشباف و کارگر کشاورز و مادر ۸ فرزند توضیح می‌دهد:

> «ما درآمد سالیانه خوبی از تولیدات انگور، زیره، جو، کتان، گندم، پسته و همین‌طور فرشبافی داریم. این کارها بیشتر زنانه است. مخصوصاً فرشبافی. پسران تا سن ۱۰ سالگی فرشبافی می‌کنند ولی بعد از آن به مدرسه می‌روند و دختران به فرشبافی و کارهای کشاورزی ادامه می‌دهند. زنان همچنین شیر، ماست، کره، پنیر و نان تهیه می‌کنند. بیشتر درآمد ما صرف تهیه مواد اولیه، ماشین‌آلات و دسترسی به آب می‌شود.

مـردان مـحصولات را بـه بـازار مـی‌برند و آنـها را بـه دلالان می‌فروشند. ما زنان هیچ وقت به بازار نمی‌رویم، زیرا این کـاری مردانه است. اما شـوهرم بـه مـن پـول زیـادی مـی‌دهد تـا بـرای دخترانم جهیزیه تهیه کنم.»

برای عمه خانم، مهمترین مسئله این بود که به هدفش رسیده بـود و نـهایتاً؛ به وسیله پـیروی کـردن از آنـچه از او خـواسـته مـی‌شد، سـلطه‌ای را در حـیطه خانواده به دست آورده بود. او به راحتی به موقعیت مادونی خـود تـن درنـداده بود، بلکه بقای او و بقای خانواده‌اش بستگی به پیروی از سنن بود.

نگارنده در تابستان ۱۳۷۰ با زنی بـه نـام اخـتر، کـه در دهکـده‌ای در شـمال ایران زندگی می‌کرد مصاحبه‌ای داشت. اختر نیز از ایـن لحـاظ نـمونه‌ای مشـابه است. او مـدرسه را وقـتی ۱۰ سـال داشت تـرک کـرده بـود و بـه فـرشبافی و کشاورزی ادامه داده بود. او در سن ۱۶ سالگی ازدواج کـرد و هـمراه شـوهرش به چاه‌بهار در جنوب ایران ــ در محلی کـه او سـرباز بـود ــ رفت. اخـتر چـهار فرزند دارد. او نیز بقا و امنیت خود را از طریق پیروی از نقشی که از قبل برایش تعیین شده بود، پیدا کرده است. امـا او در مـجموع بـه قـابلیت‌های خـود در بـه دست آوردن درآمد، واقف است. او توضیح می‌دهد:

«من تمام کارهای خانه را صبح انـجام مـی‌دهم. بـقیه وقـتم را بـه بافتنی، خیاطی و سوزن‌دوزی می‌گذرانـم. شـوهرم تـمام آنـها را می‌فروشد. هر تـابستان مـن بـه دهکـده‌مان بـرمی‌گردم و فـرش می‌بافم. در ماه‌های پربرکت من می‌توانم تا ۲۰۰,۰۰۰ ریال درآمد داشته باشم. شوهرم فرش‌ها را می‌فروشد. او از من بسیار راضـی است و از کار من تقدیر می‌کند.»

در این نمونه‌ها، زنان در خارج از چارچـوب اشـتغال، درآمـدزا بـودند ولی حتی در مورد کارگران صنعتی در کارخانه روغن نباتی، شبیه این نوع تـوافـق بـا مردسالاری دیده می‌شد. این زنان، اگرچه جـزو کـارگران درآمـدزا بـودند، ولی نمی‌توانستند با تجربه کار درآمدزایشان با مردسالاری مبارزه کـنند. اسـتراتـژی آنان این بود که تعصب و افتخار خانواده و جامعه‌شان را با به دنیا آوردن فـرزند

پسر بیمه کنند. به این صورت که حتی از استفاده از راه‌های جلوگیری از حاملگی تا زمانی که پسر به دنیا بیاورند، امتناع می‌کردند حتی در برخی مواقع حاضر بودند به نفع سرپرست مردشان دست از کارشان بکشند تا حیثیت و آبرو به دست آورند.

این زنان به طور فعال، بر طبق فرهنگ خاص خود، درگیر واکنش با ایدئولوژی مردسالاری بودند تا قوانین و مقررات دست‌وپاگیر را به نفع خودشان برگردانند، نه این‌که با بی‌تفاوتی از قوانین مردسالاری اطاعت کنند. در واقع آنان از امکانات مادی و محدودیت‌های فیزیکی استفاده می‌کردند تا به هدفشان برسند. بعضی‌ها قادر بودند از بقا به امنیت برسند و برخی دیگر قادر به بهبود وضعیت خود و خانواده‌شان می‌شدند.

استراتژی آمیخته

آنانی که علیه مقررات مردسالاری مبارزه می‌کردند در اقلیت کمتری و آنانی که از این قوانین پیروی می‌کردند در اقلیت بیشتری بودند. اکثریت زنان چه در نواحی شهری و چه در نواحی روستایی با مردسالاری با به کارگیری مخلوطی از مبارزه کردن و منطبق ساختن، کنار می‌آمدند. میزان دسترسی آنان به امکانات مادی و محدودیت‌های ایدئولوژیکی، میزان این مبارزه و یا منطبق ساختن را مشخص می‌کرد. آنان در بعضی موارد تمام وظایف کارهای خانه را به عهده می‌گرفتند تا شوهرانشان راضی باشند و همزمان در شغلشان هم بسیار سخت کار می‌کردند تا ثابت کنند به خوبی مردان هستند. در نتیجه، همان‌طور که فصل قبل بحث شد، ساعات کار روزانه بسیاری از زنان، گاهی به ۱۷ ساعت می‌رسید. در مواردی دیگر، تا جایی که نگارنده با تنی چند از زنان گفت‌وگویی داشت، زنان می‌بایست از بسیاری از امکانات و توانایی‌هایشان صرفنظر می‌کردند تا احترام شوهر و خانواده‌شان را کسب کنند. آنان مجبور بودند در مقابل اعضای خانواده و جامعه وانمود کنند که اداره همه امور در دست شوهرانشان است و او نان‌آور خانه است و تمام دارایی‌ها و املاک مال اوست. این رفتار، شبیه مفهوم «نابهنجاری جنسی» Sexual Anomie است که

فاطمه مرنیسی (۱۹۸۷، ص ۵۳ ـ ۱۴۸) به کار برده است. به این معنا که، وقتی مردان قادر به انجام نقش نان‌آوری نیستند احساس سرشکستگی و شرمندگی می‌کنند. بنابراین زنان برای این که این تضادها و تنش‌ها را کاهش دهند، از امکانات مادی و توانایی‌هایشان چشم‌پوشی می‌کنند و با مردسالاری کنار می‌آیند. زیرا این تنها راهی است که می‌توانند احترامشان را در خانواده و اجتماع حفظ کنند.

در مناطق روستایی نیز آن عده از زنان که دسترسی به امکانات مادی داشتند ولی زیر فشار محدودیت‌های ایدئولوژیکی جنسیتی قرار داشتند، با به‌کارگیری استراتژی‌های متفاوت سعی می‌کردند به اهداف خود برسند برای مثال، مریم، که در دهکده کوچکی در استان خراسان زندگی می‌کرد، در معرض فشارهای اقتصادی و عدم تأمین در مقایسه با زنان دیگر دهکده نبود. او پسرعمه و برادرهایی در شهرهای بزرگ داشت که شانس خود را امتحان کرده و توانسته بودند موقعیت خود را تغییر دهند. مریم سعی بر این داشت که پسرعمه خود را که در شهر زندگی می‌کرد متقاعد کند تا پادرمیانی کند که پدرش به او اجازه دهد تا دهکده را ترک کند و به شهر نزدیک دهکده برای ادامه تحصیل برود:

«من از زمانی که ۱۰ ساله بودم به عنوان بافنده فرش و کارگر مزرعه مشغول به کار بودم. من همین تابستان تحصیلات ابتدایی‌ام را تمام کردم. برای من زمان بسیار زیادی طول کشید تا به این درجه از تحصیل برسم زیرا در طول سال تحصیلی می‌بایست مدرسه را برای کار در زمین و فرشبافی ترک می‌کردم. من با پدر و نامادری‌ام "زهرا" و نابرادری‌ام زندگی می‌کنم. ۴ برادر و ۳ خواهر دارم که همگی در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند. پدرم محصولات کشاورزی و فرش‌هایی که من و نامادری‌ام می‌بافیم می‌فروشد و در عوض کاری که من می‌کنم برایم جهیزیه، لباس و لوازم خانه برای وقتی که ازدواج کنم، تهیه می‌کند. من نمی‌خواهم ازدواج کنم. من می‌خواهم به

کاشمر بروم و تحصیلاتم را تمام کنم و بعداً امیدوارم که بتوانم به تهران بروم و به عنوان پرستار مشغول کار شوم. ولی پدرم به من اجازه نمی‌دهد. او می‌گوید اگر من بروم او می‌بایست کارگر استخدام کند که برای او بسیار گران تمام می‌شود. همچنین اگر من ازدواج نکنم و به شهر بروم مردم پشت سرم حرف می‌زنند و موجب بدنامی پدرم می‌شود. یکی از برادرانم در کاشمر زندگی می‌کند. من می‌توانم پیش او بروم و با فامیل او زندگی کنم و در این صورت مردم پشت سرم حرف نمی‌زنند. من می‌خواهم پسرعمه‌ام پادرمیانی کند و با پدرم صحبت کند، اگر او حاضر شود با او صحبت کند، پدرم قبول می‌کند.»

بدین صورت، مریم با چک و چانه زدن‌های فرهنگی از طریق پسرعمه‌اش، با پدر و خانواده و جامعه‌اش به طور فعال درگیری داشت. این برای او به نوعی «ریسک» محسوب می‌شد ولی او موفق شد. در نتیجه این پادرمیانی او آینده‌اش را با ترک دهکده و رفتن به شهر برای ادامه تحصیل، بیمه کرد. رفتن یکی از اعضای خانواده به شهر به منظور بهبودی موقعیت مادی، تناقضی را برای او و دیگران در دهکده ایجاد می‌کرد. ملاقات ما این تناقض را تشدید کرد. مریم از این آشفتگی استفاده کرد و قوانین را زیرپا گذاشت و برای دستیابی به آینده‌ای بهتر، به اهدافش رسید. او از طرفی از یکسری مقررات سرپیچی کرد و از طرف دیگر با برخی مقررات کنار آمد. بدین معنا که تصمیم گرفت که تحت کنترل برادرش بودن را (که در شهر زندگی می‌کرد) بر تحت کنترل پدرش در دهکده، ترجیح دهد. زیرا فقط از این راه بود که می‌توانست تحصیلاتش را تمام کند و به عنوان پرستار کار کند و به اهدافش برسد.

در مورد مشابه دیگر، در دهکده‌ای در مازندران، گلرنگ، فرشباف و کارگر کشاورزی، توانست به تحصیلاتش ادامه دهد، دیپلم خود را بگیرد و به عنوان معلم در دهکده مشغول کار شود. از این راه توانست که از فشاری که خانواده‌اش برای ازدواج به او تحمیل می‌کردند، فرار کند. او توضیح می‌دهد:

«من در دهکده‌ام فردی غیرعادی هستم زیرا در سن ۲۳ سالگی هنوز ازدواج نکرده‌ام ولی تحت فشار زیادی نیستم. پدر و مادرم با کار کردنم به عنوان معلم موافق هستند. ولی فکر نمی‌کنم که مردم دهکده برای این کارم ارزش زیادی قائل باشند زیرا هیچ‌وقت کسی چیزی نمی‌گوید، ولی وقتی من فرش می‌بافم همه راجع به آن صحبت می‌کنند. من به هر دو کار مشغول هستم و همچنین به پدر و مادرم در کارهای کشاورزی کمک می‌کنم. پدرم فرش‌هایی را که من و مادر و خواهرم می‌بافیم و همچنین محصولات کشاورزی را می‌فروشد. ولی بیشتر درآمد من از راه معلمی به دست می‌آید. اگر خانواده‌ام به پول احتیاج پیدا کنند، من حقوقم را به پدرم می‌دهم ولی اگر آنان احتیاج نداشته باشند برای خودم نگه می‌دارم.»

در این مورد، گلرنگ با محدودیت‌های ایدئولوژیکی موجود به نفع خود در مقایسه با خواهرش اختر سازش کرده است. از یک طرف او با معیارهای موجود به وسیله فرش بافتن و انجام کارهای کشاورزی ــ که کمکی به پدرش به حساب می‌آمد ــ کنار آمده بود و در مقابل این موقعیت را پیدا کرد تا ازدواج نکند و به تحصیلاتش ادامه دهد و به عنوان معلم مشغول به کار شود و در نتیجه درآمدی نیز داشته باشد و مهمتر این‌که می‌توانست خود تصمیم بگیرد که پولش را پس‌انداز کند و یا برای کمک به خانواده‌اش آن را صرف کند.

به هر حال در اکثریت موارد، قدرت مرد در خانواده و جامعه، اجازه زیادی را برای مبارزه با معیارهای مردسالاری نمی‌داد. در این وضعیت زنان، ارزش فردی و قدرت تصمیم‌گیری را بیشتر با کنار آمدن با محدودیت‌های موجود به دست می‌آورند، تا با مبارزه کردن علیه سنن و مقررات. تلفیق بیشتر ایران به بازار جهانی در اواخر دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ و پیشرفت در موقعیت‌های شغلی و تحصیلاتی برای زنان و اصلاحات در بعضی از قوانین خانواده به تلفیق مابین فاکتورهای ایدئولوژیکی و مادی ختم شده است. در

نتیجه بیشتر زنان از استراتژی‌های آمیخته ــ مبارزه علیه مردسالاری و در عین حال کنار آمدن با آن ــ برای حل تضادهایی که از تلفیق فاکتورهای ایدئولوژیکی و مادی به وجود می‌آید، استفاده می‌کنند. واکنش‌های فردی و متفاوت زنان، نمونه‌ای است که در سطح کل جامعه مشاهده می‌شود و دلیل قانع‌کننده‌ای برای درک بالا رفتن آگاهی جنسیتی در ایران است.

نتیجه

در مبحث شرکت سیاسی زنان در ایران از سال ۱۳۵۷، تأکید نگارنده بر اهمیت واکنش‌های متفاوت زنان در مقابل ایدئولوژی جنسیتی و مردسالاری است.

واکنش‌های زنان بستگی به طبقه اجتماعی آنان و میزان مذهبی بودنشان دارد. همکاری توده‌ای زنان در انقلاب ۱۳۵۷ و مبارزات زنان در شوراها نشان می‌دهد که چگونه زنان از راه‌های مختلف، انقلاب را به عنوان راهی برای دستیابی به رهایی جنسیتی تجربه کنند. در دهه ۱۳۶۰ تلاش زنان سکولار بی‌اثر شد و فقط سازمان‌های مذهبی زنان، فعال بودند. این امر، فاصله‌ای را مابین این دو گروه در دهه ۱۳۶۰ ایجاد کرد. البته مخالفت زنان سکولار با مردسالاری (چه در داخل و یا خارج از کشور) ادامه پیدا کرد. زنان مذهبی نیز در مقابل رفتارهای تبعیض‌آمیز مردسالاری، مقاومت کردند. در نتیجه در دهه ۱۳۷۰، نوعی اتحاد مابین این گروه‌ها، علی‌رغم تفاوت‌های اجتماعی مابین آنان، ایجاد شد. مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی، آگاهی جنسیتی آنان را بالا برد. آنان مدام مناسبات مردسالاری را تحت فشار قرار دادند. این خود تحرکی را درون جامعه ایجاد کرد. به این گونه که اساس ایدئولوژیکی و ماتریالی مردسالاری را زیر سئوال برد. در کنار مبارزات سازماندهی شده، زنان با استراتژی‌های متفاوت در مقابل کنترل مردسالاری مردان و جامعه، به صورت فردی نیز واکنش نشان دادند. نگارنده عنوان کرده است که دسترسی به امکانات مادی و عدم دسترسی به آنها، در هر دو زمینه‌های ماتریالی و ایدئولوژیکی، جایگاه‌های مختلفی را برای زنان،

در خانواده و جامعه فراهم ساخته است. این جایگاه‌ها از مبارزات برای بقا تا برای فراهم آوردن آینده‌ای بهتر و یا بهبود موقعیت‌شان، متفاوت است. مهمتر این که، واکنش‌های سازماندهی شده و فردی زنان در ایران تحسین‌آمیز است. استراتژی‌های متفاوت زنان دست به دست هم داده‌اند که باعث بالا رفتن آگاهی جنسیتی شده و نیز تغییراتی در رابطه با مناسبات جنسیتی ایجاد کرده است.

فصل هشتم

روش تحقیق (متدولوژی)

این فصل درباره متدولوژی‌ای که در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است، بحث خواهد کرد. اطلاعات این تحقیق متشکل از منابع اولیه زیر است:

۸۰ مصاحبه که در مراحل مختلف با زنان شاغل در بخش‌های مختلف بین سال‌های ۱۳۷۱ ـ ۱۳۶۸ انجام شد، یک مصاحبه گروهی متشکل از ۸ مرد و زن در سال ۱۳۷۴ در زمان انتخابات مجلس پنجم، ۵۰۰ پرسشنامه که در سال ۱۳۶۹ پخش و در سال‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ جمع‌آوری شد و مشاهدات عمومی در مراحل مختلف در سال‌های ۱۳۷۵ ـ ۱۳۶۸.

اطلاعات تحقیقی همچنین شامل اطلاعات ثانوی مانند کتاب‌های آمار رسمی، گزارش‌های روزنامه‌ها، کتاب‌های قانون‌گذاری، تحقیقات چاپ شده و چاپ نشده درباره زن در ایران به طور عمومی و همچنین اطلاعات خاص درباره زن و اشتغال در ایران نیز می‌باشد.

جمع‌آوری اطلاعات در ایران بین سال‌های ۱۳۷۱ ـ ۱۳۶۸ کاری مشکل و پیچیده بود. بررسی بر روی مباحث فمینیستی در مورد متدهای کمی و کیفی به نگارنده کمک کرد تا متد مناسبی را برای جمع‌آوری اطلاعات برای این کتاب بیابد. این فصل توضیح می‌دهد که چرا ترکیبی از روش‌هایی نظیر

جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و تاریخ شفاهی را به کار برده‌ام و چرا مصاحبه با زنان کارمند و کارگر مهمترین عامل اطلاعاتی و تحلیلی بود.

این تحقیق نشان می‌دهد که چگونه مناسبات طبقاتی و همچنین تداخل بین سکولاریتی و مذهب‌گرایی، نقش مهمی را در تحقق اشتغال زنان ایفا کرد. این تحلیل طبقاتی متأثر از فاکتورهای متفاوتی ازجمله ویژگی‌های خاص جامعه ایران و نیز مباحث موجود در زمینه شکل‌گیری طبقات و جنسیت در کشورهای در حال توسعه است.

متد کیفی در مقابل متد کمی

در سه دهه پیش، تحقیقات فمینیستی روشی راکه علوم اجتماعی درباره تحلیل مسائل زنان به کار می‌برد، مورد چالش قرار داده است. زیرا در این متدها در طرح سئوالات و همچنین در تلاش برای یافتن جواب‌های موردنظر، از تجارب زنان استفاده نشده است. در این مورد خانم‌ها استانلی (۱۹۹۰) و هاردینگ (۱۹۸۷) بحث کرده‌اند که این نوع شناخت‌شناسی (Epistemology) ساختاری مردانه ایجاد کرده که شامل زنان نمی‌شود. نقطه شروع این انتقاد از بحثی سرچشمه می‌گیرد که روش‌های سنتی تحقیق را عامل در حاشیه قرار دادن زنان می‌داند. این مبحث بسیار مهمی است زیرا روش‌های سنتی تحقیق، درک ما را از زندگی اجتماعی تحریف می‌کند و مسئله جنسیت را که به زندگی اجتماعی مردان و زنان به طور متفاوت شکل می‌دهد، به‌کلی نادیده می‌انگارد.

خانم اسکوایر نیز مسئله انتقادی و مهم دیگری را برای استفاده از متد تحقیق کیفی ارائه می‌دهد. او روش تحلیل ذهنی راکه زنانه تعبیر شده است و همچنین کل بحث روش‌های تحقیقی ذهنی و عینی را زیر سئوال می‌برد. همچنین تجارب شخصی و کاری زنان، ارزش‌های مردانه و در نتیجه ساختار شناخت‌شناسی مردانه را مورد چالش قرار می‌دهد. به اعتقاد او متدهای ذهنی و کیفی می‌توانند به عنوان یک راه‌حل به کار برده شوند تا شناخت‌شناسی شامل ساختاری زنانه نیز باشد (۱۹۸۹، ص ۴۹ ـ ۳۸).

البته انتقادات دیگری هم وجود دارد. گراهام (۱۹۸۳) و مورگان (۱۹۸۱) و خانم استیسی (۱۹۸۱) بحث کرده‌اند که روش ارزیابی معمول، محدودیت‌های بسیاری دارد که بیان‌کننده فعالیت‌ها و مشارکت زنان در قلمرو عمومی و خصوصی نیست. در نتیجه مناسبات اجتماعی مابین مردان و زنان در خانه و محل کار درنظر گرفته نمی‌شود. همچنین خانم‌ها جایاراتنه (۱۹۸۳، ص ۴۳ ـ ۱۴۲) و اوکلی (۱۹۸۱) در این زمینه بحث کرده‌اند که استفاده از تحقیقات کیفی این امتیاز را دارد که تجارب زنان را تماماً انعکاس دهد.

جایاراتنه به چند مسئله مهم دیگر اشاره کرده است که امتیاز استفاده از تحقیقات کمی در تحلیل کار زنان را زیر سئوال می‌برد. اول این که در روند تحقیق کمی، تئوری تعیین‌کننده فرضیه‌هایی است که بعدها نیاز به بررسی به وسیله روش‌های تحقیقی دارد. پرسشنامه‌ها و مصاحبه‌ها بعد این تئوری را می‌سنجند و اعتبار سئوالات به وسیله بررسی‌های اکتشافی آزمایش می‌شوند و قبل از هر تحلیل، جواب‌ها به عنوان جنبه کمی تحلیل نهایی را تسهیل می‌کنند. بنابراین بیشترین تحلیل‌ها قضاوت‌های آماری هستند که این فرضیه به وجود آمده از تئوری را آزمایش می‌کنند. این روند شاید برای برخی از تحقیقات مناسب باشد ولی برای تحلیل فعالیت‌های زنان که اکثر آن محاسبه نمی‌شود و بدون حقوق است، دارای محدودیت‌های بی‌شماری است. جایاراتنه پیشنهاد می‌دهد که تحقیقات کیفی در این مورد مناسب‌تر هستند چراکه اجازه استفاده از روش‌های متعددی را برای تحلیل فعالیت‌های زنان (کارهای بامزد و بی‌مزد برای خود و خانواده) می‌دهد (۱۹۸۳، ص ۴۳ ـ ۱۴۲).

مسئله بعدی مورد اشاره در روند تحقیق کمی و سنتی، اطلاعاتی است که به عنوان ارزش‌های ارقامی تحلیل می‌شود. هدف این است که مدارک را جمع‌آوری و بررسی کنند تا اعتبار توضیحات آزمایش شوند. این یک روند مستمر است و هیچ تئوری‌ای در آن احتیاج به ثابت کردن ندارد. این روند نیز برای محققان فمینیستی قابل قبول نیست، زیرا هدف تئوری‌های فمینیستی که برپایه تجارب زنان استوار شده است، بهبود زندگی زنان است (ص ۱۴۱). از طرف دیگر این مسئله نیز درنظر گرفته می‌شود که در صورتی که تئوری‌های

موجود مناسب برای انعکاس حقایق کار و زندگی زنان نباشد، می‌توان به تئوری‌های موجود، با استفاده از اساس تجارب زنان، مباحث لازم را اضافه کرد (ص ۴۳ ـ ۱۴۲).

در این تحقیق، من نیز تا حدی از متد تحقیق کمی استفاده کرده‌ام، ولی هدف، ایجاد فرضیه‌ای نیست تا بعدها به وسیله روش‌های تحقیقی آزمایش شود. من از اطلاعات ارقامی برای جمع‌آوری دلیل و مدرک استفاده کرده‌ام تا اعتبار توضیحات خود را آزمایش کنم. همچنین از تئوری‌های موجود برای درک تجارب زنان در ایران استفاده کرده‌ام که امید است این خود به تئوری‌های فمینیستی اضافه کند.

مصاحبه‌ها مهمترین عامل این تحقیق بوده‌اند، تحلیل هر مصاحبه، با روش تاریخ شفاهی، گویای تضادها و مبارزاتی است که پاسخ‌دهندگان با آن (هم در زمان گذشته و هم در زمان حال) روبه‌رو بودند. در تحلیل تاریخ شفاهی، مدارک شفاهی و یا تحلیل جزئیات موضوع بحث قرار دارد و تضادها و مبارزاتی که پاسخ‌دهندگان با آن درگیر هستند را نشان می‌دهد. این روش که بسیار شخصی و ذهنی است، مورد انتقاد بسیار قرار گرفته است.

اما جایاراتنه سه نقد اصلی را در این رابطه مطرح کرده است: اولاً سئوالات به صورت بحث باز مطرح می‌شود و جواب‌ها می‌توانند توصیفی طولانی از عواطف و احساسات پاسخ‌دهندگان باشد. ثانیاً، جواب‌های کیفی برای ارائه تحلیل‌های کیفی به کار برده شده است. ثالثاً، موضوعات تاریخی اجازه عمومیت دادن نمی‌دهد، در حالی که عمومیت دادن برای شکل‌گیری خط مشی‌ها و سیاست‌ها مهم است (جایاراتنه، ۱۹۸۳، ص ۷ ـ ۱۵۶).

جایاراتنه استفاده از جنبه‌های خاصی از روانشناسی فروید را به عنوان روشی مناسب برای عمومیت دادن به این نوع نمونه‌برداری‌ها که متد کیفی را علمی و سیستماتیک می‌سازد، پیشنهاد می‌دهد. او سه مرحله در تحلیل تحقیقات را شناسایی می‌کند:

در مرحله اول، محقق سعی دارد تا پرده از ساختار تجربه‌ها بردارد و در نتیجه هر تکه از شرح موضوعات را موشکافی کرده و معنای آن را آشکار

می‌سازد. مهم در این روند، طرز تفکری است به نام تفاوت‌های صوری (Imaginal Variation) که در آن احساسات، افکار و نتایج داده شده با احتمالات دیگر مقایسه می‌شود. در مرحله دوم، محقق با ساختار مقوله‌های تحلیلی درگیر است که از موضوع‌هایی که در مرحله اول شناسایی شده، به‌وجود آمده است. به این ترتیب برای ایجاد مقوله‌ها تا سرحد امکان سعی خواهد کرد از خود اطلاعات استفاده کند تا از تئوری‌های پیش پنداشته. این تحقیق سعی دارد تا مناسبات میان مقوله‌های مختلف را شرح دهد تا از طرح و ساختار تجربه‌ها استفاده بهینه‌ای کند ــ راهی که در آن تمام ارکان برای ایجاد یک دستاورد کلی، تلفیق شود. این دستاورد به طور کلی کیفی و دقیقاً سیستماتیک است (جایاراتنه و استوارت، ۱۹۹۱، ص ۹۳).

تحقیقات این کتاب نیز براساس این شیوه است. در مرحله اول محقق به عنوان یک عنصر فعال در این موضوع، در حالی که گوش به مصاحبه‌شوندگان می‌سپارند، به واکنش خود نیز توجه می‌کند. چنانچه در این مرحله من نیز سعی داشتم تا از هر زنی که با او مواجه می‌شوم هرچه بیشتر چیز بیاموزم. همچنین هر سرگذشت بعد تازه‌ای از زنان و کار آنان را به من آموخت. همان‌طور که آندرسون و جک (۱۹۹۱، ص ۱۹) نیز به این مورد اشاره می‌کنند، بدین ترتیب موضوعات مختلفی را که از مصاحبه‌ها به دست آمده بود، موشکافی کردم و سعی بر این داشتم تا هر کدام را با دیگری مقایسه کنم و آن را بفهمم. زیرا مصاحبه‌شوندگان، تفاوت‌های اجتماعی و در عین حال نقاط مشترک بسیاری نیز با هم داشتند.

در مرحله دوم، سه تحلیل اصلی را شناسایی کردم که از اطلاعات تحقیق به دست آمده بود: تقسیم کار جنسی، روابط اجتماعی مابین جنسیت‌ها و مناسبات جنسیتی مردسالاری در سطح دولت و جامعه. در مرحله سوم سعی من بر این بود که رابطه‌ای مابین این مفاهیم تحلیلی و نمونه‌های تجارب زنان در ایران پیدا کنم. استفاده مناسب از متدهای کمی و کیفی، برای رسیدن به تئوری‌های فمینیستی و اهداف آن بسیار مؤثر واقع شد. هاردینگ (۱۹۸۷) و جایاراتنه (۱۹۸۳) استفاده از هر دو متد کیفی و کمی را به عنوان ابزار تحقیق

فمینیستی پیشنهاد می‌کنند. (برای مثال استفاده از متدهایی که بهترین جواب به سئوال‌های خاص تحقیق را درپی دارد) ولی استفاده از این متدها می‌بایست منطبق با اهداف و ایدئولوژی روشن فمینیستی باشد (هاردینگ، ۱۹۸۷).

با در نظر گرفتن تمام این مباحث درباره شایستگی و عدم‌شایستگی متدهای تحقیقاتی کمی و کیفی و سئوالات تحقیقاتی، من برای بررسی موقعیت زنان در قلمرو عمومی و به‌خصوص اوضاع اشتغال زنان در ایران از هر روشی که در دسترس بود، استفاده کردم. البته مصاحبه‌ها، اساس اطلاعات تحقیقاتی بودند. همان‌طور که چانفرالت ـ دویچه (۱۹۹۱، ص ۹۰) بحث کرده است، مصاحبه با نمونه‌های نسبتاً کوچک زنان می‌تواند به عنوان روشی کیفی و سیستماتیک درنظر گرفته شود که هدف آن پیشرفت در تئوری بررسی مسئله زنان است. از طرف دیگر، این نوع تحقیق، اجازه تحلیلی تاریخی از زنان را به عنوان اشخاص تاریخی می‌دهد که مبارزه کرده تا موقعیت خود را بهتر نمایند. او در ضمن بحث می‌کند که این دستاوردی علمی است و در عین حال به صلاح زنان است، زیرا محقق تئوری‌ها و روندهای دقیقی را مورد استفاده قرار داده است که منافع آن به زنان و در نتیجه به جامعه می‌رسد.

امید است که محتویات این کتاب در ایجاد خط مشی‌هایی برای بهبود زندگی زنان مورد استفاده قرار گیرد و همچنین کمکی به کل مسئله زنان در ایران، به‌خصوص در رابطه با جنسیت و اقتصاد باشد. همچنین این زمینه اطلاعاتی در ارتباط با تاریخ شفاهی به بالابردن آگاهی فمینیستی در ایران کمک کند. همان‌طور که پاسخ‌دهندگان این تحقیق کمک زیادی به انجام این تحقیق کرده‌اند، مخصوصاً اگر این نوع تحقیق به انجام تغییراتی در مناسبات اجتماعی و دستاوردهای تئوری، به‌نفع زنان بینجامد. (فینچ، ۱۹۸۴، ص ۸۶).

بُعدهایی خاص از متدهای جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و تاریخ شفاهی

در این بخش بحث پیرامون بُعدهایی خاص از روش‌های جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و تاریخ شفاهی است. این شیوه درباره جمع‌آوری و بررسی

مدارک شفاهی، در مورد تجارب شخصی افراد از رویدادهاست. مدارک شفاهی حاصل اعمال انسان است و این انتقاد که امکان پیشداوری و گرایش در آن وجود دارد بر آن وارد است. ولی در عین حال این شیوه، دستیابی به موضوعاتی مانند رویدادهای ثبت نشده، مناسباتی که قدرت تصمیم‌گیری را به مرد می‌دهد همین قدرت را از زن سلب می‌کند و همچنین فاکتورهای سیاسی و اقتصادی که قدرت تصمیم‌گیری را بر حسب جنسیت مشخص می‌کند، فراهم می‌کند. صحت این تحلیل‌ها را می‌توان با بررسی مدارک مستند اثبات کرد (بورنت، ۱۹۹۲).

به‌کارگیری این شیوه و درس‌هایی که از تاریخ‌نویسان آموخته شده، نگارنده را قادر ساخته که مشکلات اطلاعات آماری را که عمدتاً گرایش علیه زنان دارد، مشخص کند. برای مثال همان‌طور که در فصل ۶ بحث خواهد شد، بنابر آمارهای رسمی در سال ۱۳۷۵ سهم کارمندان زن در وزارت‌خانه‌های دولتی ۳۱ درصد، در دهه ۱۳۷۰ سهم کارمندان زن در مؤسسات صنعتی بزرگ ۶ درصد و در شرکت‌های کوچک ۷ درصد بود. هرچند، مصاحبه‌ها نشان می‌دهد که این آمارها شامل شرکت وسیع زنان در بازار کار بدون مزد و بامزد و اهمیت کار آنان به اقتصاد خانواده و جامعه و اقتصاد جهانی، نمی‌باشد. برای مثال کار کارگران کشاورز و فرش‌بافان بدون مزد، تولیدکنندگان کالاهای جزئی هیچ‌گاه منظور نشده و حتی تعداد زیادی از زنان کارمند و کارگر حقوق‌بگیر وجود دارد که در شرکت‌های کوچک و متوسط خصوصی استخدام هستند، ولی کارفرمایان، آنان را جزو نیروی کار، به علت سرباز زدن از پرداخت بیمه و مالیات، منظور نمی‌کنند.

در طول تحقیقات نیز مشاهدات من صحت مصاحبه‌ها را که مؤید همین مطلب بود، تأیید می‌کند. در دو روستا در شمال و شرق ایران، تمام کارگران کشاورز زن و فرش‌باف جزو کارگران بدون مزد فامیلی بودند. آنانی که مصاحبه شدند، اذعان می‌داشتند که هیچ‌گاه مأموری از آنان درباره این که کار می‌کنند یا نه، سئوال نکرده است. مأمورانی که به روستاها می‌آمدند از مردان به عنوان سرپرست خانواده درباره تعداد تحت تکفل نان و فعالیت‌های

اقتصادی آنان سئوال می‌کردند. آنان همچنین می‌گفتند که شرکت زنان در کارهای تولیدی جزئی، از وظایف خانه‌داریشان محسوب می‌شود و نه جزو مقوله خاص کاری مانند کشاورزی و یا فرش‌بافی. بنابراین آنان حتی در آمارهای رسمی به عنوان کارگر بدون مزد نیز محسوب نمی‌شوند.

مشاهدات و همچنین مصاحبه‌های من با ده تولیدکننده و فروشنده کالاهای جزئی، تأیید می‌کند که تعداد بسیاری از زنان در این شغل مشغول به کار هستند. برای مثال صفوف زنان خارج از مغازه‌هایی که اجناس کوپنی را عرضه می‌کنند طویل‌تر از صفوف مردان است. این زنان به وسیله خرید ارزان از سیستم جیره‌بندی و فروش گران‌تر آنها در بازار آزاد امرار معاش می‌کنند. بسیاری از مصاحبه‌شوندگان که برای شرکت‌های خصوصی کوچک و متوسط کار می‌کنند این مطلب را عنوان کردند که کار هیچ‌کدامشان به عنوان کارگر یا کارمند ثبت نشده است. در سال ۱۳۷۱، در یکی از خیابان‌های شمال تهران، من ۱۵۰ مغازه که لباس‌های زنانه می‌فروختند را شمارش کردم. به گفته زنان فروشنده، صاحبان این مغازه‌ها، زنان را با میانگین سه نفر در روز در شیفت‌های مختلف کاری استخدام می‌کردند که هیچ کدامشان به عنوان کارگر ثبت نشده بودند.

بنابراین مدارک شفاهی و مشاهدات، این امکان را به من داد تا دریابم اولاً در آمارهای رسمی که نشان می‌دهد درصد زنان در بخش دولتی بسیار بیشتر از بخش خصوصی است، هیچ‌کدام از موارد بالا محاسبه نشده است. ثانیاً، وجود این گروه از زنان شاغل، علی‌رغم فشار ایدئولوژی است که زنان را مجبور می‌سازد تا بیشتر به دنبال کار در شرکت‌های دولتی باشند. ثالثاً، زنان در رشته‌های مختلف ــ بدون مزد و یا بامزد ــ کار می‌کنند. برخی از زنان با کار بامزد خود به درآمد خانواده اضافه می‌کنند و برخی دیگر با کار بدون مزد خود هزینه خانواده را کاهش می‌دهند که در هر دو صورت سطح زندگی خانواده را بالا می‌برند. بنابراین همان‌طور که هیگینز (۱۹۹۰) مطرح می‌کند استفاده از شیوه‌های تحقیقات مختلف به حاشیه‌ای شدن زنان در تحقیق نمی‌انجامد که این خود باعث ایجاد دانش فمینیستی به عنوان یک علم

می‌گردد. مهمتر این که با توجه به تأکید پیو (۱۹۹۰) من براساس اصول فمینیستی، نقش اصلی خود را به عنوان یک محقق شناختم و فهمیدم که آن را باید به‌طور مثبت در روند تحقیق به‌کار برم.

محاسبه اطلاعات شفاهی، تفاوت‌های مابین سطح درآمد زنان و مردان را آشکار می‌کند. در قوانین کار، ثبت شده است که سرپرست و نان‌آور خانواده درآمد بیشتری را تحت عنوان حق تأهل دریافت می‌کند. ولی این مسئله را که نان‌آور خانه فقط مردان درنظر گرفته می‌شوند، ثبت نشده است. همچنین این مسئله که چگونه زنان به علت مسئولیت‌های خانوادگی و کمبود امکانات مهدکودک، مزایایی را از دست می‌دهند، نیز ثبت نشده است. برخی از این مسائل از طریق رسانه‌های گروهی و اسناد رسمی برای من آشکار شد، ولی هیچ‌کدام از آنان تفاوت مابین سطح کمک زنان به خانواده در مقایسه با شوهرانشان و مناسبات نامساوی مابین زنان و مردان در درون خانواده و جامعه را تماماً آشکار نمی‌ساختند.

مهمتر این که هیچ‌کدام از روش‌های کمی نمی‌تواند به ما کمک کند تا دریابیم آیا دسترسی به مشاغل با مزد اختیاراتی به زنان می‌دهد که در مورد سرنوشت خود قدرت تصمیم‌گیری داشته باشند یا خیر؟ به همین دلیل در این زمینه چهار متغیر: تعداد فرزندان، سطح تحصیلات، کنترل مالی مردان و قدرت تصمیم‌گیری زنان را به کار برده‌ام تا بتوانم تغییرات در مناسبات جنسیتی را که در نتیجه فشارهای ایدئولوژی و مادی به‌وجود آمده، بررسی کنم. البته محاسبات من از میان سخنان زنان آن‌طور که خودشان را معرفی کرده بودند، به دست آمد. دو متغیر، تعداد فرزندان و سطح تحصیل آنان با آمارهای رسمی مطابقت می‌کند. ولی در مورد متغیرهای دیگر صدق نمی‌کند و فقط از طریق تاریخ شفاهی به دست آمده است.

دراین مورد فینگان (۱۹۹۲) بحث می‌کند که درمتدتاریخ شفاهی، محقق نقش فعالی را به منظور جمع‌آوری اسناد و مدارک از علوم و تجارب موجود مردم، ایفا می‌کند. بورنت (۱۹۹۲) معتقد است که این متد، اجازه می‌دهد تا تفاوت‌های اجتماعی در رابطه با نابرابری‌های جنسیتی، طبقاتی و نژادی درک شوند.

زمینه تحقیقاتی

این تحقیق براساس ۸۰ مصاحبه با ۷۶ زن در ایران در طول چهار سال (۱۳۷۱ ــ ۱۳۶۸) صورت گرفته است که ۵۷ نفر از این زنان مزدبگیر و ۲۵ نفرشان بدون مزد بودند. با چهار زن بیشتر از یک بار در زمان‌های مختلف به دلیل تغییراتی که در اوضاع و احوال شخصی و شغل آنان پدید آمده بود، مصاحبه شده است.

مزدبگیران، ۲۷ کارمند دولتی شامل: ۹ پرستار، ۵ معلم مدرسه، ۴ کارمند بانک، ۳ منشی، ۳ معلم مهدکودک، ۲ استاد دانشگاه، یک اپراتور VDU بودند. کارمندان بخش خصوصی شامل ۱۲ نفر شامل: ۴ خبرنگار، ۲ اپراتور VDU، ۲ سرپرست، ۲ مهندس برق، یک حسابدار و یک منشی بودند و همچنین در این میان ۵ پرستار و یک حسابدار و یک اپراتور VDU که در هر دو بخش دولتی و خصوصی مشغول کار بودند.

در مقوله مزدبگیران ۱۶ کارگر خط تولید مورد مصاحبه قرار گرفتند که شامل ۱۰ نفر در کارخانه روغن‌سازی، ۲ نفر در صنایع دارویی، ۲ نفر در کارخانه بیسکویت‌سازی و ۲ نفر در صنایع الکترونیکی بودند و در مورد غیرمزدبگیران، ۱۰ تولیدکننده کالاهای جزئی ــ که از سیستم جیره‌بندی کوپن، اجناس را ارزان می‌خریدند و در بازار آزاد به‌صورت مستقیم و یا تولید موادغذایی برای فروش گران‌تر می‌فروختند ــ ۹ کشاورز روستایی و فرش‌باف که جزو کارگران بدون مزد فامیلی به حساب می‌آیند و محصولاتشان به وسیله مردان خانواده به فروش می‌رسید؛ و ۶ نفر که مشغول کارهای داوطلبانه بودند، مورد مصاحبه قرار گرفتند. در این میان ۲ نفر از کارگران کشاورز و فرش‌باف، هم به صورت کارگر بدون مزد فامیلی کار می‌کردند و هم به وسیله تدریس در مدرسه‌های محلی حقوق دریافت می‌کردند.

تفاوت‌های اجتماعی در میان زنان

نگارنده در این تحقیق، پاسخ‌دهندگان را به دو گروه متفاوت مزدبگیر و

غیرمزدبگیر تقسیم کرده است. برخی از پاسخ‌دهندگان خود را جزو طبقه متوسط و برخی دیگر خود را جزو طبقه کارگر درنظر می‌گیرند. ولی به تحلیل نگارنده، هر دو دسته آنان، مناسبات یکسانی با سیستم کارهای اجتماعی دارند و آن این است که قدرت کار خود را جهت امرار معاش، می‌فروشند. هرچند، البته چیزی که آنان را از هم متمایز می‌کند درجه دستیابی آنان به امکانات مادی و فشاری است که از طرف ایدئولوژی مردسالاری بر آنان تحمیل شده است. این امر مهم است زیرا این تفاوت‌هاست که واکنش‌های زنان و نحوه مقاومت آنان را با ایدئولوژی و فرصت‌های شغلی، مشخص می‌کند.

در ایران، نظیر کشورهای دیگر در حال رشد، سازمان‌دهی کار در تولید، به شیوه‌های متفاوت است. به این صورت که بازار کار بامزد توسعه پیدا کرده است. در حالی که بازار کار بدون مزد همچنان ادامه دارد. همان‌طور که برنشتاین (۱۹۹۴) و برنشتاین، جانسون، توماس (۱۹۹۲) و کرو و تورپ و دیگران (۱۹۹۸، ص ۴۱ ـــ ۳۸) بحث کرده‌اند، انتقال کشورهای در حال توسعه از سیستم‌های پیشاسرمایه‌داری به سیستم سرمایه‌داری در قرون نوزدهم و بیستم بخشی از روند جهانی شدن بود و تولید براساس کار پرولتاریایی (تولید سرمایه‌داری) و نیمه پرولتاریایی (تولید با استفاده از وسایل کار شخصی که در ازای آن مزد دریافت می‌شود) و تولید کارهای جزئی (کار خانگی) بنا شد.

همان‌طور که در بالا توضیح داده شد، پاسخ‌دهندگان به دو مقوله مزدبگیر و غیرمزدبگیر تقسیم شده‌اند. برخی از این مزدبگیران، کارمند و برخی دیگر کارگر هستند. آنانی که در جرگه کارمندان هستند معمولاً خود را به عنوان طبقه متوسط و کارگران خود را در جرگه طبقه کارگر معرفی می‌کنند. هرچند که آداب و سنن و موقعیت خانوادگی است که طبقه خانواده و فرد را مشخص می‌کند. برای مثال، در نمونه‌ها، دو معلم در مناطق روستایی هستند که به کار بامزد (به عنوان معلم) و کار بی‌مزد (کارهای کشاورزی و فرش‌بافی) اشتغال دارند. هر دوی این زنان خودشان را کارگر و جزو طبقه کارگر درنظر می‌گیرند و نه معلم و کارمند و جزو طبقه متوسط. همچنین تمام تولیدکننده‌های

کالاهای جزئی در تهران علی‌رغم فقر نسبی و کمبودهای مادی خود را جزو طبقه متوسط درنظر می‌گیرند.

موقعیت و میزان دسترسی افراد و خانواده‌ها به پول، مال، تحصیل و اعتبار، متفاوت است. بنابراین واژه‌های کارمند و کارگر، برداشت‌هایی هستند از موقعیت اقتصادی و شغلی افراد که به وسیله قوانین کار ایران مشخص شده‌اند. این واژه‌ها همچنین طبقه افراد و یا خانواده را مشخص می‌کند و به صورت منشأ اجتماعی درمی‌آید که بر روی انتخاب در ازدواج، مکان زندگی و طرز لباس پوشیدن و مبلمان کردن منازل، تأثیر می‌گذارد.

این نگرش از طبقات اجتماعی شبیه تئوری ویبر (Waber) و با تحلیل طبقاتی مارکسیستی که اساس طبقات اجتماعی را اقتصادی و در رابطه با مالکیت و کنترل تولید مشخص می‌کند، متفاوت است (کالینیکوس، ۱۹۸۳؛ کی، ۱۹۷۹؛ کوهن، ۱۹۷۸، ص ۷ ـ ۷۳). فمینیست‌ها هر دو نظریه را مورد انتقاد قرار داده‌اند، زیرا در هر دو تحلیل، خانواده براساس کار مرد به عنوان سرپرست خانواده مورد بررسی قرار می‌گیرد و نه افراد. در نتیجه مسئله جنسیت و موقعیت زنان در بازار کار نادیده گرفته می‌شود (بارت، ۱۹۸۸، ص ۲۵ ـ ۱۲۴؛ آکر، ۱۹۷۳).

گسترش بخش دولتی و صنایع خدماتی در رابطه با صنایع مانوفاکتور در هر دو کشورهای صنعتی و در حال صنعتی شدن در نیمه دوم قرن بیستم میلادی، تحلیل‌های جدیدی را درباره شکل‌گیری طبقات اجتماعی ارائه داد. برای مثال، اوفی ۱۹۸۵، لوکس ۱۹۸۴، بومن ۱۹۸۲، گرز ۱۹۸۲، هابزبوم ۱۹۸۱، پولانتزاس ۱۹۷۵ و ۱۹۸۷ بحث کرده‌اند که کارمندان دولت و کارگران غیرتولیدی که کالاها را توزیع می‌کنند جزو طبقه کارگری نیستند ولی جزو طبقه خرده‌بورژوازی به حساب می‌آیند. از طرف دیگر مؤلفان دیگری مانند رایت ۱۹۸۹، کالینیکوس ۱۹۸۳، ماندل ۱۹۷۸ ص ۴۶ ـ ۳۸ و بریورمن ۱۹۷۴ بحث کرده‌اند که کارگران تولیدی و غیرتولیدی هیچ‌کدام نه تنها مالک ابزار تولید نیستند بلکه بدون فروش مستمر قدرت کار خود قادر به امرار معاش نیستند. در نتیجه هر دو به یک صورت مورد استثمار قرار می‌گیرند. به نظر «کی» (۱۹۷۹، ص ۱۳۳) از آنجایی که کار بدون مزد زنان ارزش اضافی

را به طور مستقیم و یا غیرمستقیم تولید می‌کند، بنابراین بخشی از روند تولید اجتماعی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

با این که نظریه «کی» اهمیت کار بی‌مزد زنان را روشن می‌سازد ولی همان‌طور که مایز (۱۹۹۴، ص ۱۱۳) بحث کرده است، هنوز مردان به عنوان مزدبگیران و نان‌آوران مشخص می‌شوند. به همین دلیل بسیاری از کارگران زن در کشورهای در حال توسعه وابسته به مرد نان‌آور خانه محسوب می‌شوند و همچنین به دلیل این که به کارشان دستمزد تعلق نمی‌گیرد، در آمارها نیز گنجانده نمی‌شوند و به وسیله قوانین کار نیز حمایت نمی‌شوند و نمی‌توانند به راحتی مردان از حقوق خود در سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری دفاع کنند. در نتیجه بسیار مهم است که در تحلیل طبقاتی، ماهیت وابستگی زنان به دستمزد و کارهای خانه درنظر گرفته شود (ماکینتاش، ۱۹۸۹، ص ۱۷۹ ـــــ ۱۶۳؛ بارت، ۱۹۸۸، ص ۱۳۴؛ گاردینر، ۱۹۷۷؛ ماگاس و وینرایت، ۱۹۷۵).

مشکل گردآوری مدارک در ایران

در تابستان ۱۳۶۸، اولین سفر تحقیقی من انجام شد. قصد من مصاحبه با زنان کارگر صنایع و بررسی موقعیت شغلی آنان قبل و بعد از انقلاب بود. زیرا همان‌طور که در فصل دوم مفصل بحث خواهد شد در تحلیل جنسیت و توسعه، اهمیت بسیار زیادی به روند صنعتی شدن در کشورهای در حال توسعه داده شده است. برای مثال از طرفداران لیبرالیسم نو مانند بوزارژ (از موضع دست راستی) گرفته تا مارکسیست‌های نو مانند سافیوتی (از موضع دست چپی)، موقعیت زنان را در کشورهایی که به ببرهای اقتصادی شرق معروف شده‌اند، بهتر می‌دانند تا زنان در دیگر کشورهای در حال توسعه که این موقعیت بهتر، مدیون رشد صنایع وابسته به تکنولوژی مدرن است. در این سفر من با کمک یکی از دوستانم، با دو زن در صنایع دارویی و دو زن در صنایع غذایی مصاحبه‌ای انجام دادم. این یک مصاحبه غیررسمی بود که در خانه دوستم برگزار می‌شد. من شیوه تاریخ شفاهی که به وسیله تامپسون

شرح داده شده بود را در این ارتباط به کار بردم. در این شیوه من سئوالات از قبل تهیه شده را نداشتم که از روی آن بخوانم و فقط یک لیست فکری از همه زمینه‌هایی که می‌خواستم در مصاحبه‌ها پوشش بدهم، داشتم. در طول مصاحبه‌ها سعی کردم تا سرحد امکان، یک مصاحبه معمولی انجام دهم. من به پاسخ‌دهندگان درباره خود، سن و موقعیت تأهل و تعداد فرزندان و کار و کتابم و هدف از مصاحبه‌ها را توضیح دادم. بعد به آنان گفتم که برای یک هدف عینی و واقعی، نیاز به مقداری اطلاعات درباره سن، موقعیت تأهل، تعداد فرزندان، تحصیلات و کارشان دارم.

اطلاعات جمع‌آوری شده از این مصاحبه‌ها شامل مبارزه زنان در محل کارشان در زمان انقلاب و بعد از آن، اوضاع و احوال کاریشان، مسئولیت‌های مربوط به خانه‌داریشان، انواع دیگر فعالیت‌هایشان برای افزایش درآمد خانواده، روابطشان با شوهر و دیگر اعضای فامیل، موقعیتشان در محل کار خانواده و به طور کلی جامعه بود. این مصاحبه‌ها به من کمک کرد تا سئوالات تحقیق را روشن کنم.

همچنین، در این سفر تحقیقی با کمک بسیاری از دوستان، مقدار زیادی آمار رسمی از وزارت‌خانه‌های کار و اموراجتماعی، بودجه و سازمان مرکز آمار ایران به دست آوردم. هنگامی که به لندن برگشتم تحقیقاتی اساسی و قابل توجه از سوابق تاریخی و آمارهای رسمی درباره زنان و اشتغال را همراه داشتم.

البته من این تحقیقات را در زمان تعطیلی سال تحصیلی انجام دادم، چراکه در طول سال به عنوان استاد تمام وقت در لندن درس می‌دادم. زمانی که در تابستان ۱۳۶۹ برای ادامه تحقیق به ایران بازگشتم، فهمیدم که ارتباطم را با چهار زنی که سال پیش با آنان مصاحبه کرده بودم را از دست داده‌ام. دوست من کارش را ترک کرده و دیگر امکان ارتباط مجدد با آن زنان نبود. اصولاً تمرکز روی تحلیل اشتغال زنان در صنایع محدودیت‌هایی دربرداشت. در نتیجه تصمیم گرفتم تا با زنان در مشاغل مختلف مصاحبه کنم، مخصوصاً با زنان طبقه متوسط شاغل در هر دو مؤسسات خصوصی و دولتی، زیرا امکان ارتباط بیشتری را به وسیله خانواده و دوستان با آنان داشتم. در این سفر

تحقیقی با ۱۰ زن مصاحبه کردم. برخی از این زنان جزو فامیل و برخی دیگر، دوستان آنان بودند. برخی در مؤسسات دولتی به عنوان معلم، پرستار، کارمند بانک کار می‌کردند و برخی دیگر در شرکت‌های خصوصی کوچک‌ومتوسط به عنوان منشی‌وکارمند اداری مشغول کار بودند.

این مصاحبه‌ها در فضای راحتی انجام نشد. اکثریت زنان، در طول ۸ سال جنگ ایران و عراق لطمات زیادی از نظر اقتصادی، سیاسی و شخصی دیده بودند. هرچند من قصد و هدفم را درباره این تحقیق خالصانه توضیح می‌دادم، ولی هنوز آنان نامطمئن بودند. من سئوالاتم را با سئوالات عمومی درباره تاریخچه کاریشان و ارتباط مابین کار خارج از خانه و مسئولیت‌های خانه‌شان شروع کردم. بعد از دقایقی، مکالمه راحت‌تر شد و آنان پیوندی مشترک را احساس کردند و کم‌کم با رضایت بیشتری به سئوالات من پاسخ می‌دادند. من سئوالات اصلی خود را به ۵ مقوله تقسیم کردم:

۱ـ مشاغل مختلف که زنان در طول تاریخ کاریشان داشتند.

۲ـ موقعیت شغلی‌شان در رابطه با درآمد، اوضاع و احوال کاری، بازنشستگی، پاداش و سطح تحصیلاتشان در مقایسه با مردان.

۳ـ موقعیت تأهل و تأثیر فرزندان بر روی کارشان.

۴ـ عقیده شوهر و فامیل به کار خارج از خانه‌شان.

۵ـ تفاوت‌های موجود مابین سیستم شاه و سیستم جمهوری اسلامی در رابطه با موقعیت شغلی‌شان.

سئوال اول به من اجازه داد تا درباره این که چه شغلی بیشتر مورد توجه و تمرکز زنان و چرایی آن راکشف کنم. در این میان یک مسئله مهم که به وسیله پاسخ‌دهندگان مطرح شد این بود که چرا تحت فشارهای ایدئولوژی مردسالاری، زنان ترجیح می‌دادند در شرکت‌های دولتی بزرگ کار کنند.

سئوال دوم این مسئله را طرح کرد که چگونه زنان به وسیله قوانین کار موجود در نتیجه ایدئولوژی جنسیتی که زنان را به عنوان نان‌آور خانه نمی‌شناسد، مورد تبعیض قرار گرفته‌اند. همچنین این مسئله را بررسی

می‌کرد که چگونه زنان به دلیل این که نمی‌توانند در شیفت‌های دیروقت کار کنند و یا به دلیل این که برای نگهداری فرزندان مرخصی زایمان می‌گیرند، سال‌هایی از خدمت و پاداش و مزایای مربوط به آن را از دست می‌دهند.

سئوال سوم این مسئله را مطرح کرد که چگونه کار خانه که اعم از بازتولید نسل و نگهداری خانواده است و از وظایف منحصر به فرد زنان به‌شمار می‌رود، آنان را در یک موقعیت نامساعد، در قبال خانه و کار بامزد خارج از خانه قرار داده است. اکثریت زنان، زمانی که بیرون از خانه کار می‌کنند برای نگهداری فرزندانشان از مادر، مادرشوهر، خواهر، خواهرشوهر و اقوام دیگر استفاده می‌کنند.

سئوال چهارم این مسئله را طرح کرد که چگونه در اکثریت موارد، شوهران و اعضای مذکر خانواده، تحت تأثیر ایدئولوژی جنسیتی، ایده کار خارج از خانه زنان را تأیید نمی‌کنند. در این میان چگونه در مواردی که یک خانواده نیاز به درآمد زنان دارد، مرد چاره‌ای جز اجازه دادن به زن برای کار خارج از خانه ندارد. در حالی که در هر زمان که احساس کند، کار خارج خانه زن باعث به خطر افتادن موقعیت خانوادگی می‌شود، می‌تواند آن را فسخ کند. از زمان بعد از انقلاب، این قانون در شرکت‌های دولتی بیشتر از شرکت‌های خصوصی اعمال می‌شود. این سئوال نیز به‌وجود می‌آید که چگونه زنان امکانات مادی و ایدئولوژیکی را بسیج می‌کنند تا از پس تضادهای موجود از مشارکتشان در بازار کار برآیند و همچنین چگونه آنان به طور سیستماتیک مشکلات را از سر راه خود برمی‌دارند تا استاندارد زندگی خانواده و موقعیت خودشان را در خانه و محل کار بهبود بخشند.

سئوال پنجم مرا آگاه ساخت که در دهه ۱۳۶۰، در حالی که استاندارد عمومی زندگی در مقایسه با دهه ۱۳۵۰ کاهش پیدا کرده بود، اجرای سیاست جداسازی، فرصت‌هایی را برای بسیاری از زنان برای ورود به اشتغال موجب شد. جالب آن که حتی آن زنانی که مخالف پوشش اسلامی بودند، با زنانی که از این خط مشی پیروی کردند، در مورد این که سیاست جداسازی باعث ایجاد فضا شده است، هم‌عقیده بودند. زمانی که من مصاحبه‌ها را شروع

کردم، تحقیقاتی اساسی و قابل توجه در مورد سوابق تاریخی و آمارهای رسمی در رابطه با سئوالات تحقیق داشتم ولی چیزی درباره تجربه‌های کاری زنان نمی‌دانستم. تجربه کاری خود من در ایران شامل چند سال برنامه‌ریزی کامپیوتر در اواخر دهه ۱۳۴۰ و مقدار کمی کار روزنامه‌نگاری در اوایل دهه ۱۳۶۰ بود.

بنابراین هر مصاحبه چیز جدیدی را به دانش من اضافه کرد. برای من تاریخچه کاری و شخصی زنان و اهمیت تجارب آنان، نشان‌دهنده قدرت تصمیم‌گیری آنان بود. همان‌طور که گلاک و پاتی بحث کرده بودند که به همین دلیل، تحقیقاتی که با سیستم تاریخ شفاهی با زنان انجام می‌شود، ذاتاً فمینیستی محسوب می‌شود (۱۹۹۱، ص ۲). همچنین قصد من از مصاحبه کردن با زنان فقط به دلیل پیدا کردن ارزش اطلاعاتی و مدارکی آن نبود، بلکه هدف من از یک طرف تهیه گزارشی ذهنی بود که اولاً چگونه هر زن به سوابق کاری و زندگی خود نگاه می‌کند، ثانیاً بر چه مسائلی تأکید می‌کند و چه چیزهایی را به دست آورده و چه چیزهایی را از دست می‌دهد و با چه الفاظی احساساتش را بیان می‌کند (تامپسون، ۱۹۸۸، ص ۲۰۵ ــ ۱۹۶). از طرف دیگر قصد من تأکید بر این مسئله بود که زنان با کارهای خانه و بیرون از خانه به استاندارد زندگی خانواده و موقعیت خود در مقایسه با مردان، کمک می‌کنند.

در طی جریان مصاحبه‌ها، من آنان را مطمئن ساختم که سئوالات من به منظور قضاوت از اظهارات و شهادت آنان نیست (تامپسون، ۱۹۸۸، ص ۲۰۲). برای مثال من توضیح دادم که نگرش‌های سیاسی و مذهبی آنان را مورد قضاوت قرار نمی‌دهم بلکه می‌خواهم که آنها را برای تحلیل‌های عینی و ذهنی در رابطه با تجارب زنان در کار و تأثیر آن بر روی مسئولیت‌های خانه و بالعکس، به کار برم.

در این مرحله تصمیم گرفتم که از پرسشنامه‌ها برای فراهم کردن مدارک و مشاهدات تطبیقی استفاده کنم. بدین ترتیب از مصاحبه‌ها برای طرح سئوالات و از پرسشنامه‌ها برای آزمایش صحت برخی از جواب‌هایی که به مصاحبه‌ها داده شده است، استفاده کردم. پرسشنامه‌ها و در کنار آن

مصاحبه‌ها، به عنوان مقیاسی تطبیقی برای بررسی جایگاه زنان در نیروی کار، موقعیت شغلی، سطح تحصیلات، میزان باروری، طبقه و سطح باورهای مذهبی، میزان تصمیم‌گیری در خانواده و تأثیر مسئولیت‌های خانه‌داریشان به کار بامزد آنان، طراحی شده بود. هدف این بود تا میزان آگاهی جنسیتی و مبارزه آنان به منظور بهبودی موقعیت‌شان در خانواده و جامعه، در گروه‌های مختلف اجتماعی آزمایش شود.

با کمک دخترانم، خواهرم و دیگر عضوهای زن خانواده، ما ۵۰۰ پرسشنامه تهیه و آماده توزیع کردیم. این پرسشنامه‌ها به زنانی که مشغول کار در مدارس، مهدکودک‌ها، دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها، اداره‌ها، بیمارستان‌ها و بانک‌ها بودند و حتی آنانی که در خانه خودشان مشغول کار آزاد و داوطلبانه بودند، دست به دست می‌گشت. در اداره‌ها، پرسشنامه‌ها می‌بایست از سیستم امنیتی می‌گذشت و از سوی دیگر آنان معمولاً در قبال نوشتن صحبت‌هایشان نسبت به پاسخ دادن به سئوالات مکالمه شفاهی اظهار نارضایتی می‌کردند. در این میان برخی از آنان نه تنها پرسشنامه‌ها را کاملاً پر کرده بلکه توضیحاتی را هم اضافه می‌کردند، در حالی که برخی دیگر آن را به طور کامل پر نمی‌کردند. وقتی به لندن برگشتم، مصاحبه‌ها را ترجمه و رونویسی کردم. در نتیجه متوجه شدم که مصاحبه‌های من، سئوالات و مقوله‌های تحلیلی کتابم را در مورد مشخصات اشتغال زنان در ایران در رابطه با دولت و قوانین و نقش جنسیتی آن و همچنین استراتژی زنان برای مبارزه علیه محیط متخاصم‌شان مشخصاً روشن کرده است. پس تصمیم گرفتم که مصاحبه‌هایم در سفر بعدی، بیشتر ساختاری شود تا بتواند بیشتر دستاورد مقیاسی عینی را به خود بگیرد. به این ترتیب به مطالعات خود و کارهای آماری، در لندن ادامه دادم. در تابستان ۱۳۷۰، یک سفر تحقیقی دیگر انجام دادم و با ۵۶ زن مصاحبه کردم. همچنین در تهران که بزرگترین مرکز صنایع و خدمات است، از تعدادی مدرسه، بانک و شرکت‌های خصوصی متوسط و چند دفتر روزنامه بازدید کردم. البته اجازه این ملاقات به وسیله دوستان و فامیل، که در این محل‌ها مشغول کار بودند و با توجه به ارتباط آنان با خط

مدیریت، گرفته شده بود. بدین ترتیب، اداره‌ها و افراد موافقت کردند تا پرسشنامه‌های مرا پخش و جمع‌آوری کنند. در این اداره‌ها من با زنانی در حرفه معلمی (از تدریس در مهدکودک‌ها تا دانشگاه)، کارمندان بانک، پرستارها، اپراتور VDU، منشی‌ها، حسابدارها و روزنامه‌نگاران مصاحبه کردم. همچنین با تعدادی از زنان که در این حرفه‌ها به‌طور داوطلبانه در خانه مشغول کار بودند نیز مصاحبه‌هایی داشتم.

من همچنین از سه مؤسسه صنعتی بازدید کردم و با چند زن کارگر صنعتی نیز مصاحبه کردم. این مصاحبه‌ها کوتاه بود و به دلیل این که به طور رسمی انجام گرفته بود و دیگر نمی‌توانستم به پاسخ‌دهندگان دوباره مراجعه کرده و نکات مبهم را روشن کنم. این مصاحبه‌ها در حضور مدیران و یا سرکارگران صورت می‌گرفت. بنابراین پاسخ‌دهندگان احساس راحتی کامل در هنگام پاسخگویی به من را نداشتند. با تمام این مشکلات، نتیجه بسیار رضایت‌بخش بود.

یکی از این مؤسسه‌ها، شرکت روغن نباتی مارگارین، وابسته به صنایع غذایی در شهر ورامین در جنوب تهران بود. در همان روزی که من از کارخانه دیدن می‌کردم، نماینده وزارت بهداشت نیز از آنجا برای معرفی برنامه‌های تنظیم خانواده و توزیع وسایل جلوگیری از حاملگی، بازدید می‌کرد. آنان من و گروه وزارت بهداشت را برای بازدید از مراحل مختلف تولید روغن به اطراف کارخانه بردند. زمانی که توضیحات خانم نماینده وزارت بهداشت با کارگران زن درباره برنامه تنظیم خانواده خاتمه یافت، من با پانزده کارگر زن در حضور نماینده وزارت بهداشت و سرکارگران، مصاحبه کردم.

بازدید دیگر من از شرکت بلر وابسته به صنایع الکترونیکی در شرق تهران بود. من با دو مهندس فنی زن، دو کارگر زن خط تولید و سرکارگر مرد که تحت سرپرستی مدیر زن که متصدی کارگران خط تولید نیز بود، مصاحبه کردم. همچنین به من اجازه داده شد تا بازدیدی از خط تولید تفکیک شده داشته باشم، جایی که زنان برای تولید رادیو و تلویزیون در یک خط و مردان در خط دیگر کار می‌کردند. در ضمن من دعوت شدم تا با کارگران زن در نهارخوری

نهار بخورم. وقت نهار از ساعت ۱۲/۳۰ تا ۱ بعدازظهر بود که بعد از آن هم ۱ تا ۱/۳۰ برای نماز به نمازخانه می‌رفتند. وقت نهار مردان از ۱ تا ۱/۳۰ و وقت نماز آنان از ۱/۳۰ تا ۲ بعدازظهر بود. همچنین در شرکت ایران هورمون وابسته به صنایع دارویی واقع در کرج در غرب تهران، با یک زن داروساز مصاحبه کردم. آنان مرا به آزمایشگاه بردند و نحوه کار زنان و مردان ــ که جداسازی نشده بودند ــ را برای تولید دارو به من نشان دادند. هر سه مؤسسه موافقت کردند تا پرسشنامه‌های مرا میان نیروی کار خودشان پخش کنند و به من برگردانند. بدین ترتیب، برخی از این مصاحبه‌ها در محل کار به صورت رسمی صورت می‌گرفت و فرصت برای صحبت محدود بود زیرا این مصاحبه‌ها در حضور رؤسا و مدیران بود. در مقابل برخی دیگر از این مصاحبه‌ها در منزل مصاحبه‌شوندگان و به طور غیررسمی صورت گرفت. در نتیجه من از سبک‌های متفاوتی استفاده کردم. البته فینچ (۱۹۸۴) و اوکلی (۱۹۸۱) بحث کرده‌اند که استراتژی‌های تحقیقی طراحی نشده که از ایجاد مناسبات تشریفاتی مابین مصاحبه‌شونده و مصاحبه‌کننده جلوگیری می‌کند، مناسب‌تر است تا مصاحبه کردن به‌طور رسمی و کنترل شده، زیرا در مصاحبه‌های غیررسمی زنان به یک ماشین پاسخگویی تبدیل نمی‌شوند. آنان همچنین این نگرش که مصاحبه‌کننده باید بی‌طرف باشد و از ابراز احساس و نظر خود جلوگیری کند را مورد انتقاد قرار می‌دهند.

من به چند ناحیه از خراسان در شرق ایران نیز سفر کردم. این نواحی یکی از بزرگترین مراکز فرش‌بافی و تولیدات کشاورزی است. منطقه‌ای بسیار فقیر از نظر آب‌وهوا و منابع طبیعی. آب به دلیل نزدیکی به کویر بسیار کمیاب و همچنین استاندارد زندگی مردم و سطح تحصیلات و بهداشت بسیار پایین است. این مسافرت شش روزه و مصاحبه‌ها توسط یکی از دوستان که خانواده‌اش از اهالی این ناحیه بودند، ترتیب داده شده بود. ما در منزل عمه و پسرعمه‌های این دوست در یک روستای قدیمی، جایی که خانه‌های کاه گلی بود، اقامت گزیدیم. میزبانان ما از مالکین متوسط بودند و در طول سال انگور، پسته، زیره، زعفران، کتان، جو و گندم تولید می‌کردند. در آنجا زن و

مرد بر روی زمین کار می‌کردند. البته زنان در ضمن فرش‌بافی نیز می‌کردند. مردان رئیس خانواده محسوب می‌شدند و با دلالان، در کار خریدوفروش بودند. زنان به ندرت به خارج از روستا می‌رفتند. فرش‌بافی شغل اصلی زنان و دختران بود. پسرانی که در تحصیل موفق نبودند نیز معمولاً کارشان به فرش‌بافی می‌کشید. در هر خانه یک اتاق برای فرش‌بافی بود که اتاق نشیمن نیز محسوب می‌شد. این اتاق‌ها به کارگاه معروف است. مردان، کارفرما و زنان، قالی‌باف بودند. این روستاها خودکفا هستند، به این معنا که هیچ مغازه‌ای در آن وجود ندارد. بنابراین زنان تمام لباس و غذای روزانه (نان، کره، پنیر، سبزیجات و میوه‌جات) خانواده را، خود تهیه می‌کردند. زنان دامداری نیز می‌کردند. البته معمولاً دام و یا محصولات آن به وسیله مردان برای فروش به بازار برده می‌شد.

برای مقایسه اوضاع کارگران زن فرش‌باف و کشاورز در این ناحیه یا نواحی غنی‌تر نیز سفری به روستاهای مازندران در شمال ایران داشتم، جایی که آب و هوا مساعد، از نظر منابع طبیعی غنی است. استاندارد زندگی مردم در آنجا بهتر و سطح بهداشت و تحصیلات نیز بالاتر است. این سفر سه روزه به وسیله یکی از دوستان که در این منطقه به عنوان مهندس راه و ساختمان کار می‌کرد، ترتیب داده شده بود. از این طریق می‌توانستم با چند خانواده ملاقات کنم و با دو زن فرش‌باف در خانه‌شان مصاحبه‌ای داشته باشم. در این ناحیه تولید برنج و چای به عهده زنان است.

بعد از این مصاحبه‌ها بود که تصمیم گرفتم چند سئوال به سئوالاتم اضافه کنم:

۱ – زنان چه وظایف مختلفی را در رابطه با کارشان دارند؟
۲ ـ چه تفاوتی میان کار آنان با کار مردان است؟
۳ ـ کمک آنان به خانواده تا چه حد مهم است؟
۴ ـ وقتی آنان به خانه می‌روند، چه کارهایی انجام می‌دهند؟
۵ ـ چه قسمتی از کارهای خانه به عهده مردان است؟
۶ ـ زنان چه منظوری از کار کردن دارند؟ آیا منظورشان این

است که استقلال بیشتری در رابطه با تصمیم‌گیری برای خود و فرزندانشان و مخارج خانه داشته باشند؟

این سئوالات از درون مصاحبه‌های سال‌های قبل بیرون آمده بود. این بار من این سئوالات را به طور واضح و روشن به کار می‌بردم، در ضمن، در همان زمان اجازه می‌دادم تا نکات مهم در هر مصاحبه خود را نشان دهد. این دوباره‌سازی سئوالات کمک کرد تا به دستاوردی مقایسه‌ای ــ عینی نزدیک شوم که بسیار مفید بود، زیرا به من اجازه داد تا تجارب و استراتژی‌های مختلف زنان را با یکدیگر مقایسه کنم.

در ابتدا راجع به سئوالاتی که می‌خواستم بپرسم فکر کردم، تسلسل موضوعات. شکل آنها را در مغزم می‌ساختم و اجازه می‌دادم تا سئوالات یکی پس از دیگری پیش بروند. سئوالات ۱ و ۲ و ۳ که در رابطه با تقسیم کار جنسی مطرح شده بود، فواید کار زنان در خانواده را برای من روشن ساخت به این معنا که در فصل‌های بعد بحث خواهد شد، ساعات کار زنان بسیار زیاد می‌شد و برخی اوقات تا ۱۴ ساعت در روز هم می‌رسید.

سئوالات ۴ و ۵، شناخت بیشتری از مناسبات اجتماعی مابین زنان و مردان می‌داد و سئوال ۶ بینشی را در ارتباط با راه‌هایی که زنان با هر طبقه و با سطوح مختلف باورهای مذهبی انتخاب می‌کنند، روشن می‌ساخت و این که چگونه آنان از این راه‌ها و از امکانات مادی و ایدئولوژیکی برای کنار آمدن با ایدئولوژی جنسیتی استفاده کنند. از همه مهمتر، این سئوالات مشخص می‌کرد که چگونه زنان برای بهبود موقعیت کاری در خانه و محل کار و جامعه گسترده‌تر، مبارزه می‌کنند.

بنابراین استفاده از شیوه تاریخ شفاهی به منظور تحلیلی دقیق از خاطرات مصاحبه‌شوندگان (تامپسون، ۱۹۸۸، ص ۲۰۱) ثابت کرد که تا چه حد این روش مفید است. من فهمیدم که چگونه تاریخچه کار زنان، ابعادی از مبارزه زنان علیه محیطی متخاصم را دربردارد (بورلاند، ۱۹۹۱، ص ۶۷). با این که فقط تعداد کمی از آنان خودشان را فمینیست و یا موافق با ایده‌های فمینیستی معرفی می‌کردند، سئوالات من، آنان را ترغیب به فکر کردن راجع به موقعیت

و تبعیضات علیه آنان، کرد (گلاک، ۱۹۹۱، ص ۲۰۵). آنان از این ایده که من سعی داشتم با این سئوالات ثابت کنم که چگونه کار زنان برای خانواده و اقتصاد و جامعه ایرانی مهم است، استقبال کردند.

در سفر بعدی من ۲۰۰ پرسشنامه جمع‌آوری کردم. البته بسیاری از زنان را که به من برای توزیع پرسشنامه‌ها کمک کردند، نمی‌شناختم. آنان به عنوان دوستان، فامیل و یا دوستان فامیل موافقت کردند که این کار را انجام دهند. بنابراین من می‌بایست بر روی این شبکه ناآشنا برای جمع‌آوری پاسخنامه‌ها اتکا می‌کردم.

در فروردین ۱۳۷۱، دوباره به تهران رفتم. در این سفر من با ۱۰ نفر زن که مشغول خرید اجناس به قیمت ارزان و فروش آنها در بازار آزاد بودند، مصاحبه کردم. این ده نفر نماینده تعداد بسیاری از زنان بودند که به این کار مشغول هستند. این یک مصاحبه گروهی بود که در تهران و در خانه یکی از مصاحبه‌شونده‌ها انجام گرفت. او از ۹ زن دیگر

در همسایگی خود خواسته بود تا در این مصاحبه شرکت کنند و داستان‌هایشان را به عنوان تولیدکننده کالاهای جزئی و فروشنده آنها بازگو کنند. من همان سئوالات راکه در مصاحبه‌های قبلی طرح شده بود، پرسیدم و دریافتم که درآمد و کمک آنان به خانواده‌هایشان بسیار ضروری است. البته کار آنان در آمارها گنجانده نمی‌شود. در حالی که بدون کمک آنان، بقای خانواده‌شان با وجود تورم و بیکاری مردان، ممکن نبود.

در این سفر من همچنین ۱۴۸ پرسشنامه دیگر را جمع‌آوری کردم. این پرسشنامه‌ها، به علاوه ۲۰۰ تای قبلی که در سال ۱۳۷۰ جمع‌آوری شده بود، شامل: ۳۱ کارگر داوطلب، ۳۵ کارمند آزاد، ۵۰ کارگر صنایع، ۴۰ اپراتور VDU، ۲۸ پرستار، ۵۳ نفر در حرفه معلمی، ۵۵ کارمند اداری و بانک، ۵۶ تکنسین، مهندس، محقق و کتابدار بود. باقی پرسشنامه‌ها یا جمع‌آوری نشد و یا به دست من نرسید.

وقتی که مصاحبه‌ها را شروع کردم، نمی‌دانستم به چه تعداد زن و در چه مشاغلی می‌توانم دسترسی داشته باشم. بنابراین هرکجا که ممکن بود شانسم

را امتحان می‌کردم. ولی این مصاحبه‌ها که با زنان در مشاغل متفاوت صورت گرفت و با توجه به این که آنان خودشان را متعلق به طبقه‌ای خاص و با سطوح مذهبی مختلف معرفی می‌کردند، بسیار مفید واقع شد. مجموعه این مصاحبه‌ها و پرسشنامه‌ها بهترین نتیجه را برای من به همراه داشت. من از طریق دیدگاه‌های مختلف به مسائل بسیاری پی بردم و ایده و اطلاعات بسیاری به دست آوردم که به من کمک کرد تا مشکل شرکت زنان در بازار کار و نیروی کار در ایران را شناسایی کنم. مهمتر این که، بررسی در تغییر اشتغال زنان مرا در مورد مناسبات مابین نقش دولت، اقتصاد و ایدئولوژی جنسیتی، آگاه ساخت.

همچنین این امر مرا قادر ساخت تا روش‌ها و تئوری‌های خاصی برای تحلیل و توضیح سئوالات تحقیقی‌ام پیدا کنم. در حالی که یک نگرش کمی خالص به من اجازه نمی‌داد تا مهمترین خصیصه زندگی زنان در کار و خانه را مورد بررسی قرار دهم. در طول مصاحبه‌ها من یک نوع وابستگی مابین کار بامزد زنان و کمک آنان در خانه که به وسیله فاکتورهای ایدئولوژیکی و اقتصادی ایجاد شده بود، یافتم. در این مرحله از تحقیق از ضبط صوت استفاده نکردم زیرا مصاحبه‌شوندگان با آن احساس راحتی نمی‌کردند. بنابراین من سئوال و جواب‌های مربوط به آن را به فارسی در دفتری می‌نوشتم و وقتی به لندن برمی‌گشتم آنها را به انگلیسی ترجمه می‌کردم. هر کجا که امکان داشت عکس هم می‌گرفتم، ولی بعضی از اداره‌ها اجازه گرفتن عکس به من نمی‌دادند.

همچنین چندین جلد از آمارهای رسمی منتشره از وزارت کار، سازمان برنامه و بودجه و مرکز آمار ایران را مطالعه کردم. از این اطلاعات، آمارهایی را در رابطه با میزان اشتغال، سطح تحصیلات و باروری زنان، استخراج شد. هدفم این بود که دریابم تا چه میزانی این اطلاعات با مسائلی که در این مصاحبه‌ها مطرح شده، مطابقت دارد. به اضافه این که، من آمارهایی را نیز از پرسشنامه‌ها و مصاحبه‌ها در رابطه با باروری، تحصیلات، موقعیت شغلی، ساعات کار و میزان درآمد زنان در مقایسه با مردانی که در همان شغل مشغول

کار هستند، جمع‌آوری کردم و همچنین اطلاعاتی درباره این که تا چه میزان، دسترسی به مشاغل با مزد و یا عدم دسترسی به آن، روی استقلال زنان تأثیر دارد، به‌دست آوردم.

اطلاعات آماری‌ای که استفاده کردم از دوره‌های مختلف است. در فصل ۳ و ۴، آمارهای تهیه شده مربوط به زمان پهلوی که در سال ۱۳۵۷ منتشر شده بود و در فصل ۵ و ۶، آمارهای مربوط به دوران جمهوری اسلامی است. البته آماری براساس تقسیم جنسیتی چه در زمان پهلوی و چه در زمان جمهوری اسلامی در دسترس نیست. بنابراین، من از آمارهای کلی موجود در سال‌های مذکور که برای بخش‌های دولتی و خصوصی منتشر شده بود، استفاده کردم. علاوه بر این، شماره‌های زیادی از روزنامه و مجلات زنان که در زمان پهلوی و جمهوری اسلامی به چاپ رسیده بود، نیز مورد استفاده قرار گرفت.

اطلاعاتی که از این منابع جمع‌آوری شد، شامل تغییرات در میزان اشتغال، قوانین و مقررات در رابطه با زنان و خانواده بود. از طرف دیگر واکنش و عقیده آنان به این تغییرات را نشان می‌داد. در سال‌های ۱۳۶۰ ــ ۱۳۵۷، رسانه‌های گروهی مستقل از دولت بودند. در دهه ۱۳۶۰، رسانه‌های گروهی کاملاً تحت کنترل دولت درآمدند. هرچند، همان‌طور که در فصل ۷ توضیح داده خواهد شد، در دهه ۱۳۷۰، یک چندگانگی (پلورالیسم) در چارچوب جمهوری اسلامی به وجود آمد و برخی از رسانه‌های گروهی این چندگانگی را ابراز می‌کردند. مسائل مختلف اجتماعی ــ اقتصادی و اجتماعی ــ سیاسی به استثنای مسائل کفرآمیز، تهیه و چاپ می‌شدند.

مطالعه قانون اساسی (۱۲۸۸ و ۱۳۵۸) و قوانین کار در زمان پهلوی و جمهوری اسلامی، همچنین با تحقیقات منتشرشده دیگر که به زبان‌های فارسی و انگلیسی موجود بود، ضروری به نظر می‌رسید این مطالعات مرا قادر ساخت که اطلاعات را درباره موقعیت زنان به طور کلی و به‌خصوص در رابطه با اشتغال در دوره‌های مختلف و نگرش‌های متفاوت آن

به دست آورم. این مشابهات و تفاوت‌ها مابین دوره‌های پهلوی و جمهوری اسلامی مرا از وجود مشکلات مستمر و تغییرات در رابطه با اشتغال و جنسیت، خبر می‌داد.

مابین سال‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۱، در دوره‌ای که این تحقیقات انجام می‌گرفت، به‌طور مرتب به ایران سفر کردم. در این سفرها بود که تغییراتی کلی در موقعیت اجتماعی ــ اقتصادی و اجتماعی ــ سیاسی مشاهده کردم. تأثیر این تغییرات بر روی زنان، به‌خصوص در رابطه با اشتغال آنان بود. من همچنین با تعدادی از مصاحبه‌شوندگان در زمان‌های مختلف ملاقات‌هایی داشتم و تغییراتی را در عقایدشان در رابطه با لباس اسلامی، کارهای خانه، کار بامزد خارج از خانه، سطح استاندارد زندگی، اوضاع کاری و همچنین نظر مردان را در مورد اهمیت کار زنان و تأثیر آن در بهبود وضع خانواده‌شان، جویا شدم. بدین ترتیب علایق روبه رشد به مسائل زنان را در سراسر جامعه که به وسیله رسانه‌های گروهی مخصوصاً رادیو و تلویزیون ابراز می‌شد، مشاهده کردم. همین‌طور شاهد تغییر موضع مردان و زنان در رابطه با رسانه‌های گروهی بودم و تغییرات سیاسی انجام شده در رابطه با مسائل زنان (مانند نقش زنان در انتخابات مجلس پنجم در سال ۱۳۷۴) و تغییرات در قوانین در رابطه با زنان و کار نیز مشاهده کردم. این ترکیبات به من اجازه داد تا به حقایقی در رابطه با اشتغال زنان پی ببرم و مناسبات اجتماعی مابین زنان و مردان را از دید مصاحبه‌شوندگان و استراتژی‌های آنان در رابطه با کنار آمدن با ایدئولوژی مردسالاری درک کنم.

نتیجه

این فصل درباره مسائل علمی تئوری که در تهیه این تحقیق به کار گرفته شده، بحث می‌کند. با درنظر گرفتن مشکلات جمع‌آوری مدارک در ایران، من از هر فرصتی که در دسترسم بود برای جستجو در مسائل تحقیقی استفاده کردم. هرچند که مصاحبه‌ها مهمترین عامل اطلاعاتی من بودند. این تحقیق ممکن است مورد این انتقاد قرار گیرد که براساس نمونه گیری کوچکی از

حرف‌های عده قلیلی از زنان در مشاغل مختلف بیان شده است، ولی صحت مدارک تا جایی که ممکن بود با مدارک ثبت شده، مطابقت دارد. مهمتر این که، این تحقیق معرف تجارب ثبت نشده زنان در ایران است و هدفش این است که مهمترین ویژگی‌های زندگی زنان را در خانه و اشتغال، نشان دهد. ویژگی‌هایی که متأثر از عوامل اقتصادی و ایدئولوژیکی و مناسبات جنسیتی هستند.

من از ترکیب روش‌های بحث باز و غیررسمی که قبلاً طراحی نشده بودند و همچنین از پرسشنامه‌های طراحی شده استفاده کردم. وجود انواع مختلف مصاحبه‌ها وقت‌گیر و پرهزینه بودند ولی هر کدام خصیصه مشخصه خودشان را داشتند. بیشتر مصاحبه‌ها به صورت غیررسمی صورت گرفت.

در اولین مصاحبه‌ها من از سئوالاتی که کلی و رسمی نبودند، استفاده کردم ولی نتیجه آنها دستیابی به اطلاعات مفیدی بود که با نمونه‌های بیشتری جور درمی‌آمد. این خود بسیار مؤثر بود زیرا تجارب و دیدگاه‌های مختلف زنان و مسائل و جهت‌گیری‌های جدیدی را برای سئوالات بعدی مشخص کرد.

مصاحبه‌های نیمه‌رسمی، تا حدی باعث شد که مصاحبه‌شوندگان سئوالات را بازسازی کنند ولی در عین حال فرصتی را برای مقایسه جواب‌های متفاوت ایجاد می‌کرد. مصاحبه با زنان در مشاغل مختلف و با سطوح مذهبی متفاوت، امکان قضاوت یکطرفه را محدود می‌کرد زیرا این مصاحبه‌ها نماینده انواع مختلف تجربیات، در رابطه با اشتغال زنان است.

همچنین از طریق پخش پرسشنامه‌های طراحی شده در میان ۵۰۰ زن و تحلیل‌های آماری، امکان جمع‌آوری واقعیات و اطلاعات استانداردشده‌ای مهیا شد که به من اجازه داد تا با مقایسه آنها به نتیجه کلی برسم. هرچند واقف هستم که ممکن است سئوالات طراحی شده در پاسخنامه‌ها، نامفهوم بوده باشد. به این دلیل، من جواب‌ها را اول به وسیله نگاه کردن به جواب‌هایی که به همان سئوال در مصاحبه داده شده بود و بعد با یافتن جواب‌های تکرار شده آزمایش کردم.

یک دستاورد کاملاً کمی، نمی‌توانست به من اجازه دهد تا مهمترین

خصیصه‌های زندگی زنان را در کار و خانواده به دست آورم. در طول مصاحبه‌ها، چه رسمی و چه غیررسمی، نوعی وابستگی متقابل مابین کار بامزد زنان و کار آنان در خانه که به وسیله فاکتورهای اقتصادی و ایدئولوژیکی پدید آمده بود، حاصل شد. مهمتر این که استفاده از روش‌های تحقیقاتی مختلف، مرا قادر ساخت که دیدگاه دیگری را برای بررسی مسئله زنان و اشتغال در ایران باز نمایم.

فصل نهم

نتیجه

این کتاب به مقاومت زنان در برابر محیط متخاصم و مبارزات گوناگون آنان برای رهایی از سیستم، تقدیم می‌شود. تحلیل تغییرات ایجاد شده، در رابطه با اشتغال زنان در ایران، به من اجازه داد تا به بررسی منشأهای مختلف ستم بر زنان بپردازم که در روند اجتماعی ــ اقتصادی و اجتماعی ــ سیاسی، تغییر می‌کنند. زنان، همزمان، اشکال مختلف ستم را تجربه می‌کنند و در نتیجه آن، درگیر انبوهی از مبارزات می‌شوند. این تجارب و مبارزات مختلف، برای رسیدن به آزادی، گاهی اوقات متناقض و برخی اوقات متعادل هستند. بخش مهم تحقیق، بحث مابین فمینیست‌های سکولار و مسلمان، در رابطه با نقش ایدئولوژی است. من در این کتاب بحث کرده‌ام که چگونه این مناظره بینشی را درباره ماهیت ستم بر زنان ــ که منشأ آن در نقش و مناسبات جنسیتی است ــ ارائه می‌دهد. مهمتر این که، درگیری در این بحث است که منجر به گردهمایی دو گروه مخالف فمینیست‌ها در خارج و داخل کشور می‌شود. ولی این بحث به دو دلیل محدود است. زیرا عمدتاً بر روی مسئله ایدئولوژی مذهبی و براساس تحلیل‌های متونی، تمرکز پیدا می‌کند که در نتیجه آن بررسی اجتماعی مسئله زنان، درنظر گرفته نمی‌شود و مهمتر این که، تحلیل جنسیتی و فعالیت‌های اقتصادی در این بررسی‌ها دیده نمی‌شود.

بنابراین امیدوارم که این تحلیل از اشتغال زنان، که برپایه شرایط مادی زنان استوار است، این فاصله را پر کند. همان‌طور که من در سراسر کتاب بحث کرده‌ام، مراحل مختلف روند اسلامی شدن اشتغال زنان، به وسیله کنش متقابل مابین فاکتورهای ایدئولوژیکی و اقتصادی و مهمتر این که به وسیله واکنش‌های مختلف در قبال این فاکتورها، مشخص می‌شود. تحت فشار فاکتورهای اجتماعی ـ اقتصادی و مبارزات زنان، اشتغال زنان و شرکت آنان در قلمرو اجتماعی، همچنان ادامه پیدا کرد.

جالب این که اشتغال زنان در این دوره در مقایسه با زمان قبل از انقلاب ۱۳۵۷ تنزل نکرده، هرچند مناسبات مردسالاری که به ضرر موقعیت اشتغال زنان بود، تقویت شده است. مشارکت زنان در نیروی کار و بازار کار، زنان بسیاری راکه به وسیله تجاربشان به یک وجه مشترک رسیده بودند، در سیاست درآمیخت. چراکه می‌بایست در مقابل میزان ظلم و ستم‌ها که از بعدهای مختلف دیده و شناسایی کرده بودند، مبارزه کنند. این دستاورد، آنان را قادر ساخت که ایدئولوژی و قوانین مردسالاری را مورد چالش قرار دهند.

این تحلیل مرا قادر ساخت که مناسبات مابین سرمایه، دولت، مردسالاری و سیستم طبقاتی را ـ که گاهی با تشریک مساعی صورت می‌گرفت و گاهی خصمانه بود ـ درنظر بگیرم. در این وضعیت نقش دولت، به دلیل این که تحت تأثیر شرایط اقتصادی و فاکتورهای ایدئولوژیکی قرار گرفته بود، سرنوشت‌ساز بود.

تحلیل تقسیم کار جنسی در جمهوری اسلامی نشان‌دهنده این است که منزوی کردن زنان در بازار کار، بر روی استاندارد زندگی آنان، کمک آنان به روند روبه رشد خانواده‌شان و توانایی آنان برای مبارزه با مناسبات جنسیتی مردسالاری در درون خانواده و جامعه گسترده‌تر، تأثیر منفی داشت.

این تحلیلات همچنین زمینه بررسی اشتغال زنان در درون بافت تأثیر فاکتورهای اقتصادی را فراهم ساخت. در دهه ۱۳۷۰، روند جهانی شدن و فشارهای اقتصادی و فاکتورهای ماتریالی که از شرایط اقتصادی سال‌های جنگ به وجود آمده بود، تأثیر بسزایی بر روی نگرش‌های ایدئولوژیکی

مردسالاری در مورد مشارکت زنان در نیروی کار داشت. شگفت این که، روند جداسازی که ممکن بود زنان را در حاشیه قرار دهد، فرصت‌های شغلی را برای بسیاری از زنان مذهبی فراهم ساخت. مهمتر این که، اشتغال زنان منجر به تناقضاتی مابین تئوری و عملکرد ایدئولوژی مردسالاری شد. بنابراین حکومت خود را با ضرورت اشتغال زنان وفق داد.

تحلیلی انتقادی از بحث در مورد جنسیت و اشتغال، بینشی را ارائه می‌دهد که سیاست اقتصادی، تنها در وارد و خارج کردن زنان در بازار کار را مشخص نمی‌شود. نقش دولت و ایدئولوژی جنسیتی به همان اندازه که مهم است، پویا نیز است و درقبال واکنش به شرایط اقتصاد جهانی و ملی، تغییر می‌کند. چنانچه روند توسعه اقتصادی در جهانی شدن مناسبات مردسالاری راکه براساس ایدئولوژی جنسیتی است، تضعیف نمی‌کند.

تحلیل مناسبات اجتماعی جنسیتی، همچنین به من اجازه داد تا بر روی مناسبات مابین تجارب اشتغال زنان و مناسبات جنسیتی در خانه و جامعه گسترده‌تر، تمرکز کنم. زنان نه تنها در درون فضای خانه محدود و منزوی نیستند بلکه در عین حال در نیروی کار و در رابطه با میزان حقوق و پاداش در مقایسه با مردان به صورت گوناگون منسجم شدند. از سوی دیگر در روند توسعه اقتصادی، مناسبات جنسیتی مردسالاری، تأثیر بسزایی بر روی اشتغال زنان دارد. با این وجود مناسبات اجتماعی جنسیتی پویاست.

قوانین و باورهای جنسیتی تحت فشارهای اقتصادی و ماتریالی و مبارزات زنان تغییر کرده است. مهمتر این که، کنش متقابل مابین فاکتورهای اقتصادی و ایدئولوژیکی، به آگاهی جنسیتی و مبارزات زنان برای ایجاد تغییرات، منجر شده است. سیستم طبقاتی ملی نیز با سطوح مختلف وفاداری و علایق متناقض مذهبی تداخل پیدا می‌کند و راه‌های گوناگونی را برای زنان ایجاد کرده تا در مقابل سیستم مردسالاری، مبارزه کنند. این کتاب از تصویر نژادپرستانه‌ای که غرب از زنان ایران به عنوان نهایت تجلی ستمدیدگی زنان مسلمان، استفاده کرده، انتقاد می‌کند.

سطح آگاهی جنسیتی در ایران در اواخر دهه ۱۳۷۰ بسیار بالاتر از اوج

دگرگونی و غرب‌گرایی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بود. مادونی بودن زنان در ایران را نمی‌توان تنها به عملکرد و ایدئولوژی نسبت داد. این امر می‌بایست در درون بعدهای گسترده‌تر تحلیل شود که شرایط ماتریالی و ایجاد تغییر در مناسبات اجتماعی از آن جمله هستند. اتحاد و تداخل مابین زنان مذهبی و سکولار به اصلاحات منجر شد. البته این اصلاحات محدود هستند و در درون چارچوب مردسالاری ایجاد شده است و اعتقاد به مادونی بودن زنان در خانواده و جامعه به طور قوی موجود است. بنابراین هنوز راهی طولانی در پیش است. این خود بخش مهمی از تحقیقات و بررسی‌ها در آینده است. تا زمانی که زنان، مبارزات خود را ادامه می‌دهند، ریشه عمیق ماهیت مردسالاری نمی‌تواند بیمه شود. جنبش زنان می‌تواند نقش کلیدی در ایجاد تغییرات که شامل کل جامعه نیز می‌شود را داشته باشد.

الهه رستمی، تابستان ۱۳۷۷

فهرست منابع

منابع به زبان انگلیسی

کتاب‌ها

Abrahamian E (1982) ***Iran Between Two Revolutiona*** (Princeton University Press) Princeton, New Jersey.

Afkhami M and Friedl E (1994) ***Women in Post-revolutionary*** (I.B. Tauris), London, New York.

Afshar H (1998) ***Islam and Feminisms An Iranian Case-Study*** (Macmillan) Britain.

Afshar H (1991) "The Emancipation struggles in Iran: Past Experiences And Furure Hopes" in Afshar H (ed) ***Women development and survival in the third wold*** (Longman), London and New York.

Afshar H (1989) "Women and work: ideology not adjustment at work in Iran", in Afshar H. (ed), ***Women, poverty and ideology in Asia*** (Macmillan), London.

Afshar (1987) "Women, Marriage and the State in Iran, in Afshar H (ed) ***Women state and ideology*** (Macmillan), London.

Afshar H (1985) "The positon of women in an Iranian Village" in Afshar H (ed) ***Women, work and ideology in the Third World*** (Tavistock), London.

Afshar H (1982) "Khomeini's Teachings and Their Implications for Iranian Women" in Tabari A and Yeganeh N (eds) ***In the Shadow of Islam, The Women's Movement in Iran,*** (Zed Press), London.

Agarwal B (1988) Structures of patriarchy: state, community and household in modernising Asia (zed Books), London.

Algar H (1981) ***Islamic Government, in Writing and Declarations of Imam Khomeini*** (Mizan Press) Berkeley.

Algar H (1980) ***The constitution of the Islamic Republic of Iran*** (Mizan Press), Berkeley.

Algar H (1969) ***Religion and State in Iran 1785 - 1906*** (University of California Press), Berkeley, Los Angeles, London.

Al-Hibri A (1981) "Capitalism is and advanced stage of patriarchy: But Marxism is not feminism" in Sargent L (ed) ***Women and Revolution, A Discussion of the Unhappy Marriage of Marxism and Feminism*** (South End Press). Boston.

Anderson K and Jack D C (1991) "Learning to listen, Interview Techniques and Analyses" in Gluck and Patai (eds) ***Women's Words, The Feminist practice of Oral History*** (Routledge), New York and London.

Azari F (1983) ***Women of Iran, The conflict with fundamentalist***

Islam (Ithaca Press), London.

Bahar S (1983) "A Historical Background to the Women's Movement in Iran" in Azari F (ed) ***Women of Iran, The conflict with fundamentalist Islam*** (Ithaca Press), London.

Bakhash SH (1985) ***The Reign of the Ayatollahs, Iran and The Islamic Revolution*** (I.B. Tauris & Co, Ltd), London.

Bakhash SH (1978) ***Iran: Monarchy, Bureaucracy and Reform under the Qajars: 1985 - 1896*** (Ithaca Press), London.

Barrett M (1988) ***Women's Oppression Today The Marxist / Feminist Enocounter*** (Verso), London and New York.

Bartsch W H (1977) "The Industrial Labour Force of Iran: Problems of Recruitment, Training and Productivity" in Momeni J A (ed) ***The Population of Iran, A Selection of Readings*** (East West Population Institute, Pahlavi University) USA.

Bauman Z (1982) ***Memories of Class*** (Routledge and Kegan Paul), London.

Bayat A (1987) ***Workers and Revolution in Iran*** (Zed Books), London and New Jersey.

Bayat-Philipp M (1978) "Women and Revolution in Iran, 1905-1911" In Beck L and Keddie N (eds) ***Women in the Muslim World*** (Harvard University Press) Cambridge, Massachusetts and London.

Beck L (1978) "Women among Qashqai Nomadic Pastoralists in Iran" In Beck L and Keddie N (eds) ***Women in the Muslim World*** (Harvard University Press) Cambridge, Massachusetts and London.

Behdad S (1995a) "The Post-Revolutionary Economic Crisis" in

Rahnema S and Behdad S (eds) ***Iran After the Revolution*** (I B Tauris), London.

Behnam J (1977) "Population" in Momeni J A (ed) ***The Population of Iran, A Selection of Readings*** (East West Population Institute, Pahlave University) USA.

Beneria L and Roldan M (1987) ***The crossroads of class and gender: Industrial homework; subcontracting and household dynamics in Mexico City*** (The University of Chicago Press), Chicago and London.

Bernstein H (1994) "Agrarian classes in capitalist development" in Sklair L (ed) Capitalism and Development (Routledge), London and New York).

Bernstein H, Johnson H and Thomas A (1992) "Labour regimes and social change under colonialism" in Allen T and Thomas A (eds) ***Poverty and Development in the 1990s*** (Oxford University Press), Britain.

Bharier J (1977) "A note on the population of Iran, 1900-1966" in momeni J A (ed) ***The Population of Iran, A Selection of Readings*** (East West Population Institute, Pahlavi University), USA.

Borland K (1991) "That's Not What I said: Interpretive Conflict in Oral Narrative Research" in Gluck and Patai (eds) ***Women's Words, The Feminist practice of Oral History*** (Routledge), New York and London.

Bornet J (1992) "Collecting and analysing oral evidence" in Drake M, Finnegan R and Eustace J (eds) ***Studying Family and Community History 19th and 20th Centuries,*** Volume 4, Sources and methods: A Handbook (The Open University Press), Britain.

Boserup E (1987) ***Vomen's Role in Economic Development*** (Gower Press Aldershot), England.

Braverman H (1974) ***Labour and Monopoly Capital*** (Monthly Review Press), London and New York.

Browne E G (1910) ***The Persian Revolution of 1905-1909*** (Cambridge University Press), England.

Chanfrault-Duchet M F (1991) "Narrative structures, social models and symbolic Representation in the Life Story" in Gluck and Patai (eds) ***Women's Words, The Feminist practice of Oral History*** (Routledge), New York and London.

Chhachhi A (1991) "Forced Identities: the State, Communalism Fundamentalism and Women in India" in Kandiyoti (ed) ***Women, Islam and the State*** (Macmillan), London.

Cohen G A (1978) ***Karl Marx's theory of history*** (Princeton University Press), New Jersey, USA.

Coulson M, Magas B and Wainwright H (1975) "The Housewife and her Labour under Capitlism: A Critique" New Left Reriew no. 89, London.

Crow B, Thorpe M et al (1988) ***Survival and Change in the Third World*** (Polity Press), Cambridge, Britain.

Degras J (1950) ***The Communist International*** Vol. 1. (Oxford University Press), London.

De Groot J (1996) "Gender, Discourse and Ideology in Iranian Studies: Towards a New Scholarship" in Kandiyoti D (ed)

Gendering the Middle East, Emerging Perspectives (I B Tauris), London.

Elson D and Pearson R (1984) "The subordination of women and the internationalisation of factory production" in Young K, Wolkowitz C and McCullagh R (Eds) ***Of Marriage and the Market, Women's Subordination Internationally and its Lessons*** (Routledge), London.

Fallaci (1976) ***Interview with History*** (Boston: Houghton Mifflin).

Finch J (1984) " 'It's great to have someone to talk to':The ethics and politics of interviewing women" in Bell C and Roberts H (eds) ***Social Researching. Politics, Problems, Practice*** (Routledge and Kegan Paul), London.

Finnegan R (1992) ***Studying Family and Community History,*** in Drake M, Finnegan R and Eustace J (eds) ***Studying Family and Community History 19th and 20th Centuries,*** Volume 4, Sources and methods: A Handbook (The Open University Press), Britain.

Fischer M J (1978) "On changing the concept and position of Persian women" in Keddie n and Beck L (eds) ***Women in the Muslim World*** (Harvard University Press), Cambridge, Massachusetts and London.

Gardiner J (1977) "Women in the Labour Process and Class Structure" in Alan Hunt (ed) ***Class and Class Structure*** (Lawrence and Wishart), London.

Gluck S B and patai D. (eds) (1991) ***Women's Words, The Feminist Practice of Oral History*** (Routledge), New York and London.

Goetz, A M, (1991) "Feminism and the claim to know: contradictions in feminist approaches to women and development" in Grant R & Newland K (eds) Gender and International Relations (Open University), Milton Keynes, Britain.

Gorz A (1982) ***Goodbye to the Working Class*** (Pluto Press), London.

Graham H (1983) "Do her ansuers fit his questions? Women and the surver methos" in Gamarnikow E, Morgan D, Purvis J and Taylorson D (eds) ***The Public and the Private*** (Heinemann), London.

Haeri S (1994) "Temporary Marriage" an Islamic discourse on female sexuality in Iran" in Afkhami M and Fridl E (1994) ***Women in Post-revolutionary Iran*** (I. B. Tauris), London, New York.

Haeri S (1989) ***Law of desire: Temporary Marriage in Iran*** (I. B. Tauris), London and New York.

Haggis J (1990) "The feminist research process-defining a topic" in Stanley L (ed) ***Feminist Praxis*** (Routledge), London and New York.

Halliday F (1979) ***Iran Dictatorship and Development*** (Penguin Books), London, New York.

Harding S (1987) "Is there a Feminist method?" in Harding S (ed) ***Feminism and Methodology*** (Open University Press), Milton Keynes, Britain.

Higgins P J and Shoar-Ghaffari P (1994) "Women's Education in the Islamic Republic of Iran" in Afkhami M and Friedl E (eds) ***Women in Post-revolutionary Iran*** (I. B. Tauris), London and New York.

Hobsbawm E (1981) "The Forward march of Labour Halted?" and "Observations on the Dehate" in Jacques M and Mulhem FR (eds) ***The Forward March of Labour Halted?*** (New Left Books, London.

Humphrey J (1987) ***Gender, work in the Third World, Sexual Divisions in Brazilian Industry*** (Tavistock), London.

Issawi C (1971) ***The Economic History of Iran*** (The University of Chicago Press), Chicago and London.

Jayaratne T E and Stewart A J (1991) "Quantitative and Qualitative methods in the social sciences, current feminist issues and practical strategies" in Fonow M and Cook J A (eds) ***Beyond Methodology, Feminist Scholarship as lived Research*** (Indiana University Press), USA.

Jayaratne T E (1983) "The value of quanititative methodology for feminist research" in Bowles and Duelli Klein R (eds) ***Theories of Women's Studies*** (Routledge and Kegan Paul), London.

Jayawardena K (1986) ***Feminism and Nationalism in the Third World*** (Zed Press), London.

Kabeer N (1994) ***Revised realities*** (Verso), London.

Kandiyoti D (1996) "COntemporary Feminist Scholarship and Middle East Studies" in Kandiyoti D (ed) ***Gendering the Middle East, Emerging Perspectives*** (I. B. Tauris), London and New York.

Kandiyoti D (1991) "Islam and patriarchy: A comparative perspective" in Keddie N and Brown B (eds) ***Women in Middle Eastern History*** (Yale University Press), USA.

Kay G (1979) ***The Economic Theory of the Working Class***

(Macmillan), London.

Kazemi F (1980) ***Poverty and Revolution in Iran*** (New York University).

Keddie N R (1981) ***Roots of Revolution, an interpretive history of modern Iran*** (Yale University Press), New Haven and London.

Keddie N R (1966) ***Religion and Rebellion in Iran, The Tobacco Protest of 1891-1892*** (Frank Cass and Co. Ltd.), London.

Lukes S (1984) "The Future of British socialism?" in Pimlott B (ed) ***Fabian Essays in Socialist Thought*** (Heinemann), London.

Mackintosh M (1989) ***Gender, Class and Rural Transition, Agrobusiness and the food cristis in Senegal*** (Zed Press), London.

Mackintosh M (1984) "Gender and economics: the sexual division of labour and the subordination of women" in Young K, Wolkowitz C and McCullagh R (Eds) ***Of Marriage and the Market, Women's Subordination Internationally and its Lessons*** (Routledge), London.

Mandel E (1978) "Introduction" in Marx K Capital Vol 2. (Penguin Books), London.

Matini J (1989) "The impact o the Islamic Revolution on Education in Iran" in Badran A (ed) ***At the Crossroads: Eduction in the Middle East*** (New York: Paragon House).

Mernisi F (1987) ***Beyond the Veil*** (Indiana University Press), USA.

Mies M (1994) "Gender and Global Capitalism" in Sklair L ***Capitalism and Development*** (Routledge), London and New York.

Mies m (1986) ***Partriarchy and Accumulation On A World Scale Women in the International Division of Labour*** (Zed Books), London and New Jersry.

Milani F (1985) "Conformity and Confrontation: A Comparison of Two Iranian Women Poets" in Warnock Fernea E (ed) ***Women and the Family in the Middle East, New Voices of Change*** (University of Texas Press, Austin), USA.

Mir-Hosseini Z (1996) "Stretching the limits: a feminist reading of the Sharia in post-Khomeini Iran" in yamani M (ed) ***Feminism and Islam*** (Ithaca Press), Britain.

Mir-Hosseini Z (1993a) ***Marriage on Trial, A Study of Islamic Family Law Iran and Morocco Compared*** (I. B. Tauris), London, New York.

Mir-Hosseini Z (1993b) "Women, Marriage and the Law in Post-Revolutionary Iran" in Afshar H (ed) ***Women in the Middle East, Perceptions, Realities and Struggles for Liberation*** (Macmillan), London.

Moghadam F E (1994) "Commoditisation of Sexuality and Female Labour, Participation in Islam: implecations for Iran 1960-1990" in Afkhami M and Friedl E (eds) ***Women in Post-revolutionary Iran*** (I. B. Tauris), London and New York.

Moghadam V (1993a) "Women in the Islamic Republic of Iran: Inequality, Accommodation, Resistance" in Moghadam V ***Modernizing Women, Gender and Social Change in the middle East*** (Lynne Rienner Publishers), Boulder, Colorado.

Moghadam V (1993b) "Women, Partiarchy, and the Changing Family" in Moghadan V ***Modernizing Women, Gender and Social Change in the Middle East*** (Lynne Rienner Publishers), Boulder,

Colorado.

Morgam D (1981) "Men, Masculinigy and the process of sociological enquiry" in Roberts H (ed), ***Doing Feminist Reserch*** (Routledge and Kegan Paul), London and New York.

Mottahari M (1981) ***The Right of Women in Islam*** (World Organisation for Islamic Services), Iran.

Najmabadi A (1991) "Hazards of modernity and Morality: Women, State and Ideology in Contemporary Iran" in Kandiyoti D (ed), ***Women, Islam and the State*** (Macmillan), London.

Nash J and Fernandez Kelly M P (1985) ***Women, men and the international division of labour*** (Sunny Press), New York.

Nashat G (1983) ***Women and revolution in Iran*** (Boulder, Colorado Westview).

Nomani F and Rahnema A (1994) ***Islamic Economic Systems*** (Zed Books), London and New jersey.

Oakley A (1981) "interviewing Women: A Contradicion in Term" in Roberts S (ed) ***Doing Feminist Research*** (Routledge and Kegan Paul), London and New York.

Oakley A (1972) ***Sex, Gender and Society*** (Temple Smith), London.

Offe C (1985) "Work: the Key Sociological Category?" in Offe C ***Disorganised Capitalism*** (Polity Press), Cambridge.

Paidar P (1997) ***Women and the political process in tweniethOcentury Iran*** (Cambridge University Press).

Paidar P (1996) "Feminism and Lslam in Iran" in Kandiyoti D

(ed) ***Gendering the Middle East, Emerging Perspectives*** (I. B. Tauris), london and New York.

Pakizehgi B (1978) "Legal and Social Positions of Iranian Women" in Beck L and Keddie N (eds) ***Women in the Muslim World*** (Harvard University Press), oxford.

Pearson R (1992) "Gender issures in industrialisation" in Hewitt T, Johnson J and Wield D (eds) ***Industrialisation and Development*** (Oxford University Press), Oxford.

Pearson R (1994) "Gender Relations, Capitalism and Third World Industrialisation" in Sklair L (ed) Capitalism and Development (Routledge), London and New York.

Poulantzas N (1987) ***Political power and Social Classes*** (Verso), London.

Poulantzas N (1975) ***Class in Contemporary Capitalism*** (New Left Book), London.

Poya M (1992) "Double Exile, Iranian Women and Fundamentalism" in Yuval Davis N and Sahgal G (eds) ***Refusing Holy Orders, Women and Fundamentalism in Britain*** (Virago), London.

Poya M (1991) "The role of Iran in the Gulf War" in Haim Bresheeth and Nira Yuval-Davis The Gulf War and the New World Order (Zed Books), London and New Jersey.

Poya (1987) "IRAN 1979: Long live Revolution!... long live Islam" in Barker C (ed) ***Revolutionary Rehearsals*** (Bookmarks), London.

Pugh A (1990) "My statistics and feminism - a true story" in

Stanley L (ed) ***Feminist praxis*** (Routledge), London and New York.

Rahman F (1983) "Status of Women in the Quran" in Nashat G (ed) ***Women and revolution in Iran*** (Boulder, Colorado Westview).

Rahnema A (1998) The Islamic Utopian, A Political Biography of Ali Shariati (I. B. Tauris).

Rahnema A (1994) "Ali Shariati: Teacher, Preacher, Rebel" in Rahnema A Pioneers of Islamic Revival (Zed Books).

Rahnema A and Nomani F (1990) ***The secular miracle, Religion, Politics and Economic Policy in Iran*** (Zed books), London and New Jersey.

Rubin G (1975) "The traffic in Women" in Reiter R (ed) ***Toward an Anthropology of Women*** (monthly Review Press), New York.

Saffioti H (1978) ***Women in Class Society*** (Monthly Review Press), New York.

Sanasarian E (1986) "Political activism and Islamic identity in Iran". in L Iglitzen and Ross R ***Women in the World*** (Santa Barbara, CA: ABC-Clif).

Sanasarian E (1982) ***The Women's Rights Movement in Iran, Mutiny Appeasement, & Repression from 1900 to Khomeini*** (Praeger), USA.

Sargent L (1981) ***Women and Revolution, A Discussion of the Unhappy Marriage of Marxism and Feminism*** (South End Press), Boston.

Sen G and Grown C (1987) ***Development, Crises and Alternative Visions: Third World women's perspectives*** (Monthly Review press),

New York.

Shariati A (1990) ***Fatimah is Fatimah*** (Shariati Foundation), Iran.

Stacey M (1981) "The division of labour revisited, or overcoming the two Adams" in Abrams P et al (eds) ***Development and Diversity: British Sociology 1950-1980*** (Allen and Unwin).

Stanley Liz (1990) "Feminist Praxis and the academic mode of production" in Stanley, Liz (ed) ***Feminist praxis*** (Routledge), London and new York.

Tabari A (1983) "The Role of the Clergy in Modern Iranian Politics" in Keddie N (ed) ***Religion and Politics in Iran*** (Yale university Press), USA.

Tabari A (1982) "Islam and the Struggle for Emancipation of Iranian Women" in Tabari A and Yeganeh N ***In the Shadow of Islam, The Women's Movement in Iran.*** (Zed books), London.

Tabari A and Yeganeh N (1982) ***In the Shalow of Islam, The Women's Movement in Iran.*** (Zed Press), London.

Tinker I (1990) ***Persistent Inequalities: Women and World Development*** (Oxford University Press), New York.

Thompson P (1988) ***The Voice of the past*** (Oxford University Press), Oxford and New York.

Walby S (1990) ***Theorizing Patriarchy*** (Blackwell), Oxford UK and Cambridge USA.

Ward K (1990) ***Women workers and global restructuring*** (Ithaca Press) N. Y.: ILR.

Warnock Fernea E and Qattan Bezirgan B (1977) ***Middle Eastern Muslim Women Speak*** (University of Texas Press), Austin and London.

Wright E O (1989) ***The debate on classes*** (Verso), London.

Yeganeh N (1982) "Women's Struggles in the Islamic Republic of Iran" in Tabari A and Yeganeh N (eds) ***In the Shalow of Islam, The Women's Movement in Iran,*** (Zed Press), London.

Zabih S (1966) ***The Communist Movement in Iran*** (University of California Press), Berkeley and Los Angeles.

مجلات و ماهنامه‌ها

Acker J (1973) "Women and Social Stratification: A Case of Intellectual Sexism" American Journal of Sociology, vol 78, no. 4.

Afshar H (1994) "Women and the politics of fundamentalism in Iran" Women Against Fundamentalism Journal no 5, London.

Beneria L and Sen G (1981) "Accumulation, reproduction and women's role in economic development: Boserup revisited" Signs Journal of Women in Culture and Society, USA.

Callinicos A (1983) "The New Middle Class and socialist politics" International Socialism Journal 2:20, London.

Grown C A and Sebstad J (1989) "Introduction: Toward a Wider Perspective on Women's Employment" World Development Vol 17, No. 7 (Pergamon Press), London.

Hendessi M (1990) "Armed Angels" Women in Iran" (Change, Report No. 16), London.

Kian A (1997) "Women and Politics in Post-Islamist Iran: the Gender Conscious Drive to Change" British journal of Middle Eastern Studies 24 (1) Britain.

Mehran G (1989)"Socialisation of Schoolchildren in the Islamic Republic of Iran", Iranian Studies,The Journal of the Society of Iranian Studies 22,1, USA.

Moadel M (1991) "Class Structure in Post-Revolutionary Iran" International Journal Middle East Studies 23, USA.

Moghadam V (1988) "Women, Work and ideology in the Islamic Republic" Internationa Journal of Middle East Studies, Vol 20, no 2: 221-243, Cambridge University Press.

Mojab Sh (1987) "The Islamic Government's policy on women's access to higher education and its impact on thd socio-economic status of women" Working paper no. 156 (Michigan State University).

Mohsenpour B (1988) "Philosophy of Education in Postrevolutionary Iran" Comparative Education Review 32, 1, USA.

Molyneux M (1985) "Mobilisation without emancipation? Women's interests, the state and revolution in Nicaragua", Feminist Studies 11, University of Maryland, USA.

Whitehead A (1979) "Some Preliminary Notes on the Subordination of Women" Institute of Development Studies (IDS) Bulletin Vol 10, No. 3, England.

Zubaidah S (1982) "The ideological conditions for Khomeini's doctrine of government", Economy and Society, 11: 2, 1982, England.

تزها و مقالات چاپ‌نشده

Behdad S (1995b) "From Economic Populism to Economic Liberalism in Iran: There Ain't No Miracles No More" Paper presented at the conference Controversies On Revolution And Development In Iran (Guildhall University of London), 10 June 1995.

Pesaran M H (1995) "An overview of Stabilisation Policies in Iran" paper presented at the conference Controversies On Revolution And Development In Iran (Guildhall University of London), 10 June 1995.

Shahidi H (1997) "Women in Iranian Journalism 1910-1998" paper presented at the seminar Gender And Society In The Muslim World Since 1800, Royal Holloway, University of London, 4 July 1997.

Squires J A (1989) ***The contribution of contemporary feminist political theory of the public / private debate,*** unpublished PhD Thesis, Queen Mary College, University of London.

روزنامه

The Guardian newspaper.

منابع به زبان فارسی

کتاب‌ها

آدمیت و ناطق (۱۳۵۷)، افکار اجتماعی سیاسی و اقتصادی در آثار منتشرنشده دوران قاجار (انتشارات خوارزمی)

آزاد (ترجمه ۱۳۶۶)، زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، سفرنامه کلارا کولیور رایس (انتشارات قدس رضوی)

توحیدی (۱۹۹۶)، فمینیسم اسلامی: چالشی دموکراتیک یا چرخشی نئوکراتیک (نشر بنیاد پژوهش زنان ایران، کالیفرنیا)

رزاقی (۱۳۶۷)، اقتصاد ایران (انتشارات نی)

رهنورد (بدون تاریخ)، طلوع زن مسلمان (انتشارات محبوبه)

شریعتی (۱۳۶۹)، زن، مجموعه آثار (چاپ پخش)

صیف (۱۳۷۳)، اقتصاد ایران در قرن نوزدهم (انتشارات چشمه)

طباطبایی (۱۳۵۸)، زن در اسلام (مکتب تشیع قم)

قانون کار (۱۳۶۰)، مجموعه قوانین و مقررات کار، جمع‌آوری شده توسط غلامعلی حجتی اشرفی

مجلسی (۱۳۵۸)، آرایش دین (قائم)

ناهید (۱۳۶۰)، زنان ایران در جنبش مشروطه (تهران)

نوری (۱۳۴۳)، حقوق زن در ایران و جهان (تهران)

مجلات و ماهنامه‌ها

پیام زن

حقوق زن

زنان

زن روز

فرزانه

گزارش

معیار

مقالات چاپ‌نشده

کار (۱۹۹۷) میزگرد موقعیت زنان در ایران در کنفرانس

Re-Thinking Islam: Politics British Society for Middle Eastern Society St. Catherine's college The University of Oxford, Britain.

روزنامه‌ها

آیندگان

بسم الله الرحمن الرحيم

رستمی، الهه، ۱۳۲۲-، گردآورنده.
جنسیت، اشتغال و تفکر اسلامی: تحقیقی در نقش اشتغال زنان در جمهوری اسلامی ایران/ نوشته الهه رستمی (مریم پویا)؛ ترجمه رویا رستمی.- تهران: محبوبه عباسقلی‌زاده: جامعه ایرانیان: ۱۳۷۹.
۲۲۰ ص.:جدول.
ISBN 964-5925-38-X: ۱۳۰۰۰ ریال
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص.[۲۰۴]-۲۲۰.
۱.زنان -- ایران -- اشتغال. ۲.زنان -- ایران -- وضع حقوقی و قوانین. ۳.زنان -- ایران -- مسائل اجتماعی و اخلاقی. الف.رستمی، رویا، گردآورنده و مترجم. ب. عنوان.
HD۶۰۶۰/۶۵/الف/۹/۵ ۳۳۱/۴۱۲۵۰۹۵۵
کتابخانه ملی ایران ۱۲۷۸۹-۷۹م

جنسیت، اشتغال و اسلام‌گرایی

□ الهه رستمی

●ترجمه: رویا رستمی
●طراح جلد: حمید بداغی
●چاپ اول: زمستان ۱۳۷۹
●تیراژ: ۲۲۰۰
●چاپ و صحافی: بهمن
●شابک: ۹۶۴-۵۹۲۵-۳۸-X
●آدرس: خیابان وصال شیرازی کوچه عباس شفیعی پلاک ۴۲ تلفن: ۶۴۹۹۷۴۲-۳